

اسناد و فرامین منتشر نشده قاجاری

از دوران فتح‌آباد تا قاجار

به کوشش

محمد علی کریم زاده تبریزی

لندن نو روز ۱۳۶۸

حق طبع محفوظ و مخصوص ناشر است
محل فروش

KANOONE KETAB LIMITED
Persian Book Centre
2a Kensington Church Walk
London W8 9BL England
Telephone: 01-937 5087

انتشارات کتبه

۲۲

—

—

—

—

—

—

—

۱۳۹۸

ذی قعدة

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

۱۳۹۸

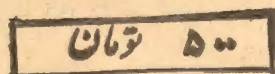
***Unpublished Qajar
Documents
and Farman From
Fathalishah Qajar Period***

Edited

by

Mohammad Ali Karimzadeh Tabrizi

London 1989 ©



اسناد و فرامین منتشر نشده قاجاری

از دوران فتح‌آباد تا جابر

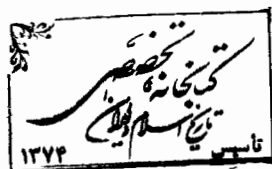
پیشگفتار

محمد علی کریم زاده تبریزی

لندن نو روز ۱۳۶۸

حق طبع محفوظ و مخصوص ناشر است

شرکت رات مستونی
تهران - خیابان جمهوری
تلفن ۳۱۱۰۹۹۵



(یک)

بنام آفریدگار بزرگ دانا و توانا

در یکی از حراجی های شهر لندن نسخه ای نصیم شد که حاوی اسنادی از دوران سلطنت فتحشاه قاجار الحی سالین ۱۲۵۴ هجری بود که جنبه انحصاری داشت و تا این موقع نیز در جای منتشر نیافته بود.

این نسخه از زنده گانید به اشاء ما برانه و خط شکسته است و از این کتابت شده و از همه حیث در خور تحسین بود نام خطاط دولینده را در برداشت و معلوم نگردد که این سند از زنده بوسید چه شخصیتی ترتیب یافته و توسط چه خطاطی برشته تحریر آمده است.

دانا از فحوی مطالبی که در متن نسخه و مخصوص اشعار آخر نسخه (صفحات ۲۸۵ تا ۲۹۴) بدست آمده معلوم نمود که این نوشته ها اثر دست یکی از مشایان درباری بوده که فروغ تخلص سیکرده و بعد از اشاء و کتابت بر فرمان که از طرف پادشاه صادر می گشته، نسخه ای هم جهت کتابت به سلطنتی و یا مجموعه شخصی خود ترتیب میداده و جزو یک نسخه کامل جمع آوری سیکرده است.

از مشایان صاحب مقام و پر اعتباری که در دوران آغاز محمدخان فتحشاه قاجار فعالیت سیکرده اند، شخصیتی که شایسته این همه امتیازات باشد، منشی بلاسابقه معروف بنام میرزا محمدنا ئینی است که در اشاء و نظم و نثر و سایر علوم متداوله آن زمان تبحر داشته و در شعر (فروغ) تخلص سیکرده است.

بعد منت که این نسخه از زنده، اثر دست همین میرزا محمدنا ئینی باشد که در تمام دوران فتحشاه قاجار

به شکل منگی استغال داشته همیشه در جریان امور بوده است

از مطالب عمده ایکه ذیل نسخه مذکور درج گردیده، ارائه تحفص (فروع) در ذیل اشارات که چنین یاد شده است

صفحه ۲۸۹ سطر ۳ فروع این دل را تا بود آشفته آمان - ز سودای سوز لعلش خود آشفته تر کردم

صفحه ۲۸۹ سطر ۱۱ فروع از من کشد شرمندگی ها آسمان گریخ - عیان سازند ماه آسمان دماه من با هم

صفحه ۲۹۰ سطر ۱ خرمی شده غیرد آنگاه می رود - ز کار از فروع دشواری آری بجاست این

صفحه ۲۹۱ سطر ۲ یقین نبود اگر عشق فروخت - بیا جانا بچشمان ترش بین

صفحه ۲۹۱ سطر ۱۲ تو گزیدی ریش به قرار دزار اکنون - چو خود فروع بیازار در بحر آتش بین

صفحه ۲۹۲ سطر ۷ بگذشت فروع از جان آفرزم عشقت - آفرزم عشقت بگذشت فروع از جان

صفحه ۲۹۲ سطر ۱۴ بهیم تا بکام دل فروع آن سینه یسین - بمرگ غیر آن در آگر میان چاکر باستی

صفحه ۲۹۳ سطر ۵ تو را ز گردش این نه دوا غم چه فروع - که در پناه شه آسمان دوا قستی

صفحه ۲۹۴ سطر ۶ پیش دلداری هیچ دگر یاد نکرد - بفروع آه همین بود دنا داری دل

صفحه ۲۸۵ سطر ۱ بود عمری ز بکام سرکوی تو فروع - چه شد اکنون که در آن کو نبود بار اودا

وین ترتیب در صفحات (۲۸۵ سطر ۸) (۲۸۶ سطر ۵) (۲۸۶ سطر ۱۲) (۲۸۷ سطر ۶) (۲۸۸ سطر ۶)

اشاره دیگر، مست فرمان نگاری کاتب است که «صفحه ۲۷۸ چنین یاد کرده است

کامکاران بنده عمری شد که «دیوان شاه - بنده فرمان نگارم عبد فرمانر ترا

دیا» (صفحه ۴) که راجع به عبارت یرملوف روسی است ره کرده، تمام «باری خود را نیز تاعدی شناسانده

و چنین نوشته است :

«..... و جواب نامحاجت صحیح و فرامین نشان نشان نیز بتسویه این بنده «گاه رقوم گردید.....»

و «در مورد اینکه» «سفر حضرت پادشاه حضور داشته»، «صفحه ۴۶ چنین یاد کرده است :

«.....» «بعضی انصاف های جهانگشای که این بنده «گاه عالم پناه ملترزم لوکب لغرت همراه بود.....»

بیرا محرم گویا مدتی در دربار جری فتحیه و قرار گرفته و مادی قضا را طی شکوائیه ای که بنظم «اکدوره» بنظر
شاه رسانده در در بخش قرار گرفته است.

شلا «صفحه ۲۷۸ با تیر (عوضه نظم) «باراه کاتب و انماض فتحیه» چنین می نویسد :

نرا آنچه شد نوشته بدیوان شهریار - بود از من و شاعر من این دکان گرفت صفحه ۲۷۹

دیا - نظمی اگر بدج شهنشاه گفتمی - همان گرفت جایزه اش یا فلان گرفت

« این دادی بحفرت شه عوضه «اشتم - شه داد من ندانم خواهد چو سان گرفت

در شکوائیه «۴۴» مست نظمه «آمده و از قوافل معلوم» «رشته تا اثر گذاشته و محمد اورد و الطاف و ارمیده است

(چهار)

این شکر حصول نمت را در ۱۳ بیت در صفحه ۲۷۵ نسخه کتابت کرده و اذیل بر بیت را با جملات
(شکر یزدان را) آغاز نموده که دوبیت آن چنین است :

شکر یزدان را که از باد بهار و جغتاش - گلشن پر زره بخت را آمد بهار

شکر یزدان را که باز از آفتاب حادثات - آمدم در زیر ظل سایه پروردگار

و در باب مدارک علمی و هنری خود که ذیل عنایتی که به فتحیه تقدیم داشته ، در صفحه ۲۲۵ نسخه چنین
اشاره کرده است :

« بنده درگاه نیز بدین امید که خود را زره دار جلوه گر پیشگاه ظهور آفتاب التفات خردی
سازد برای حصول مطلب در تحصیل نیز نیت گماشت »

و سپس « متن عنایتی » از زیر رسم الخط و تحصیل معارف و علم ریاضی و صرف و نحو و قوانین ادبیات
و معانی و منطق و نظم و نثر و تحصیل حساب و هندسه و علم سیاق و سباق و از اینک « سفر حضرت پادشاه حضور
داشت بر شمرده و امتیازات هنری و ادبی و علمی خود را عرض شاه رسانده است .

و در باره وضع خانوادگی اش ، در ذیل صفحات آخر ابیات سروده که متضمن این اطلاعات است .

در صفحه ۲۸۱ راجع بغوت حبیب خود که مریم بیگم نام داشته اشاره نموده و چند بیت نیز برای لوح نزاردی
سروده و تاریخ فوتش را سال ۱۲۵۱ م. ذکر کرده است . در صفحه ۲۸۲ امات « روز فوت فرزند زاده اش

(پنج)

که حسینی مصوف بوده و حدود دوسالگی وفات یافته، نظم در آورده و جزو نسخه ثبت کرده است و در مورد یکی از
فرزندانش که عبدالحسین نام داشته و در ارتعیم خط احتیاج بر اهنه‌ها هائ داشته، در صفحه ۲۶۵ کتاب، مطالبی نوشته
و در آن طریق نموده است.

از دیگر مطالبی که با شخص کاتب ارتباط داشته و غیر مستقیم خود را سرخ نموده، عمده آنها عبارتند از:

نظم دشر در عنوان شباب صفحه ۲۹۷ سال ۱۲۲۹ - قصیده بصدر اعظم در بیان اعلی صفحه ۲۷۶ - کاتب حرف باظهار
رضامندی یکی از امراء نوشته صفحه ۲۲۸، براسد «جواب یکی از فضلا» صفحه ۲۴۰ - براسد تشریح صفحه ۲۲۸ - سررشته
در جواب رقیه آقا میر محمدی امام جمعه دارالخلافه در سال ۱۲۱۶ بر زبان عربی صفحه ۲۴۲ - قصیده چهارم که کاتب در است
صفحه ۸ - و ضمناً در بعضی صفحات کلمه (لراقمه) نوشته و اثرات آن در نظم خود را نشان داده است.

در باره قدیم‌ترین تاریخی که ذیل اسناد دیده میشود، سنه ۱۲۱۶ هجری است و آن نام، سررشته کاتب به آقا میر محمدی
امام جمعه تهران در سال ۱۲۱۶ در صفحه ۲۴۲ است که تمام ادب و فصاحت زبان عربی بر زبان او آشکار می‌آید و در
جدیدترین سندی که درج شده، فرمان نصب دین محمد علی به حمزه میرزا از طرف محمد شاه است که تاریخ ۱۲۵۴
صادر شده و در صفحه ۲۱۲ کتاب ثبت گردیده است.

بر بنظر من معلوم میگردد که میرزا محمد علی (فرخ) از زمان آغا محمد خان قاجار تا سلطنت محمد شاه، بمدت چهل سال داندی
در خدمت بوده و از منشیان صاحب مقام درباری بشمار می‌آمده است و این نسخه هم که نام واقعی آن شاید سفینه الانشاء

(نسخ)

بوده باشد که آغاز و فرجاش فرق کرده و یا نسخه دیگری است که اسم آن بر ما مجهول است، یکی از آثار ارزنده این فرمان نگار است که بسیاری از مطالب تاریخی آن دوران را در اختیار ما قرار داده و این اسناد را باز نویسی کرده است. نگارنده نیز نظر با اهمیت و مقام استادی با اعتباری که این نسخه خطی را در آورده و بسیاری از نکات تاریخی و تاریک دوران فتحیه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۱۱) را بیان داشته، اقدام به نشر آن نموده و علاقمندان را از وجود چنین اثر ناشناخته ای آگاه نمود.

نسخه حاضر خط شکسته و ستادانه ای است که ثبت شده و ابتدای آن فرمان و شروع هر موضوع بخط شکسته سرخ رنگ درج گردیده و تیر مندرجات هم از یکدیگر مجزا گشته است، شاسفاه (بعضی از صفحات دراز عدد صفحات ۷۱ - ۷۲ - ۲۸۴ - ۲۸۵) مطالب متن ناقص مانده و گویا ایند نشانه افتادگی دیده نمیشود، معهود معلوم نیست که آن صفحات بچه دلیل ناتمام مانده و کاتب نتوانسته است مطالب را تکمیل نماید.

کتاب با اندازه متن اصلی و بدون کوچکترین دخل و تصرف چاپ شده و برای تسهیل قرائت خوانندگان، فهرست مندرجات، بطور خلاصه درج شماره صفحات، «اول کتاب اراده گشته و فهرست اعدام نیز در آخر نسخه علاوه شده است و چون نظر از استاد کتاب، «دسترس گذاشتن مدارک استادی و اکهاردی با ارزشی بوده تاکنون «رجاء» نشر نشده و از نظر با محقق مانده بود، ردی این اصل، بحث و بررسی دقیق تری که شایسته این نسخه ارزنده باشد انجام نیافته و تحقیق کاملتر آنرا همواره محققین جوان در انشعادی محول بینام که با دید

(هفت)

و وسیع تر دکتۀ سنجی عالمانۀ تری کشف نکات ناشناختۀ آن نموده و بعضی واقعیات تاریخی و لازماً در فقه ایران
عزیز را عریان سازند .

امید دارم نشر این نسخه فتح بابی باشد که در فرصت های دیگری بتوانم ، اسناد دست نوشته ای تاریخی و
در زنده ای را که در مجموعۀ خود گرد آورده ام منتشر ساخته و درین بابطنی خود را بمهین گرامی ادا نمایم .

لندن . اذّل هر ماه ۱۳۶۷

محمد علی کریمزاده تبریزی

(پشت)
فهرست مندرجات

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱	ذکر جلوس خسرو کامگار (تخصیص)	۹۷	نامه شاه به امیراطور روس در سنه ۱۲۳۹
۱۵	تسخیر افغان توسط آغا محمد خان قاجار	۹۸	جواب نامه پادشاه فرانس در سنه ۱۲۳۹
۲۰	سفارت یرملوف سفیر روسی و اسامی همراهان	۹۹	نامه شاه هفت هی در باب انفادایب به امیراطور روس
۴۱	شرح مراسله والده کیلکادس میرزا به والده امیراطور روس	۱۰۱	جواب نامه فیروز الدین میرزا شاه هزاره افغان
۴۴	احوال پاپون در صدر تذکره الشعرا	۱۰۲	جواب نامه محمود شاه افغان - نامه شاه به کاروان میرزا افغان
۴۶	ذکر نسب ایل قاجار	۱۰۳	جواب نامه فرما نغمای خوارزم
۵۷	ذکر جلوس پاپون بر سریر سلطنت	۱۰۴	جواب نامه امیر علاءالدین فرمانفرمای سند
۵۹	ذکر ششمی از احوال تخصیص	۱۰۵	جواب نامه پادشاه انگلیس
۷۶	شرحی که در نامه هزاره ساد جیلان ثبت شده است	۱۰۶	نامه شاه به حسب صواب دیدن اب نایب السلطنه به امیراطور روس
۷۷	قباله نکاح شاه هزاره حیدر ملی میرزا در سنه ۱۲۲۶	۱۰۷	نامه پاپون به پادشاه برتغال
۸۱	دیباچه قباله سرزمین بزرگ	۱۰۸	الغبات نامه پاپون به ولیعهد انگلیس در سنه ۱۲۲۷
۸۲	خطبه به نقطه خطبه برای محضر سیدی زدی الاحرام	۱۰۹	دو نامه دیگر به پادشاه انگلیس و یک نامه به ولیعهد انگلیس
۸۳	شرح پیش از شصت اسم دعا جهت بقدر عام توسط خوشنویس	۱۱۰	نامه پادشاه به خصوص قتل کرماندوف ایلمچی با امیراطور روس
۸۴	جواب نامه سلطان محمود خان عثمانی	۱۱۲	نامه پادشاه به پادشاه انگلیس در سنه ۱۲۴۶
۸۷	جواب نامه شاه زمان افغان در سنه ۱۲۳۸	۱۱۴	جواب نامه امیراطور روس
۹۰	نامه پاپون جهت پادشاه انگلیس	۱۱۷	جواب نامه شاه محمود افغان
۸۹	جواب نامه حیدر پادشاه - پادشاه ترکستان	۱۱۸	جواب نامه امیراطور روس بعد از مسافرت خسرو میرزا از بطریق
۹۲	نامه پاپون در جواب نامه امیراطور روس در خصوص فوت امیراطور	۱۱۹	نامه شاه به شیخ محمد حسن امام جمعه تبریز
۹۳	جواب نامه بهادر خان پادشاه بخارا	۱۲۰	نامه سلطان العلماء حاجی میرزا محمد حسن امام جمعه اصفهان
۹۴	نامه شاه به امیراطور مملکت گنسا	۱۲۰	نامه به خلف آقا سید علی مجتهد
۹۵	نامه شاه به خواندگار درم سدر و وقوع مصالحه در سنه ۱۲۳۸	۱۲۲	جواب نامه آقا شیخ احمد احسان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۲۴	نامه به شیخ احمد در مباحثات ملا احمد نراقی در مورد جهاد	۱۵۹	فرمان توفیق ایالت کتیار به الدیار خان مآچار در ۱۲۴۰
۱۲۵	نامه در خصوص فوت آقا سید محمد مجتهد در سنه ۱۲۴۷	۱۶۰	فرمان ترخان باشیگری میرزا حسن العابدی شیرازی
۱۲۷	جواب نامه آقا سید محمد و شیخ موسی مجتهد		و فرمان حبس میرزا محمد علی خوشنویس
۱۲۸	جواب نامه میرزا ابوالقاسم قمی در مورد غوغای فقیرین تبریز	۱۶۱	فرمان حکومت کرمان در مورد عباس دشمنیل دینا با اسم
۱۳۱	نامه بایون به حاجی سید محمد باقر مجتهد در خصوص درخواستی امام طایر		صید سعید خان امام سقط در سنه ۱۲۲۶
۱۳۴	نامه شاه به سلطان العلماء حاجی میرزا حسن امام جمعه اصفهان	۱۶۱	جواب عریضه ستر مالک خان ایلیچی انگیس در سنه ۱۲۲۷
۱۳۵	اعلام دلیعهدی شاهزاده محمد میرزا	۱۶۲	فرمان قوللر آتاسی باشی تحفیان مآچار فردی در سنه ۱۲۴۴
۱۳۵	جواب نامه آقا میر محمد مهدی امام جمعه تهران	۱۶۳	جواب عریضه عبداله پاشا وزیر تعداد در سنه ۱۲۳۰
۱۳۷	فرمان برای عیضیان ظل السلطان جهت فرمانداری تهران	۱۶۴	جواب نامه به صید اعظم دولت عثمان
۱۳۹	فرمان حبس اختیاری عراقین عرب و عجم بنام محمد حسن میرزا در سنه ۱۲۳۷	۱۶۶	فرمان باقر وزیر اعظم دولت انگیس در اعطال نشان رضع در سنه ۱۲۲۹
۱۴۱	فرمان امان نامه امان الدخان دانه کردنان در سنه ۱۲۳۳	۱۶۷	فرمان باقری وزیر در دولت درش در مطای نشان رضع در سنه ۱۲۳۰
۱۴۵	فرمان باقری شاهزادگان منوچهر دیویرت میرزا به برادر در سنه ۱۲۲۵ و فرمان احضار دستجات عساکر	۱۶۸	فرمان نشان به دکتر کلیل انگیسی در سنه ۱۲۲۶
۱۴۷	فرمان خان میرزا تقی خان جواهر پاشی در سنه ۱۲۲۵	۱۶۸	فرمان بایون به امین پاشا سر عسکر رومی در سنه ۱۲۳۹
۱۴۹	فرمان تولیت حضرت معصومه در ادارات قم بنام میرزا اسداله	۱۶۹	فرمان لقب نظام العلماء به میرزا محمد حسن
۱۵۰	فرمان طبابت خاصه باسم حاجی میرزا نصیر در سنه ۱۲۴۶	۱۷۱	فرمان ملک الشعراء به محمد حسن خان کاشانه در سنه ۱۲۳۸
۱۵۱	فرمان بنجم پاشی، میرزا عبدالباق در سنه ۱۲۵۳	۱۷۳	فرمان منصب سرستی به عیسی خان
۱۵۳	فرمان نیابت استیفای ممالک بنام میرزا خاخر	۱۷۵	جواب عریضه حیرال برملوف در خصوص فوت الکسندر دجلوس امپراطور جدید در سنه ۱۲۴۱
۱۵۴	فرمان خلعت نوروزی و انقاد اسب یکی از حکام در سنه ۱۲۴۵	۱۷۶	جواب عریضه حاکم بمبئی که در باب بحر العجم عرض نموده است
۱۵۵	انصاف ملوکانه به شاهزاده محمود میرزا در سنه ۱۲۴۰	۱۷۷	فرمان خان به حکم خوانه (فرانچسکو مرواندرودمان)

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۷۸	فرمان بافتحی رفرمالفرمای سیدستان در سنه ۱۲۴۹	۱۹۷	فرمان قبول قریه غزده نور بنام میرزا احمد معبرباشی وزیر ولایت حمه
۱۷۹	فرمان بافتحی ر جارج دنگ درخصوص مائوریت دی به هندی	۱۹۸	شرح قول لشانهای التفات به خسرخان بیکرگی صنیان
۱۸۰	فرمان بافتحی درسی شنیان و برزگان مکتبی در سنه ۱۲۴۹	۲۰۰	فرمان مادت ولایت خراسان بنام میرزا محمد رضا وزیر خورشید
۱۸۱	فرمان وزارت نواب جهانگیر میرزا و حکومت کوه بیکلویه باسم میرزا مسعودخان در سنه ۱۲۴۸	۲۰۱	فرمان تعاقب ممالک باسم میرزا اسلم، از دیوان ش هفت هی محمد شاه غازی
۱۸۲	عنوان فرمان، بافتحی ر احمد پاشا قائم مقام دولت دوم	۲۰۲	فرمان اعطای نشان رصع به کرل خان ایلیچی انقلیس
۱۸۲	فرمان درخصوص قنوت دقعی رکن الدوله در فروردین ۱۲۴۸	۲۰۳	فرمان توفیق ایالت کرمان به شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا در سنه ۱۲۴۸
۱۸۴	فرمان وزارت عساکر بنام میرزا افراذه ملک میرزا آقاخان	۲۰۵	فرمان ولیمحمدی محمد میرزا در سنه ۱۲۵۰
۱۸۶	فرمان مصادرات اقطاعت بر د بنام میرزا محمد نواب میردی	۲۰۷	فرمان انقاد قوش به محمد حسن میرزا
۱۸۷	فرمان خانه دفرانشاهی گری بنام فتحعلیخان حیات باشی	۲۰۸	فرمان ماضی عسکری میرزا محمد حسن چهارمحاله
۱۸۸	فرمان منشی الممالکی، بنام میرزا محمد تقی در سنه ۱۲۴۵	۲۰۹	فرمان حمایل دشتان به ایلیچی دولت روس
۱۸۹	فرمان توفیق عزتسان در دشتان به محمد حسن میرزا در ۱۲۴۹	۲۱۰	فرمان وزارت اعظم، به الله یار خان آصف الدوله
۱۹۱	فرمان لقب شسته الدوله به محمد حسن میرزا ۱۲۴۵	۲۱۱	فرمان میرزا محمد از طرف سلطان محمد میرزا
۱۹۲	فرمان خانه دایمیری به حاجی میرزا عبدالرسول خان	۲۱۲	فرمان نصب دشتان دحمایل به حمزه میرزا از طرف محمد شاه غازی در سنه ۱۲۵۴
۱۹۳	مازندران وزیر مصادرات عراضی عرب د عجم در سنه ۱۲۴۵	۲۱۴	فرمان ولیمحمدی ناصرالدین شاه قاجار در سنه ۱۲۵۲
۱۹۴	فرمان درخصوص ارسال کلام الله بافتحی ر عبد الرضا خان بیکرگی یزد در سنه ۱۲۴۴	۲۱۵	فرمان محمد شاه در جواب علیحد صید صید خان امم سقط
۱۹۵	فرمان فتح نامه که در غزوات ایران مابودیه برلایات ممالک محروسه ارسال شده در سنه ۱۲۴۰	۲۱۷	فرمان که بافتحی ر فرمالفرمای مائوریت، درخصوص خریه

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۴۹	قسم، با عیان «دست اقلیس صادر شده»، «وزیر تجریش»	۲۴۹	براسد صدر اعظم ایران سبکی از وزیرای فرنگ
۲۴۹	فرمان صادره، با افتخار میرزا ابوالحسن خان وزیر درل خاص	۲۴۹	نظم در کاتب حروف، «اردان شاب
۲۲۱	فرمان شمل بر غزوات و توابع سفر، بحکام ولایات	۲۵۵	مکتوب از جانب امین الدوله به دایه سید
۲۲۵	علیه کابلی فتحلیه، شمل بر الفاظ مصطلح فزون	۲۵۶	براسد ای از جانب امین الدوله به دایه سید
۲۲۸	علیه تجریش خان مستوفی المالک بش برادره عباس میرزا	۲۵۷	براسد سبکی از وزیران به تجریشی پاشا دایه مصروف
۲۲۹	براسد بش برادره سیدان میرزا بش برادره تجریشی میرزا	۲۵۷	براسد امین الدوله عبدالخالق در جواب داد و پاشا وزیر بغداد
۲۳۱	براسد حاجی تجریش خان در جواب مکتوب آقا محمد کاظم راه اجنه	۲۵۹	مکتوب تعزیت به میرزا احمد علی در باب وفات صدر المالک
۲۳۳	مکتوب بمحمد الدوله میرزا عبدالوهاب به امین الدوله	۲۶۲	رقعه سبکی از اراباب علی دیوان پادشاهی
۲۳۴	براسد محمد کاظم دایه به عبدالرحیم خان در مورد افتاد صلفه اسکندری	۲۶۲	رقعه کاتب به میرزا احمد علی عشق
۲۳۵	براسد امین الدوله به داد و پاشا وزیر دارالسلام بغداد	۲۶۳	نامه کاتب نسخه به سبکی از رجال اخبار
۲۳۷	مکتوب شیخ الاسلام برادر در مساطت شخصی به سلطان افغان	۲۶۴	مکتوب از نویسنده نسخه سبکی از جواری که «راکن متجاوز از
۲۳۸	علیه طیب خاصه به عباس میرزا در جمعیت از سفر که		بجاء اسم در شده است
۲۳۸	علیه تشکر از طرف کاتب حروف سبکی از امراء در ۱۲۴۱	۲۶۵	نامه کاتب در رد تعلیم خط سبکی از فرزندان
۲۴۰	براسد در جواب سبکی از فضلای عظام	۲۶۷	اشعاری چند که توسط کاتب نسخه نظم در آمده
۲۴۱	براسد میرزا محمد رفیع صدر اعظم به قائم مقام دولتی روم		بر مرتب بهی سلاطین ایران قبل از اسلام در ۱۲۲۹
۲۴۱	براسد صدر اعظم ایران به شیخ الاسلام روم	۲۷۳	از همین صفحه بعد اشعاری است که کاتب، «بر باره
۲۴۲	علیه در جواب آقا میرزا محمد علی امام جمعه تهران در ۱۲۱۶		زندگی خصوصی خود سروده و تا صفحه ۲۸۴ ادامه یافته است
۲۴۴	براسد صدر اعظم بوزیر اعظم «دست فرمان» در ۱۲۲۶	۲۸۵	از این صفحه الی ۲۹۴ اشعار متفرقه ای است که راجع
۲۴۵	براسد از طرف محمد الدوله شاط بوزیر «دست روم		به احوال خود در رابطه ایکه با فتحلیه داشته
۲۴۶	براسد از جانب میرزا محمد رفیع صدر اعظم بصدراعظم روم		درج کرده و در جمع آنها (فروع) تخلص نموده است

بسم الله الرحمن الرحيم

سحر ذکر جنس خسر و کما

در قصه بهار که بهار رفت خسته و سر را نمودار و خسر و سیاه کار برادر صد کا جمل اقبال اقرار بود
جار و کشتن صد شمل ساخت در آن خلا فخر را از خن و خاکر کسب به جویان تا چشمد و تخت و تخت کلمه را
برای جلوس شایه در صحنه تبان افراشد جاجیان طیسور بهتضای سران سپاه رسد در ارباب
جهان صلاهی پت شکسته که حمر که کثرت است صلا رخ شد ای حیون باد پت
در داندوب و لان و آبدان عمر بر الطفسم بزم کلزار در کنه حیات است نایدها
زینین قیام پتال فرما فرمودین سر طاعت بر زمین بودند دید بانان از راه راه اظهار
موکرار دیشتر شربت دیده کثرت فقیح حاکم در خنار امر اقتدار در ارباب تبان
بهرجا جابرجا بر پا داشتند سخوران را بر سبک در پناه لودیک فیروزیک در استکبار قیام است
موکرار سلطان کسپد اشهد طرف چمن متعشایر کباب بر سر و من بر شدن کون
فرار سرور بر افسر رخا قیام بر جدزار است بر سر و بر سر سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
صنوبر دل زانند قیام خا

قصه فرمان حکمران دارالقدر کسیر انبیا مباحی توانمیه از دفتر خانه تقدیر صادر نمودند و محران
 نشاندند و قدر نمودند و در شورت را بقلم کسیر بنویشتند و بریده جهان ششم نظر کردند و نشان
 ابد تو قیاس و قیاس خرمی بکل طلاق را بقریب عرسون صفحه صحیفه عالم گاشته و و آهه یون و
 ران تاریخ طریقه عیش را در روزنامه ایام بصدای و تاب نوشتند و حبه مرغان خوش الحان
 و خطان منبر اعصاب دای احمد لمن من علی بن الحسن الانسان و الافان و جلد علیا
 البیان لدوله سلطان بن کثوند موزون کلام سخن را بر زبان که مبرازان ببلان
 هزار دستماند مع خسرو کربا هزار دستمان بیان این شعر تکرار نمودند و لایقه تهمتان
 شکار کرب بود و تحت کلب جایش کرب بود و فرشت صبا است و روح طغان پرور را
 در سمت دنیا فرشت و کاسترد و وزیر را طبعهای در و کوه هر در شکار حضور پادشاه میسر چاه
 ریاح روح پرور بهار حیا و حیدر و کبار از غمت حمت پرور و کوه و زید زکری و خطریان
 جوان ریاح خط نو خطان خطه خا بر کرد و کلو و کلو ز کلزار رسیدن موزون قدان سرود
 از بس شاد در درخت خرمی و قات موزون برقص افراشته و شوق چنان شقایق و کربش
 شادان شیرین در کشتن مهر و چو از هر سو گاه انداختند کلاما بر از فرط شگفتی
 غنچه عادل و تجاع قمار بر سر روان جوهر عیش و فرح عادل این شعر بر زبان
 و قیاس لایقه و الس و تبع القای للورد و العادل البان سن المثال الت

في الروض ما جن الثايل في تركان كمان ابرو باريك ميان در كنار جو پا چون سرور وان روا
 كشيد و بالتمسك من ام زكف قيان سيم اندام سرايان تركه قش كتي و كلد نوها لقا
 پردم منكا قويمه بوشيا ايلت و دودلر قدحي كه در كنار ان مش فنه باده قوينه باده جولا
 صف في اطراف الضفصا الضفصا و فرفرف ابراف الرياح الرقيق في الاطراف و الاطراف
 من في قفلات القطر مقارنه للماز الحرا و زهر تيسر الزاهر من الاغصان كظهور زهره الزهرات
 السما فاحت رايح الربيع عا خلا ف الجوز و اختلتها كما خلت ابناء و ايبس و طم و ردت
 النير من مطا لا غصان مشب النجوم الا انها كل من الشعر من خمير مكر سلطان كده شايخ
 طلوع داد بكي شب هزار شعر بر برف موانع عشرت در منكا خيمه بن نور زروسك نام جلوس و
 في نور زروس عيد فطر فترا كان سيام امده هلال شوال چون ابرو مريون بانفج و دلا
 از جهه سيمين افي هويدا كشت و هلهله لهلال الهلال در دشان باده پشت روشي شكس باز ازا
 ظا هر آرا كوشه جرم زير هلال در زم سپهر نمودار هلال جام در دست سقا سيم اندام امده و ان
 رابعه كه در حال است هلال از ساعه خاطر يد به طراز كاتب چون باده بهلال تراوش نموده
 مناسب مقام لاقمه بر چرخ هلال عيد كرده عيان في شمعان خسر و ملكستان في زان چرخ
 بكوشن كرده اگر كه بود به نهد نهال شمش جهان في كوچك و بزرگ و عجب سم ورك و پاك
 فرق حم در دوگاه سباح و قانون خرمي در پرده عشرت نموند و نوای نويد لاقمه

کور و کار پر جوان شو که تخت ملک در آیش از جلوس شهنشاه نو کوفت و کوشند و مخالف و موافق عراق
 و حجاز و محاسن و کینا نوای بزم خسرو از شیرین مقام خوش روئی باز بارید کشید و مطربان با آواز
 مجلس خاقان بر کین مقامات و کشتن خاقان غیرت در دل کین کشیدند و سیم ساعدت یاربانان بر پیله
 پاهای پسر لقمه هوش از سر می کشان ربودند و شاهان شیرین شمشاد کردان بکر شمشاد و خوش
 همان لقمه غم از دل شکان زنده جوار حلال منظر قیامت با قیامت طوبی حضرت و ادات
 کاسات کوثر جرات بزم طرب را چون طرب را جنت کشند و باد پرستان این شبه زم شد
 لازم بگردان این بحر لقمه که لقمه در ده بر سر میانی و یک مجمره شراب فغان و بی تابان
 کردم و از سر کرم و حکمت و جهالت و شراب غلام از غلام خوش شد و شمشاد و لای
 دلا را بنوار نوش از دهنی خورشید شد از نسیم صبا تمایز و مارک تباشیر از ادا با دای سوم
 شروع قیامت و قصور و قصور قیامت و لقمه و مات قد و الفانیات رواقها کان حضور الی و از
 ترهش و زیباتان بهستان که بیاقوت تا لب تابستان را خورده اند و بار خج سب
 بهر نام از صفت بار خج رنگ زرد که از زنج شمع و مغالت با هم بریند و بنگه ان پسته
 صکه پیش پسته لب و بادام خندان پسته و بادام بادام حشر پسته قید خجند ایند با یکدیگر فرق
 بیک کشید پس آن چون سرور دان که بکوشیل خوبان را سرور و ان با تواریخ اند بود کله کوشه باز
 سر مطر چون طوبی بطرف رو کشید و دهران خورشید صحر که بخار خورشید شل شران برج جو و پشته

بجلوه کرد و در میان رفت چون که برف مشکشان زد و پنجم زرم ارم اسس شط همچنان مستحکم بود
 خسرو خورشید رایت را پیش فرستاد و بفرموده فرزند و کند نماید و بطالعی که همی شک زد و در پیش و هویم
 را با فرستاد و اول رجب سال و کانه رجب الاقبال نهمه شش و نهمه دهمه الف من البحر البسته و راج
 اجرا رواج الرحمه و التوجه پادشاه کیومرث اقبال هوشنگ تال ظهورت حاجت بشکوه فرید و امیر و جری
 نود و نه دیکه اقبال را دکانس بر کثیر و جوش فرا یافت و سفید کرد و جلالت اقبال در دربار اید
 رایت پور زرم برآم زرم فیروز زور سر منگوز اردوان خدمت اید ششم که سر خسرو عطا ادم طوئج
 رایت ابراهیم سیر التیمیر سیرت یعقوب رفت و یوسف طلق دانه دینت سلیمان سیاحت مکتف عظم
 محرزین عین لاقمه در دراز سر فحش کاشمیر کوید باستان تویرستان نم لال التیر نیزنا
 بجلوه المبارک و بارک الله علیه و آله و تبرک تبرک مبارک اکیلا مغلزارش فاکلایان نم
 میا زیموز کمر حوزانو ز غیرت افزاکش ن کوشن با شجیه جهاند بفر فرق فرقیاش
 مزین و دیشیر بشر فایر فاکل فریش قبله مردوز آمده اوای پنج نوبت شای اربش
 بچهار گوش جهان سید و عفا فرشته که قاف و راضیه وار در زیر پر آورده بود ارم اولانه باش
 در قاف کنای غیر نخت اقبال مصراع در بان صفی کش اندک و جبار و قنیه فرموده
 لاقمه دهرت شه پوزوال اقبال تابع شه فرزند فال و جلال درگاه فاکل شال
 برسم چاکر انکسرت بر میان سوار است و بعرض نیامده است و نوبت لاقمه در جلالت نام

کاتب سم دعا با قلم قرش ن بر صفحه عرض حیثی نکاشت لاقه غوره لیت تونیر را کند قسم و محفلش
خلاصی حال باد زهره از هر تار تار مو تا و طرب بر سرش غنای طر شید و از غنای صیف طر کاتبش دایش
او از بر لاقه نمیدار طرب بت پمال از مطربان بزم شه پمال با دشمن که شمشاد طاق رواق خرو
نمودار و عرض خدای و خوشتر از خسر و صفت در آت با طرا مطربت جبهه پر شعاع بر آستان فلک ارتفاع نمود
هر از بر مراد تو یک صبح سر زرد و عقد کوف مدشر حال با دیر خورشام غور زرع اعدا لیت با خورشید
دیر ساغانه سیاه شطرنج قهر از ناز و پستی و دوش و انیر پستان طرا لیت لاقه بهرام اگر نه
عدویت خور و دمام خوشتر بخیر کشته حلال با دشمن که سیر افلاک از خط پست خریداران کبابی
بقدر از بهار آمد و بانا دین پت کوی خسر و شتر اقبال لاقه بر سر اگر خطبه جهنم یان پست
سیرج با طرب با دین خط نمیدانند و با خود را در حرکت جان در کافک شکو افند و میخاند لیت کیون
اگر حکم تو کیور سر کشد و چکش شیر نازد چیز با طرب شتران کان هر افسر از لیت و او سرخ صد لیت
ار از و زار شتر شتر اصف او صد و شکر کن سهر طبت ستم مصاف غلامان کوش و تان شتی
منظر شبان با کابا آراش از بیلان قضا با قرش ن لیت کوان مکان فلک تخم چار سهر است
کین پس از ترین برو شتر افشار بجلاع خورشید شعاع شمع تار دیا سیر و شتر تمار اعا اعا لیت قره میر
تزار هم و مکان کنستم و لایرتبتم و مدارج و جاتم و مقام قی جهنم تو یه صفوف سلام و تصعید و لیت
رخا مخالف خسر و کیون غلام نموده شتر شتر رتبت سبحان شتر نور حیات کلام و صفت

درید کج پادشاه زمین و فرخ نظم ثریا نظام و شر شره آثار رقیب خدتر ساخته هر یک با کلاه فلک شکوه
معرض عرض در آورند و این قصیده بهاریه که کاتب است در این نام منابر افاده تخریر است

باز شد فصل بهار و کشتن غنای

هم شد از دامن صحرای عجم و عیان

شد نیز از ابر از آرزو بر زلفد برین

باد نوزد همسر آرد بهر از بوستان

ابر در کس رو که در پوشش کوه است

قمر عاشق نموده کف سحر جوی

از نوا طلب اندر پوشش افاده نو

دلبران هر یک از عاشقان هر یک

منجی بگریه و آورده جامی در میان

از جلوس خسرو کشتن کلین پیاف

دشاه بکدر چشم بکند خسرو خدم

پادشاه تاج بخش و شهریار باج گیر

مهر بخشش شخت که کینه چهره شد

جدا کلاکت کشتن مرجع فصل بهار

هم شد از باد بهار عجم و عیان

شد هوا از باد نوزد بر زلفد برین

ابر از آرزو کمر ببارد همی بر کوه

این یک خیم چشم عازان یک خیم در یار

لباس پیدا کرده بر شایخ مهر قرار

در هوا کمر ببارد عجم و عیان

در میان بوستان و در کنار جوی

کوشه بگریه و آورده جامی در میان

همچو شخت خسرو از زلفد برین

خسرو کمر بکند خسرو خدم

خسرو بند نامور کثرت رساند

در خور و بهم چشم بکند کینه چهره

ظل حق محبت است . آنکه بر عالم بود
 آنکه بسکام عطا و کاه بزم و روز نرم
 شاه ایرت و ایرت بر عورت و
 سر بشیر مرنند و تاج پیش پند
 عدل کتر خرد و کسر قیامت
 با تذر و از حرنشید باز در کیش
 تاج او کو هر کار و تخت او کو هر نش
 روز و رز و شر و چوب و بر و زره کو
 و کف تیغ بزداید بیدان و مرغوی
 از غلامش کای شد فلک ز گمان
 طبع او بکرت اما بکر مر و اید خیر
 ارشنت ہی که ارش این اندر جهان
 مطرب اندر زبکا ت زبکا بزم
 از ترک گرفته و بر کمر کند که
 همت با انش بود در کف و فانی

طاعت او فرض بعد از عت پروردگار
 بنیش خیم حاتم و کیم و سمنیدار
 قهر قهارت و زو قهارت محبت
 سروران نامدار و خسروان با جدار
 سایه تدر بر عالم لطف کردگار
 با غلام خرد شیر و یک مغزار
 طبع او کو هر نش و دت او کو هر نش
 رستم اندر بشر بر پان کردار
 رت پندار و سپدان حیدرت و اله
 بسته بند بند کهن بر پان استوار
 دست او برت اما بر مر و اید بار
 تا جهان و دیدش هر چون تو چشم روزگار
 جاب اندر بار کات کیو این روزگار
 تا نیمه بر زرع از زو چشم شیار
 همت با انش بود در کف و فانی

داع آن تو خاقا ز العارض عید ساق
هم رعیت روز خاقا تخت چون شایا
بند هشت تکش اید ز خاقا خت
روز پشما کر نیم سببان وار کرد سپاه
پنجو دار خود سرکشان خیزند و خیزد شیر
نفره کوسرا خندد کینسد کرم ن صدا
هم دما کشتگان ارد در خشع بر
سرکش ز کشتگان افاده در هر کوشه
خمس تو خوش انکیر و آلمیدان رزمجو
شولت و اجلال همچو نیند کانت دین
از غیب طبت و پریم تیغ سرکش
رو بر و او سر جو بند کین خوانان
شاه باز سیر بران تو در سنگام صید
شاه بازان را کند پنجره سر فر از حجاب
سر زنده تا مهر بارش کلاه صبح

طوق فرمان تو قیصر را بگردن بند واد
هم رعیت صبح شاه نکست چون شایا
برده بهرت ارمان اید ز شاه نگار
پشت مهرش کرد در و سر کیر دغبار
دل پراز کین پر دلان کرد کرم کیر واد
برق تیغ اندزد اندر مرصه عالم شرار
هم رؤس سرکشان ارد نهالت بار
کشتگان از سرکشان افاده چهره بار
باشکوه رستم و با سطوت انقدیار
نصرت و اقبال همچو چاکر شایا
په قرار آمد ز میرو همک ن باید قرار
عزم هر جانب کنی خوانند گردان
شیر و شیر تیغ بران تو در کا کشار
شیر و شیران بران زاندر و زاندر
لنگند و صبح از باد کوه هر بار

[illegible]

در روضه دولتیه بر یحیی الدوام و الخلد و متوشی سا امطابق سحر سید سینه اربع خست و امین لعل
 هسکامی که خسر و اشعه لوا سر هر زیاده از نصف اقلیم اول سپهر را منسخر حش و لوا اعتبار
 در دوم منزل طلایه دار سپاه بنجوم افترش بغیر شانزده روز از روز نوروز شصت و هفت
 اربع چهار انواع خضر و طراوت متغیر آمده حق صفحه خضر ابر شمع امطافان و امطافان
 صفت حدائق ذات بجه پذیرش و خدای طبع طرب امشبصا مقام در این ایات بنان
 پان میفت پت کردید چرخ سبزه کوه خنجر باغ ارم تازه رود و در کشت خنجر کز کز
 شش و قدر سمر عدل در سر مغایر میسر در لوا هم او از کوه قاف طرب هر طرف سا و از شاخ شکوفه
 بر منیر شمشاد از باد هوا بجزر منمیت شد کوه زلاله پرینان شیرین و در استنیر برینان شیرین
 افترش چار بر فلک و خنجر شمشاد فلک فرو در باغ هم کوه و سمر لعل او از کوه سمر لعل
 لاله همچون شمع در سینه شمشاد جنان فروزان بود و کوه سمر لعل شمع در سینه شمشاد
 در چهره ریزان شعر و ادرا قهار شحات طلیح کند قد تفرق و جنبه سها کرس شمس غافل
 در چشم زخم سپهر و پر و لچشم تماشا قصیدن سر و وار و کشت و به چمنون فاع و شمس کثیر در
 امون لیست طره طراوت باد و صبا داد و صبور شمشاد و اندیشه تیشه جفا در حق خنجر قند
 و خنجر اشعه سر و از او خال از خیل آرد و قضا طر فوجی پار مقام قائم شمس نظر باریان از بار
 مشاهیر و شاهان شیرین و در کلزار زینا طر خنجر سر بر آورد و نازک نمالان نورس از شرم منظره شو

چشمان شقایق و زکس چادر کوفه بر سر پت عروس گلستان بهر هفت کرده نموده خوشنویس برپا
لاقمه جوانه دهر سپهر زر سر کوفه جهان پیرایه دیگر کوفه خم کویا که نرسیده بود که آید در آن
هر جا دل بخواهد در آن خفته تو کفر کفر است و در زمر عاشقش خرم بهار است و نغمه غنچه را بر سر
وزان مژده بیدار بل بند و با هر کوشه سرو سیهاده و پیشتر قمر نالان قفاده و بلاله داغ
برش سینه است و همانا از پادشاه کند است و زنج در حشمت و جمله سینه نرسیده و خندان فانی
که ناکه ابر بر آمد شد و سرست بخور زیر یاقین تیغ و دست بدان تندرستی باید بر تپه چرخ را که و تاراج
شکر و چو چشم باغبان شد صبح پدیدار و بجا اندر نه می دید و نه گلزار و ز سر در دید و کشتن بهر حرف
بجا آب بنج و جگر برف و همه نوباد و کان تازه رسته و با تم در کشتن نشسته نموده و تیر
گلگون قصب چاک و صنوبر تا که نشسته و خاک و بنفشه کرده کیو پایشان و ز دید کشته و کس شکایت
ز کشتن صدمه برف آب برده و بجا رنجش آب ز غم فرو و بجا کشته چاه سپاه سز و حشمت
باغ و صحرا و باره در نظر و لی تاراج باط سبزه و کشت دند و آب چاه خنود شتابان
بستار اگر که داشتند و لیح و یوم صفت بر باد دادند و بلف نواله شد و تیرند و از
در زیر علق با قنارستان ساز و از خارج استخوان برف سز و حشمت صفهان بر کوه کاف و کز
یا صبح شمس و دیگر با غارت زک زآمد دیده دیده بان از بار که در راه مرکب و دشت تابش سینه
بکز لک سپاه و دهرش از دقه حلیقه بلور و حیره لاوله ابا حشمت و حشمت و حشمت و حشمت

سبز نوروز را راسته دشت قضا و غرا سبایش سیاه پوشیده از در انداخت و ما تمنا
 نهادن خمیحه میوه بایان بنفشه و بنفشه کیوان پریشان بخاک نشد و صاحب کلان نشکوفه
 و زکس تبرک هوا سرور پرشم از جهان بشد با آنکه در قضا هوا از شکش شکوفه رفته
 فروردین وارد دشت هوید بود هر دینه از نیدن خرداد دشت و هر چند تیرستان ماه
 مرداد است در کین بود کمان فلک عرصه لم را به بنه برف انباشت چهره کلنداران شهر و در
 لاله شستی که از فروخته هر طعنه مهر جان از فرو دشت از صدمه ستر مصلح پر مرده چو دانه با
 برک رزان شد از کون کله را در شگفته شتایت کوهما سر هر خرم در برابر دشت از فرو و سنا
 بنم از انقد یار طاقت بر زامه بود در میزاج مصلح افسرده چو باغ از اثر باد خزان شد بروت
 هوا بدلت غایت رسید که آسمان از نسج سجایا پستین بر سر کشیده و نیز در باس قاقم برف
 خرمه لوجاهات اشجار که بار و جهر فاکه بودند طهارت رسیده نقطه کردید و نیز کلامان طهور
 در دستان عشرت هزار دستان سرانید که قه بودند نخ و نخ این دستان بر رسید طوی
 طبع نوبت پنج هزار دستان تباران بهشت سر و سخن دانا اتسید خرم کاشانه ابداله دیوان الهم
 متنزیه بجن متعاله بصطیر تاریخ مایه نور نعمه طرا از این طهر مصلح اینچ هم برف و کوه دستان پشیم
 بفرزیه است و پنج روز که شده از روز نوروز فرخنده فال خود ستر و زول برف اتفاق افتاد
 الحمد لله الذی هدانا لهذا طریقی الرشاد و صلی الله علی محمد و آله و الهی

حبس حکم پادشاه حجه شاد هزار سپاه ستاره کردار مرم هلال کاش شدند و بر سر جم غفیر
 فشمه و اشوب از دربار آسمان سلو شتاب کرم شتاب نیز فر نیز قدر قضا این فضا معین
 قوا ملوک قلعه زرد و جومع خا غفر الله صوابه ملا شرف اصدار و غلام یاق که هر یک ملک
 جمعیتی از اعوان خویش انقاد دهند و موکب شاهزاده فیروز مندر ملازم بوده او امر و نوا این سرکر
 دایره دولت را نقطه و در سر بر خط فرمان بنهند و پنجاه پیا پی طاعت را به تیشه خا لقب خا خا
 حکم رلیغ قضا تبیع را مگو و آید یقین بنشد که خاک قلعه زرد از خون کسیر سرخ تر از روی خنود
 منصور کا به نبرد خشم کنیه خواهد شد و روز قاتین ده ملا با بر حاکم سبب فغان بنده شام
 بخت اعدا بد پاسبان به اشارت الیهار و یغدر خور بجزیرت حکم قضا که در زرد موکب شاهزاده
 نصرت یار از اید کرایا و مردم تویه و در جمعیتی بر ملازم ابو جعفر فرو طوطی بچه لوای مهر و
 از مطلع وصول دیده تر صد گشودند و بعد از آنکه کوکب مقصود از راقی مایل چهره جمل گشود بر نظم نمود
 متقی گردید و غرضیم نیز بنده که سببات بر آسمان سودن مقارن و ره موکب نصرت اقران بد
 قبل از آنکه جو دظفر نمود با ستم مبرک پسر کوکب راکب یک پسر بر آورد تا بتلا و پنج ماسفر
 لحظه چشم اسحر بر هم گذاردند و جان باین تخیل که شاهزاده آزاد و هر اسقام حد است
 نهال ذات پهلوان در باغ و جو شکوفه بلوغ بدراج کمالش را خا غفر الله شتاب و سنور از راه هم
 نبرد بجزرت اند و قوا عد صرب طرد او قاف آب در نور خواهد بود مثال این مقابله و خنجه

مر قتم شک که تا شیران پشه جدال و پیکان قه قال راتن از رنج راه نیا سوده و چهره بغا کشف
اندوده است بناگاه بر ایشان تازد و سخت نبرد را از وجودشان چون اینده خاطر خوش
این تلویش بر دازد و وطن آنه عا ذالک لقا دین دستان و مشورت انکیر و بیکایان کرای
حرب تنیز کشد شتراده خورشید رخ را چون یاسکونه دغا باز از رزق کیشتر رفته جرات بر اقد
پش از آنکه در آب تن سپاده آید با اجتماع جنود منصور را توقف تا فرماید با معده از دران ^{خاطر}
اقبال از نهر ل بجانب میدان زغال نمود و بنصب مشیر شیر بر ابطال حصه دست خصم بدل ^{شغل} ^{شغل} ^{شغل}
غیرت و غرور بنه شیر غرور که بر کله کور حمله و کرد و یک حمله بجه روبه نهادان را از غرض میدان چشم
جمعیشان پرانند خود با غرورین کار بنال نمیزد جام نند شیران با جام منهدند خانه کلان لب
زول بغیر شک بر الشرف اثحاب آمد و انب بایش چشم سپا چرخیده بخت بدخواه در خوب صبحکایان
که سپه لار خورشید جهان را فروز بقلع و قمع فوج ظلام از حور حمله روز تیغ نر نایام افش بر کشید و
خطه خاور مدفع و بر فاعل ارشاد شربت توشن نیز کام فلک را با غروریت در کاب در آورد و صاحب انور
ظلام را با غرور سر اعلام استقبال در کتیرا فرشته شد بضر بپام شهید شتره را در هر زمر که بر
نیزت میسد و اگر ادب کرد و سجود که امداد انان را سر از کربان کثیر بر آورده بودند بعد منان
یدان را از شتران فمشد شتراده فریده خرم بهرام غرم خرم و زرم رستم زرم بشو با لوطی که در
فرق فرقه فریت افرا در و منفرشته جام جزا غلاف و جز هر شکافش بر میان و سنان که سنان

بیکایان

سایس در بنیان بر آشت شب سیر مجر به تمام ملال نعل فلک رفار و بار و باران زرم زرا کمر
 عازم میدان کارزار آمد قادر خان تیر از قرار اندازر تقدیر غادر و فلک ز آشت شب سیر مجر به تمام
 با صحنه شیر تیره سحاب جلال را مآده و با قدام روم مکاح و جت در تعجب ساربان حریر آید شد خنجر
 رو با خیف را با شیر شتر زه اهلار دلیر کردن پهلوان کمال کمال شاکش و صوفی با توای
 انبار جستن چهره امید بجنب خنجر در خورشید نیت مویا نهند که جبرب شود شیر که پهلوان
 زدن آید بهشت کاح صدف و صفوف مصاف را از طریفن میر و میر و قصب معین کشت و از شتال نیز
 حرب و قید و مال اصحاب طغ و ضر و غوغی نند از ریفه بر دانست قیام عت قیام شد و معاین لقم

در آمد دل جنب جویان بجوش

همه ز مجبور کینه خواه

تو کفر شد ریشخار

سپر بر سر از کرد و کشید

خنجر از کاف و کیند و کین

همه مرد و مرکب در آمد بر

بر آورده غوغا و غوغا شیر

خنجر هر خون هم همیشه

بر آمد چو ز کوس جنب خنجر

کشید صف از جانب سپاه

ز غریب نارس و بانک بار

غوغا پهلوان بگردن رسید

همه کشت هر کس در آتش کین

همه کز بود و سنان و تبر

یلان پلک افکن شیر گیر

تکاور نرسد بر آکمی شد

برافروخت از کین دل پر دلا ن

هسی تیغ بر یکدیگر خشد

روان شد بهامون زخم ره ما

چو سدر هم توب آواز داشت

ز کرد سپه قیر کون شد سپهر

ز کرد شکارا هم شکار تیغ

نمود سر سبز سیرا و غبار

سرافراز شهزاده تا جور

برافروخت یال و برافروخت چهر

بدان خورد بالا بر روی تاخت

به جانب آورد روز سیر

کمر جام و کمر بهمان

کشید شمشیر کمر زین

با سنگ هم بارگاه خشد

برویش حجاب انداز خود ما

بشتر فغان دمان بار داشت

بقیر اندر اندوده شد چهر مهر

شد چون مه نوز تا یک میخ

چو روشن چرخ غزل بشمار تار

ولعید شمشیر خفج شک

ز تیغش هم شد شرر بر سپهر

بسر از یان بالا بر روی تاخت

بکفر رسید ز صف کارزار

هم سر گشت و تن از سر گشتان

و از سرستان باد غیرت معرکه زرم را انجم بزم میداشتند و خیم خیم را براد دفع خامخول از

س غم تیغ اشامیده باده ناب مرا گاشتند نغیر ناز و نغره کوس کوشن سازان زرم بک

نغمه ز برب سر و درود نمود و طره پر خم پر خم علم خیم کا گشت کینه مشون خنده غم از دل پر دلا ن

میگویشند نژاد پلان بان ابرو ترکان ختلا غوزیز و خجرجر شگاف دیران نهند
 مرکان دلبان بخوزیر تیز آمد و غافران راج برار قصه و غاف چون لبستان خوش
 ادب جو که قامت افراشته و منکامه سازان همه بخت است که جان مخالف را و شرابینند
 چنگ بمضرب شمشیر بنیوشد کند دور آن را کردن که کشتن مانند پیشان ثقیان
 در زلف مشکافان پریشان بسته آمد و طایر ارواح بر مجویان از غلبه تیر کمانداران چون
 خاطر را با لب خسته او را لشکرها بر عهد است که از لب منایر با پایام جل در میدان وجود
 و خان عرصه حرب با تبهان از سر مضربان اذالتهای فطرت خبر دلاوریها که در روزگار نادر
 فیروز روز جو و ظهور و بروز نمود هر چه پادشاه و پدر بنم از صفحه تاریخ جهان آمد و نیم فتح لشکر
 از حرب و ما النصر الا من عند الله بر تفریت هریت وزان میدادند سر کرده و فوج اگر ادو کشته
 و عهده تمام بود از دست قرار انداز قضا قضا خور و کلمه لشکریان بر کون آمد و بر جوش غلبه
 از کار حرب بد شد جمیع از آنها طعمه شمشیر ابدار و بر خر که قتل کند غازیان شیر شکار و البقیه
 بر سپاه طریق فرار گشته بجز عرض جبراییه سیر بر عرش صاحب فرمان قهرنا و ولایت
 و مغایر ضمیمه تولات هزاره کار و در اندیاریت افراز قرار و استقرار آمد

سخت یرملوف

غیر کلب لغت صیر در قطع ملامت است که گشته در حال پان و ورق در آن رخسار که وقوع امر است

و سلب و رفع غواصی شریف و محضت فیما بین این دو سر ایران و روس نموده بود و طرف
 ثانی اوضاع مامور متصرفان میزرا اگوستین خان شیراز را بر لزوم وقوع مصالحه تسلیم
 ارم بر سیم پیر بزرگ از پادشاه و پادشاه فلک باریک بخت حضرت امیرطور در سابق بابت روحی ابلغ
 پیشگاه جامع نمود و غیر قید از عهد ایچریش را به بحر سوات و سر بر اندولت محروس غواصی
 در بلاد بنیده واقع و اعلام غیرت امیرطور محاربت و فدا بدینچه هرا رفع آمد. آنحضرت در الت
 دستقر متصرف سلطه بوده اند بتوسط چارپا ر قمر سر صر سرعت که در مسیر ساحت برق خلعت را در خط خلعت
 خافت که از دود و در عده و معاضت عادیات عروفت را خبر در عداد مرتکبات از جد شایسته و تربت معروض
 از خسر و خورشید کلاه دشته پروانه امیری که در لغت ایشان او را گویند تا یک کمال عاریت از افراد ارام
 ایچر و توقف اوتا معاودت موبک سلطت و صد و بنموجات تو الی الی و ایام سافت تبرج و تصدیق
 بر از عهد انجمن حضور امیرطور و ابلاغ الکات مبارکات شایسته پیر بزرگ از اندولت در ضمیمه
 معاودت و شرف اندوز حضور هر ضایع و و صلیح پیر بزرگ را معروض شد. حدیث آب ظهورت بر جان این
 کلام و توضیح این ایام آنکه متصرفان میزرا الیه در پایتخت فلک لکان بر از عرض فضل اوضاع بدت
 سعادت و شرح قایل احترامات از اندولت درباره او مهمش و غیره شریف که از خط اندولت و وجوه
 منتبhan حضرت طبخ خبر الیه با اقدار و نعمد محرم اسرار و صایات جلالت صاحب نشانیات و غیره
 معارک فریب و اوقات سعادت نیزال صر متصرف لیدیانه بر طرف پیر بزرگ را که سجدات و عودت شریف

ولایات قرب جو را ایران سرافراز و به سواد ملت جاوید مدار در عرف آن لقب المچی بزرگ
معتبر از نیت قیز غم اقبال زاده بانامه مشون بطایف صداقت و تحلیف پرفراز حد و نهایت
تا نهایت خاک روس سید هدایت ادا حجت مت راز حریم در با خلافت مترصد خصیلت
و بار و صلا و نور الهی و ره از او یسر ملت فایده در صد شایسته حجب کم رینق قضایا و عاچ کمران
در غیر از اینش روقیر خدایت ابد آثار و حکام کاردیده است بسم حمد از نامور و فرخنده
ایمن بهر بنجام سیورت و آخر حیات المیچ شرایله و همرايان و تیه غلفه و علوفه برابر مرکب ایشان
در هر منزل شرف صد و یاق و در ملاحظه جانب اغراز و احترام و شتیق لازم نزل و طام و ستم
در غیر منزل و مقام تکام و ضباط ولایات عرض را با کیدات بنیة بغیرضا پوت و تمیز خیر شد که
اورا در ولایات ادرچکان و خمه بسم تفرج و قطن تا و صد موکب های فرستاده بلاق سلطانیه موقوف
دارند و از ان غرضان ضمایر خاطر او آثار سر ایر احوال بدست فاسد معطوف و خیر متعارف در راه المیچ بلاق و مرز
بساط نشاط و سول بصر از دراز آسمان خلافت در درگاه ظاهران ستوده بود و کار کر زار در بار
ترتیب اسباب و سرور بر تمید مصالح مکرر معیلاج می نمود بدین را به یکجذ روز نهضت ولایت عالم افروز
از درگاه ظاهران غیر منور بود و هم توفیق المیچ به تمید قارن ز از عرف همان نواز مرز و لهند صاحب خدایه
و دستور مجب اقرار قدرت ابواب اقبال دپا چه کت کمال شمس آسمان وزارت و جلال شمس
ایوان کفایت و کفالت مجب کجینیه فیض و فوهد سبب اذیال حصیل صد و ده سیات

غصن دوحه سعادت فرع اصول خاندان امانت اصحاب سرمدان فنت اکر از نریش محکمت
 حضرت حسین کفایتش مبارک را کز کبریا کین صفت برتر اگر صف ابن برخیا لات ملک را
 مکت و قوی یاقی ملک سیما ن فرشته دیوفا فارغ ماند سر حاکم چرخه اسطرار سطر دیوانش
 دقیقه کار برد دولت اسکن از طریق با جوج نوال سید تالطف حمد و شرف احوال عباد
 خاطر افتاد ابواب شید صرخ بر زرت بر روز زرتان ضیف تسد یاق و تا غم شهر سر رف لو اتری
 نصب العین مت جبر رخ خطیب تهاد بضم حبه معذات کبر جم عدات فاتحه فتح نشاند نمود مطاع
 بان معانی بلاغت تعین خاطر رخ نخر سنجانی قایم سببه سببه معقله از علامه تجوین و قاصد
 طبع طرایف نخر در اطراف و اربع ربع سکن پراکنده از باب نیج معانی را نال سبب اعیان و جبر
 شمشیر فخر سلیم تحدید جبات محاکم علوم عق و لغت نموده و به سبب خط قلم مشایق خط سببه محرم
 معانی انبیا حسن جبر کسب کمال ادب جمع آورده و خور کریم با کریم عظیم در ال خلقت معادل سواد
 بسا به تیر صاب عید به اهام از مضلات امور کشاید و سمات همام بر قبر از وقوع باده و نر فرایند
 شعر و صحر بر زور الشرایع اضرای و اسر به صدر الممالک حائیا و بحکم فایا ذکر صفات و فایا سواد
 بیاض نقیر را پایا پدایه صرف غایت خامه از قطع کلام این را ناکیر زب و حسن قطعه نظم کاتب احباب
 بدان شجبه سبب سبب در زیر مقام مناب تحریر لرا قه عظام و حمام ملک طاک کلام تو
 ملک معمود زهد تدر محاکم شاه و کدش این ضمانت محصوره وجود و دولت تر لایم

همچنان کاشاب و لمعه نور همت در کارخانه تقدیر عقد عشر تو را یکا مرز و خیر چشم فلک
 بجا تو ماند و یک چشم بد زجابه تو دور و خامه تا از بر انظم جهان و عقد تا جبر و عقد
 امور و جت جادربان چون تو وزیر یافت صورت را از چو تو دستور و ریت ظلم شد از منگو
 شکر فشه شد از آن مقهور و کر نه حکم تو اش کند امداده ورنه از قدرت تو یابد زور و شک
 بکار شوق و قافیه که قدرت مطهر مقدوره بود بجان اگر کنون و برش از تو شد
 مذکور میسر در آنچه در صفحه دهر بود در کشف بار و مظهر نه خط است اینکه بر عذر ورق میگرد
 چو زلف بر رخ حور بهر عطش م جان بار و عنبر تر خامه کافیه الدائم ذکر حمده
 کفیس ایا دیه الاقطار الاقطاب و فخر سابع معارف الاقطاد و الاقطاب لاله الاقطاب
 متبرخ فان معتمد الدوله العلیه العالیه میسر را عبد الوهاب مثل المملک دیوان قدر باب الغرله نصا
 و از غم ساعیه و شیدار کان بخلافه بجد عیبه جمع بر راسته و از وضعی بسته پرش را مور و ام حکما
 و اکن ف ولایات با حضار هزار دکان عظام و ولات با اقسام و حکام و عیام و عموم کر نصیر
 غرض از اینست که هر یک با استعدادات کامله از مقام خود عاجزم و در خمس سلطانیه متحق کاتب نصیر
 کردند یا تا فراد و از رواج جمعیم و در روز پرش و ششم شهر شعبان المعظم سنه شریفین و تین بعد الا
 و یوم یخمس اشکال السوده و الدهر مثل و اتحاد مطواع بجز از طرب ططور و روز نور و نور و نور
 صدور و صدور امر و مستور و تجسم سپاه منظر آمده بعت زنت ادا و ابواب انوار و نور و نور

بود و یک نظر در سطح کره ارض از تفرقه هوا راه عبور می‌جست همین بغال ستاره بغال و جمال ناله
 خنجرال همه حامله کج و حلال و جمله رافع سباب نزال و جدال دید و تا محو فاسماع
 استراق سمع از قصاص فضا و فضا محکم بود و تقریب مقعر صماخ از لطات امواج هوا البعد
 در پرده تصور صورت صحیحی است از هر جهت آواز رنگ و رنگ جرس و جرس در ناله و تهری
 شنید ستر ستر آن صحرا رهنما و در بحر نمود موج خیر جاش همه منفردان و کران تا کران شد
 پیکران پشه بود قصباش حله نیره پردلان خجام خورشید قباب مجر طنب که طنب طنب و حبال
 خیال از وصول قلاب لایف فخر لونا و غر غر اندیش از افراق پرده پشما پشما پرده
 طاسرمان بلبشه در شبانه خواهد بود در آن حجاب فتح و عرصه پزنت در زمزمه پشما پشما
 عهد جوان از افروغ فحش فضا سید جوانان متفرق است شعر هر اکایم الهی فطره
 و قد عهد الفنیسان فیما العواذله و ما عا الرضا ضحی بحر کانه صناع تبر قد سکندر حداد و
 اقدار مودام و با صله اثر اسباب نعلی مرکب احوال و جلدی معدت معدت و فصل
 بران از شیر و زرب و ممد با اغراق و تعلقات آنچه در کتب سانی و لاتی از شرح تدریج فیم
 و جدید و ذکر احوال خسروان صحت شد محفوظ از افزاه ثقات میفرم مسیح افاده اگر کثیر
 بدین حدت و کثرت در مکرر مجتمع آمده اما پس کا بدین حدت شدت جمعیت در هیچ حدت
 نشانه نداده اند با افواج حاضر کار در آن سلیق نیست با آنچه بر قوم کتب دیوان سکر یا نظر

حسیاط ارباب خبرت گذشت و تیر هزار نفر بکم یا پیش منظر قرار دادند و کلاه سیاه و استقام
 در جمع جمعیت خیر زیاد و از هزار نفر خردگان و صطیبه یا خدام مطبوعه یا ادا لاله در بار یا تپا م جدید
 الاغ کسری بایس و واسطه استرلبس می نمود و در جمله را از کثیر و صغیر و حیوانات همه زورگر گزین
 ز ثروت همه سرسبز یا نیار و همه صاحب برک و سامان و سار و همه صاحب لوت و قادری همه از
 شیراز و همه ریت دولت افراشته و همه تیغ کند از حشر و ببر بکلا همه سرسبز یا نیار و
 همه جامه شان از خیر و پند و همه سپاه قابل شه سربند و که را نه خبر خرد و پادشاه و نیکتن خرد و
 پشمینه پوش و سبب شیر و آلات جنگ و فراهم بسم جمله را رنگ و نبود اندران شک و کلا
 یک یا سنان و کند و کمان و همه تیغها و سبب و در پها و همه نیار و نفر و دشمن را و مکتله و همه تیغها
 مرصع همه کتکش تیر و دیلان پارتا سر لبولا و غرق و زره برتن و خرد و مفرق و و شاتان
 که کوشش سیمبر و همه پرینان پوش و زین کمر و جوانان خیر سر و نو خاسته و بدیا همه کلاه
 همه بر میان خنجر ابدار و زالماس و یا قوت و لعلش و بدت همه کر کو هر کلاه و کوبه بر زار
 کلاه و زکو هر بر و شاتان بناک و زرش و ن در نظر کم خاک و کوبه هر فرزند و ب هر خنجر
 رکاب و غان جمله کوه خنجر و کمر بند و جمله از سیم و زره و بر استبه پسته و کمر و کوه خنجر و کلاه
 سپهریت اخبر بران پشاه و خفیت نه و ده سران را تمام و همه سربازین و زمره تمام و علیها
 همه سرج و زرد و خنجر و همه غیر ترکان و یار و خنجر و یایون یک ریت خاص و بر افراشته و

سر باده و زربفت و طلسم خیم همه پراز باده کام جام همه سر پرده شیراز بند زرز
 پوش و پرده شش از پرند و بذر آنکه ها موکب بل در آن هایون منزل بهال نزل
 اجلال کش آمد و پرامون عمارت خاص و سزا پرده سپهر اسس سر پرده از انداره حرم حرمتش
 و وضع پوتات خاصه خلافت بر موکب شاهزادگان عظام و امرا با احتشام و سران سپاه
 منصور و ولات و حکام ولایات نزدیک و دور و علمه بارگاه سلاطین مطاف و سفر اطراف
 و اکناف که حاضر کا مکتب بودند یورت و مقام معین شد و افواج عساکر دستگیر و تفتیش
 با نظم و ترتیب هر یک در مقام خود نصب میام اقامت و رفع اعلام تکرار شد و مردم و لایم و
 قدر الله و خیر من الف شهر حیا رسوم عبادت منقصر کردید و رود ایلمچرا که تا از زمان فتح
 نیم فرسخ از راه نمانده موقوف بود کثرت اشرف و تکرار اوضاع و ره و حضور او در مکان
 بارگاه کرده نشود بشرح دستورالع که نیز به دستور دیوان صدارت و صدر انجمن وزارت هم
 بنویسد و درگاه ایلمچرا را لیکه سپرده شد انکها میرود شرح دستورالعمل و ره

روز سبته پنجم شهر رمضان المبارک عا صفا خان سر کرده ملازم کرد بجه با یکصد نفر از
 خود با اوضاع شسته بطلب ایلمچرا منزل او رفته و نفر از جلو در از صطبل های و نیز گریس منیر زیور خست
 طلال و مرصع تاجه بولدر او برداشته همراه بردند و ایلمچرا کوکب فرخنده پایا اقدار افزوده به همراه
 خویش روانه شود و در عرض اطله و بلبلان او را بقا از خویش نبرند و از صحنه حلاله از میان عمر الولاه العظام

والقروالعسا: فروع الصلا والامر والنهي والنشر وحاشية مجلس سبوا این چون در مقام حشر خاقان
 حجم نمیر قایم و حاضر باشند و نیز اعظم خلافت را همچون سحر کواکب با نظر حلقه با نظر مستور شیر
 و وزیر دیوان ابد صیر صدر دیوان الوزارة و نظام حمام الدولة شعر مسنون لا فتر قاسم
 لا افلاک بدان لا نصبا بجان لا غریبه در صف نعل چون را صانع خویش بر دقایق احوال و فک باشند
 چند نفر احوال شختمان معین و این یاقان مقرب شعر نیش نور الدختر نور طلسم کالشم
 عشر اقامه الظلم پسر تر از فواخر ثیاب و جواهر آفتاب نیز هر یک کلاه بزم و آلات
 خسرویک بر دت گرفته پیرامون تخت ملک پایه و استانه آسمان سایه منظر لفظ به نایب در غلام
 شختمان خاصه معتمد با ملبوسات فاخره و اسلحه مرتفع بجا هر از هر و در تبحر چادر که در نظر مقام
 بند کلاهات و پنجم سبب نجوم سیارات ذکا و فطرت باشند دیگر وزیران و نایب بکین و بکین
 مصالح پسر و دپیر عطار و لفظ مقربان مناظم سپاه و سایر حجاب کم و شبا. شعر لوکان آصف
 حیا کان متحد فر نور را رسم و الیسل نیز اساطیر در مقام قایم مقام خویش باشند امرا و خوا
 محترم و بشیان صاحبان شهادت شیم شعر حکماة اذاد عزیزال لدر الوفا و رایتم حکایم
 رکت و هر یک در مدارج خوانم صفوف سلام نیک صد نفر شمشیر بزرگواران طلا و سراجان
 با ناله و کلاه و بالپوش و چاقو و زین و چاقو و زین و چاقو و زین و چاقو و زین و چاقو و زین
 لشکر با لشکر ارشد با یک پست تبحر سرارده مبارکه باشند در بان میریج حمایت در کای سرار که در

نیکو شو کالوف در صاحب مرتبه نیارال و از نعمدان آن در کت پشند برداشته به چکا چنر
 بارگاه روزنه شوند از پیش باغچه تا قرب سرارپده عیان و اشراق که جمیع برپادشته و دسته
 نشسته اند در حیوان با قدام شرایط کرم بر خیزند مقرب بنان سپید از نیز برخواستند و دست
 تقدیم نمایند به سر اطر را در مجموعه طلا کمر زده یک از ثورت کنندگان همراه بردارند و در فوج
 مبارکه و تقدیم نوزم کور شر و حضرت آنها را تا قرب چادرهای فرود بشک آتش عرض حضور
 دستور نماید به نیارال لیدیان به رملوف سردار و ایچم بزرگ دست روس با نامه به سر اطر در کجا
 حضور باشد به حضار آمد از آن پس با تارت به فراموشی چادر مبارک گردیده و در ادراک نشسته
 شانه و صد از خسر و ایچم خود نامه دستر خا می رایش برده بدست مبارک دهد و از آن جلوس
 صد دین چادرهای حاضر بوده بشیند بفاصله پنج شتر دقیقه مقرب بنان محمودین دیک همراهان
 و کور نشینان ایچم را به نیارال و ایوف سپید و فوشک آفرینکونچ شک آفرینکونچ
 منصب لیکو کور ایوانوف و ایوف ناظم منظم غارت خدا بشیوف کاتب اسرار غارت سرور
 کاتب اسرار غارت ریجلیک ناظم غارت حب منبر بود و لیکو کور شکیم صحن منصب مارچ
 کراف سایدوف شک آفرین فیور دوروف یعقوب و اوستروف و ایوف و ایوف و ایوف
 ستاوش چایر و ایوف چایر صحن منبر بود و لیکو کور و لیکو کور و لیکو کور
 صحن منبر بود و لیکو کور شک آفرین کاف و کوسیبو کور و ایوف و ایوف و ایوف

کاتب فرمود و کاتب فرمود روز و ناکاتب فرمود کار و کاتب فرمود حق و حکیم ما سکون نشاء
 ناظرو ف دیماج جهان مضای کورف لاشن شا بهر سلا ف دیماج پختلوف دیماج
 میسجیر کوف دیماج پکینا ر یونیز دیماج بهر داشته حاضر پکا حضور شیر ساز و بنیر لیر
 حضور آنها پر دزد که هم امان ایچ مرت روس کجا سبارک شا حاضر آمد و بعد از صد و شصت تنصل آنها
 بقرب بحیر کوش چار برده بر تپ بدارد انکا ایچ خوزنیز از کر سر بر خوسته نزدیک آنها آید و در حد
 افس یک رخصت قریف نموده شمر طو غایات آید و مخص کر هیه روانه شوند از سر ارد اشر ف که
 پفر آمدند بستور آمدن بشاق محمودان قاپر خود معا و دلت نید بالجملة لیر و مدهش با کاهک پناه
 و دخول و داخل سر پرده سپهر شتابه باد آب خوش کلا حضرت از سر برداشتم و از سر تعلیم بار
 بر با طسایش نگذاشتند اگر چه بواسطه سطوت و بار سطوت ایشان را مشاهده افتاده بود ارد و پناه احوال
 آثار و شتر تمام تفرس میشد اما نایم خلاق خسرو که کوشن مال دور و نزدیک ایشان را دید بهار دارد
 از کلمه خاطر آنها در رک ریز و خضران یافته بود کلمه سر و در خوان بر دیند و هر چند از خندان محبت
 در از جید پادشاهان را بر ضایع سرایت نموده سر اسرایت سر اس از جات اطران تعلق میباش
 کرد و نیکو معامله خاقان در تعمیر انیه احوال شهنشاه و پیکانه اش با پیکانه اش رفع ترزل و رکاب
 جهان و قرار دعایم کاخ طمیان در بهر مناسبت و جوش سر دستخت تحقیق احوال امیر اطران و طو
 بادلت ابد مظهر ترجمه میر زبان سطر گذشت با نچه که تانث قمر در میان آوردند که از قمران

فجر العن اللیل و ت مصحف مصداق را به توریه لفاق زبور بان ضمیر دارد و ز فاخته
فلن یختم کوی شمس با خراب جاک اعراف نازن تابن و آیه مجادله و تکاره قصاص و ماله
شوالا عظیم مرکز زد آوازه ناهوس و فاش اویره کوشن قاطیر افاق ت و الطباق دیدر در پیش
پوسته پرتین طبع بشارت این افاق القبا شوکت به نظیر خاقا ز را برابر در خوش حافظ
دسته و مصلحت غیر را صایب است الصبح خیر را این بیت نامی از کشف معارف تفسیر است
اگر پد زور را اگر شیر خاب نبرد خرد صبح بهر خنک از عرض عرضات و تنوعات و کشش
تجلیف و هدایا مصحح به غرضه فقر حکم صاعطو ر بعد فطره فترار کان صیام و نیمه ایام شو
واعوام است مقرر داشت و چه در روشش چون عرض خیال مرکز در سر پرده آسمان حال
معین کردید تا هدایا سر زور را پیش بنظم و این خوش تربیت ضرر مند و بهنگام عرض
طاعت و محظوظ الفاظ حمد لای دارند بغیر چون تعدد انواع تجلیف تنوع اجناس طرا
ازان افزونت هر یک زور یا پیش بر دستور عرض معروض افتد و تفسیر تر از آنکه در معروض است و شده
بعضی در ذریه خضار ره با تخی ناظران را برابر العزیز یقینا فاد و مستمعان نیز این ادعا بر اعراف
محمد شکر انداخت که از انهد در ممالک جهان بر ملک جهان در است نعام یا فقه و رسم آمد شد
بد سفر او را به تحف و هدایا میان پادشاهان مقتدران و متداول افتاده از معانی
و فور فرار کور خدا را سجداوند کور کور و هدیه و دیده و کوشی از این گونه نهای و طراف از طریف

و تید باد قریب بیدیده و نشیده است مکرر از دیگر قوالها فرنگ و ممالک هند و روم و غیره انواع
 بدایع صنایع با نظیر و اجناس لطیف بدایع دلیلی و اقامه و حیرت برادر شاه و ضمیمه گوهر
 و هدایه حسن بخشش الایران را در تلویر تعجب میدهند از آنجا بدینچه لغایین تسبیح کاه
 منظور نظر را باب بصیرت این ممالک نموده از آنجا اینها آفتاب جلای که از دست رزم و شرف
 پناح رزم و چهار رزم طرد و عرض آنها معروض آید الفاظ و هر یک از منظر بدیع صورت نما منظر حیرت
 و اعتبار است بود بهر تیعون النظیرین و ابررخت سنا یکا و البرق منته خطف دیگر قام طروف ملون
 و منبت و اوایل مدتی و مصور از بلور و برقص که بدان صفا و لطافت و حسن صنعت و غرور و حسن ظریف
 و حمد و اوایل ادان و افاضه از مشهور و ذکر دیده دیگر صنوف ساخته پر صنعت شیر و شمع و اینها عاقل قیمت زین
 و سیمین بسمه دستگاه و دقایق صنعت و صیغه دستگاه و دقایق صنعت و صیغه دستگاه و دقایق صنعت و صیغه دستگاه
 افسر فر و فرمای سموز فرماند بر دیگر لشکرها و طبایع غریب و پدید آید فرور پ حله غریب و حیرت و حیرت و حیرت
 و لایا پر سها دیگر انواع انکسار سکین قیمت در تکریم و اقامه در دیو اقیه در سر کوهر رضا و قریب هر یک غیرت
 افزا خاتم جمشید و طیره و دهکین خورشید دیگر از مدلتات جلوه داعم و مدحیات اقمه فاعره و فواخر تالیف
 رزین تار و لطایف زلفها بدایع نگار و نفیس مدحیات پیمای و ایرتخایف نفیس برای تیسر و کانه تیسر
 منصف خدمت و زینت بدایع مضاعف چنانکه از فرط لطافت و نصارت طرح نظیر هر یک که از نظر
 و خدا که از غایت و قور حصر مقدرات احواس بر تعلق حسن و تقدیر و مرید روزگار و خرد و بند و گاه

اعدت مآلف بر حسب خواستراچر است در اک شرب صحت رسم مرا و تد لازم دنت و با نذر نبرد
 میدارانت حرصوات و ایا را ضمیمه دیگر تعارفات ساخته با آنکه اکثر حساب بنظم ایشان موطوعه
 بود و در رفع و وضع دیگر مکتوبات جمیع اتفاق شدند و در شده و ملاحظه بجز و مضامین بصیرت
 میرفت امتداد غایت و محضرت پنج و چهار کشید خضر را و خوش به عید عید و مکتوب مطلع صریح
 و جانش موعود و صبح غید و در شرف زوکار صاحبان به شیر غید و جوهره خوشی است
 با خورشید از پرده افی نبود و باب افطار روزه دار از معش حلال ثمال همچون شیرین
 بشیر لال است و شیرین گوشت بگوید شعر قد فقصت لک السیام وقد بشرتم الهمال
 فاکو له بر و شیرینگون که رقص رنای لبست رقاصه نیمه جنجال از روز جان جمید چرخ
 عیش فزون خمر حشیا صوبس بیا فیح در تا لا رقص خورنق نمون فرمودند و هنگام بارانک
 آسمان پایله در بیا بفرقه پای و فرافروزند شعر اغرا اذا یغوا لیررتو جابا
 اننن قوامه صار الدت بید جلوسه الامین مینیا و مینیه الایشرین بدیر الاید بالیاف
 السیر قامت قوامه بقامه علیه اع مقام الرفعه والرفعه علت اعلاما بعلام اقامه
 الدوله جلس قام لدرامه القدره امر قد قدر قد و قد المکسند کعبه صالاق فی مقصد
 خند ملک متقد رسا بها و التیم دنام باسمین ابس و التشدیدی بنارق التجبر و غنیمین
 با کعبه حایه صاعد بوساده السود و ساعدت له سود السما بالعا و ساعدت

السعد لتلك الصعود وسعدت بسعوده سواها الوساذه قبل الاقبال بتقد زنده تدينه التمر
 قبله الاقبال واستقبل الاقبال بنجد تضرع القديه التمر كانت مستحذنه للآل فتوح بالعليا فرور سورده حاز
 فتوح الدهر فوق سيره عظم امرا بنجد وبنجا وعظما خا در سر سر کردن و سپاه و از اسباب
 همراة جمهور حاتم و دلالت و کافه کفایت و لایات مواعین حاکم علی غفیر الله عنده لکن تبارک و تعالی
 حضور دین فخری عجم در ملک نظام سلام عظم آمدند و باز ام رخصت در بارگاه سعادت غلام عظیم صفوی
 شرم سر فرج پرده پیکار به جلالت که هم بواسطه ارتفاع نظار خسر و پادشاه معارف متجدد حجاز و کتبت
 متفرقه از لشکرچای آب لب پشه شیرکار و نظام سربازان صرنا صفت صفت بر صفت انقاد هر صفت بر دشت
 و علامت سر حیات و جدات هر تیره علم ناسا حضور از جانب فرشتد و از صفوف و محفوظ بود
 بصنوف نظام تو بجان و فرنگی که نظام استقرار یافته سرب عراده تو بجلویت همه تندر حرو
 تین تن به تشریف از تو بفرمودم به هر عراده تو بعب عراده و خانه متعارف و سلا و در نفر علیه نیز حاکم
 یک به یک بشیر متعارف و مصداق بر هر یک تب علم غیر باشد مریض و صحت صید ترز بزرگ از دشت
 همه با اثاثه نفیر و سبب بر یک سوار و هر سوار و سوار و عا و فلان از تیر کل که وین طراز این
 انجم انجم افواج محیط این دریا را سنان تو بجان و دریا خروش خروش و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
 غیر ملک سینه است پرال در از روز طراند و در جمع طربان نمید نظیر شیر و سبب طراند و سرور و سرور
 مغنیس کنیک پادشاه و جنسیا کران کسر من شکمشا دانشا دم فیم مریخ الوجه و کتب و انشا و غیر

سرور و مزین نشاء بزم حضور سباب مجامع طرب را در چگاه ایوان سلطنت جامع
 اند و تهریک اند اطراب نوازنده رات شان و مثال و مرا بجا تا مع لوت استماع است
 و با صره را مطرح شعاع نظار صورت امکان نیست آواز رسیلان خوش صدا و صدای ساز طرب نشینند
 و تا یافت موزون قدان جلوه رقاصان نازک میان دید و خند که مارک را حوا و حواس
 کنت احساس بود غیر نواز خانه قیامت آثار و غریز تو بفرز نبوره خراج شرش محسوس کردید
 ریما زینب بزرگ است کوه صراط بود اما بر و شرب کشیده و بند بزاران فرشته ادب ایشان خرم و خوش
 عدل سیده و از آنکه فید در ممالک روس کیاب و میکان در انظار ایام استیج و استغریب بود
 چهار پنج فز فلک اندام سحابی مجر و خرطوم خورشید رنگ سیل کاجال آریا تاحلی
 زرتار و لاثه پشمار در چگاه حضور باز داشتند و از هر دو چهار زور که کفر آسمان را بر خور بر فرار کوهها
 آسمان سپهر افراشد جنگش و لات ملک سنده درگاه بود متصحب و مرکب مضرب بودند هم در زرتار
 حضور برگاه یافته شکشا بر صواب این باینتر باید معروض بچاه قبول افتاد هم روشهر عراضه بعد
 برای المجر و همرازان در حجاب جنب قصر فایح در پیرمین و از آن پس در زرتار به بکاسطال و شمشین
 عیدینت سبزه اعتبار و تشاطی حد آمد المجر را با به نفرش و نیز او چنانچه بس و شرف ملک افرس از آن غیر
 افره و تمجید سلام همان نواز ترنمات و توهمات شسته دباره او مبدل فاخر می کام بنام
 سلام و نفوذ در این عام سید قبله مال خاص عام با چند نفر از خواص مقربان حضرت بر اثر

۱۰ ایا برابر ده عادت ایست سم ذاب عایت فرمودند و بعد از دقت دقایق صنایع و شایسته
 حسن بدایع بختان و قبول مزید محسن افروزدند و حکم قضای مرتب نیز تفریق است
 مزبور بنظم و مرتب برقرار بر و تا سه روز عموم این در را بر استا حشبات روز دیگر محمدا لایق
 و بر استا هر دو کا عظام و استا بد فرجام و یا حضرت که مقام همراه است ابلاغ نمود و یک روز
 و شبان مصحبت اولیاء و تاج ویدان و تمیذ فیما لکانش از طایفه و تربت و نایع و جمع طایفه
 جیش و ارباب و پیشتر مشرم نزد امیر شایسته بودند و در زم فایض باشد و او را نکات عرض کرده و
 بود و ساریشان را اوزار نکات حسن قانون مضبان ضرر المذموم نکات و لکس از امیر ایست
 مایه است عا که با خیر است حضرت و از دستگاه نواز نوایرانند و بدلا عتق را بخره مبرج و عتبات
 کشید فرمانروا ترک و دیلم و مالک رقاب و عجم از نو روز بر ابراهیم مقرر فرمود و هم تالار قصر مایون
 بهای فرج حکس شه ناز با بر قصر غیا اسمان افروزد و از بهان نظم و طرز روز عید از کوچه و بزرگ حج علق و
 و محلی و مرالف اقطاع در اسان رواق مجمع صواب و خرم و شایسته بزم و درم آمد
 در هر شعبه مهمه درود و روز هر گوشه زمزمه سرود و از او آکر و سوار و کت و بخت و کسب کردن
 علقه و از مطربان روسیه و مسیقان مصلیه و مزین عا الاوط قد جلوا فوق الکرسی کا لیل الع
 نبغات دلد و طعنه با نغمه در شکار با کاسیلان اما معجزات مسیح ظاهر شد و طبع و مزین و صلیب
 در از نوایر امیر با نغمه هرمان باریک و حسن با نغمه مور کمال طیف اند و بر استا شایسته بزم و

هنگام شام که چرخ تشبیه را ممتد به مهر را بر گوشه بام سپهر خاک پنهان نمود و کله‌ها شش
 کوکب برفرق کو اعب از اب تراب خیر فرشتان بر کشود بیکار از هر طرف زبانه آتش چون
 آتش بانیه زبانه پوت و از هر بر آتش هره در هره شر بر شر بر شر یا بر خات کفی ستر شد
 به پایان دریا شد موجش آتش یا شکر کله تشبیه حله جهان افروز و کشر خیابان درخشان
 درختان نار چرخ سبزه لعل می کشید و کوه بر کوه امواج دخلا دود کردار بر یکدیگر مغنطید شد
 بر توافاق به بر قطب نیر انداخت و کمانه هر تر تر قوسی زین بر زو هفت مقوس تر تمع
 زرد شک قله ز چاک سیمین اشک حسرت از چشم کوکب می کشید و از حیرت چنان قله ها زبانه قلع
 بر هم می چید تحقیق را اسباب به از خندان مجاز و غراب بکار رفته بود که و هم از تصور شکل
 و تطویر انوار غرض اگر چه با جمال محال است که نیکه که از اهر است و اصحاب تبسع اوصاف
 و قراین هر محقق حاضر مرکب منصور بود و تفسیر کردند که ماکون در چک از بلاد و ممالک نزدیک و
 بدیر منظر تشبیه را در حدود و منظر شایسته دایه سجده بزرگها حیرت از سر کافا آن قائم الواب
 جویار و عطایا بر روی چرخ موسوم هم را آن حتی مستحضر و ایام جز که است و پاره نرفته نغمه بود و بوی
 بقدر پایه و مرتبه بخلاف فاعله و انعامات و افر چنانچه تسبیح خرد بر سر بره و در و سرافراز آمد و جای
 آنها بستانا مرضع میباش و نشانی عطا پادشاهانت سمت خصاص می شد و جواهر صحرای
 و فریزان نشانی نیز میباشند درگاه مرقوم که دید از آنها طعنه نامه خسته در آجا

مخدرات حرم خلافت پردکیان سرادقی امپراطور سمت ترقیم یافته یادداشت رادیر مقام
ثبت صورت شرح مرسم در خبر جدا مان حرم جلالت کبر و والده نوکبایوس میرزا ابوالدیه امپراطور در افشا
تا پردکیان حرم کلزار را از روی اسج فواح بهار با وطراوت آید و میرم کلبن بلغی نیتیم روح
میخی غنچه بدانا ناید و اما نپرد بهجت و غنچه کلبن دولت سخجلالت شربستان برتر بر نالت پرتو
اسمانیک اختر سرهایون دج در دولت مبارک برج در درایت صدف کوهرین خط کفر
مخزن بین خلافت کبر
والا مقام سوپسته از الیشروث هموم و تعرض هموم عموم محفوظ و موصوف بالکبر کفش شرح و فو
کدر شربستان والا بر اقرعتلا مرفوع میدارد و غیر خیم موالف القباخصات از شجاعت بر او
حد و کشتن موافقت را تر و طراوت از اجرا زلال حملات تجربات و اصدت شربستان
چرخ محبت و تجهم در تل عظم کشتن مودت و لیکن در شکت کبر از رخس جدا و لیکن کجا پسته
و لیکن در کار ناک سر و یکینا در کشته تپ همواره خار و گیاه محبت سید در شکت شکوفه افغانی
بجهر تازه فراید و پسته با تیز زنیسم مراد و لحادث غنچه از کلبن تجاد قدیم کشاید در سیو و در معاد
میسمود این موالف نامیخت خاتم را مضاح ابواب مسلمات مقدمه کتابیات خه مبارک
شرح المرسم در خبر بحد عید و شکر کبر همیشه نو فستح آله میرزا ابو دجه امپراطور در شربستان
تا بانوان حرم خیم را در هر بار پرایه از پرنیان و پند اوراق و زبانت و انجم را در پرتو

پرداخت ببلان شجر حرم کاشن دولت و نخل خمیر غر حجب شبه نوح حرم جلال فرخند تیرم
سراوق دولت پناحمایه پسر سلسله عظم شایسته و شاح صدر خا فکبر زریور ثاقب
فرمانروا مخزن در اصداف شوکت و دارا
بقیسه با عصمت و تمام حشم

خواهر خورشید چرخ و الامتاع عطر امیز کلما در دام و زینت جلال مدام مرام باد بعد از کلد بنده
کلما در عالم کشف را سر هر قصه میدارد و غنیمت نفع باغ وفا و شکر شامه حدیقه و لایحه حشمت نایبانه
و احمی نیت الف نایب بورج و حجب سور و خفا طرر حطر اکین و رضایین و شین فراخ قریب مودت
انداز پنا بر همه وفا و عهد و از سر تا پا حکمه ادا نموده دلا کاشن عبادت کلبا کلبا کرب
اراسته و کلما نرغشیر ز غار فقر و کلف پرستیه بود شاد این فانی نیت چهره نامود و ایر
خاطر هستان و فادار بدست سر زنگ هر گونه مغایرت زده ظهور آرایش خجلالت زریور
خجسته نمود مایه پرایه محضر و راند و شهود شاد استیام بشاده مودا شیرین ادب و حجب
حجب جنون محصور جهان خدا را شکر بر ما واجب است و عهد سر لیتین علی بن بلخا نیت بهر
حلا و دوش تب حجاب طوطی و رشته النیام ترکیبین بنیان بهم پیوسته و پیوسته مار
رشته موالف دستانت اگر چه لطیف باشد ملاقات در پردت و لا پردت سبب مصلحت و مصلحت
داریم و اگر صحبت ضرر را بر هر حدایت با عایق حلا و تیر و موالف سپارم میدر مباد این
پسیده و مارا باب موالف خواننده با در نیفت و عیال و یحیر از حصر انصراف بود کار شیرین و حجت

خاتم لازم نمود رسم مصفاة تمهید نسبت به همواره بکلیه رتبه‌ها تکمیل تا به پنجم کمر بیاورد
ورنگ افرازند و بارجاع حمایت ستانه فرج افزای خطه شیرین

بعد از آنکه بچرخ و همراهمان را از ترادف جزایر و صلاطین و تراز عوارف و خلد خاند خلج کانون
الربیع بدیع و متوشح و منمنم و منوف بهره وافر میداد و هم بابت شرف سیرک از منزلت
قاهره باین زلفا یل انجس و طلیف سبای طریقه تعارف می‌بایست مسدود داشتند و چنانچه در ششم
شهر توال با زبر نیر شب شمال در سراید که در ظاهر باین منوال در مقرر شرح بود و انوار شرف
اول مسطور افلاک به فریاد و کم همیا آمد تغییر وضع منیر که بدار و صفا آنها به اقصای قمر و در لایزال
نامه نشانی هر را در مجموعه طلا مشهود و بنگاه حضور راورد و خبر و فرید و دستکاست و بکر و عهده را به پیش
آن در تاب و بحر موج از بحر عطش در توفیر مضطرب است بر گرفته بدست امیر دادند و لطیف غنای در
ایشان سمت تجدید یافته رخت انصاف فرمودند و پذیرا ایشان در دست و دایع و در خلافت می
میر سخت و زبان حاشان بذكر انصاف اقامت آن استهان با اسمان این پست و سخت است
مرا اخر جدا است از استهان کردی و سپین از کین چنانچه خبر مناسرا سنا ز کور و زور دیگر از راهی
باین خبر جدا و هم بهمان در لایزال چرخ کر خان از مرتبه از پان روزه و تحش کردید و موب که چنانکه تیر نموده
شهر منور از چشم سلطانیه نهضت و دت و یک چند روز در منزل قزوین بر شمام هم چند متوقف و باین شهر
و فی ساقه سجدت نیر سحر و با هر الگو اکبر من خلال مطالع و در خلافت طران بود و اشرف و در روضه ان

وایم مسافت مانند ترقیم این ذکر سپایان و تهنیتها و اجتماعات و بدو له السلطان

مختصری از احوال پادشاهان و ملوک و اعیان و اشراف

هو السلطان الاعظم و النیقان الاکرم الافخم تذکره مخاض ملک الافاق تحکم مکارم الاصول
و الاخلاق صدر عرض السیاسة رکن اصول الدوله مطمع قصاد الکرم غنما مقاصد الامم
مالک ممالک الشرق والغرب بسیف الشرق قاصص صمد الاعتداف غر مغیر العباب
و المشرق باسه سد الخلقه و غر خاف خلاف العرب البعید سنیة لتحدود الملک جدیدیه
بسر شید بسلسیف و الاقطاع الا بتقطیع شمع خالقه و مال سیال الخراب الا ان حیدیم
فرخ فیة افتخرت عا روض الملوک مما یک ملکه المحروس و التمثیل و امره روض ممالک الروم
و الروس و السلاطین و ظهر الخواصین ناصر الاسلام و غیاث المیزان و المبطون و الاصلین
بن السلطان بن سلطان و بنیقان بن بنیقان ابوالنصر و الفتح و الاقدار السلطان
فصیح القاجار لارالتخیام دوله القاهره مشدوده باو و الدوام و اسباب نظام شوکت
الباهره ممدوده لناظم الاسلام بنظران را بر العیش و مستعان رگال قدرت پروردگار
که در سباحتی که با تف مشیت کامل در حکمت ساکنان صوامع ملکوت را با بشارت انجیل
في الاخر خلیفه ثبات ثا ط در داده و صبا فیض شاد و کاشن سجاد و صوبت نفیض

فيه من روحه در قالب نوع انسان دیده افسر شهریار از فرق جهاندار عزت از خیر و خورشید
 افسر فروز و یوریا فیه و اورنگ جهاندار از زمین پادشاه از این پادشاه آسمان اورنگ پایه برتری
 نیفاخته سیر بر سر دراز و در حلقه سیمینش با چرخ عظم سر هر رت حرکت از اولت نزول
 همایونش حرکت بر آسمان رتبه برتر بر پادشاه است مویده و خرد در عرصه کار مبطو الید در معانی
 بر سلاطین بهر عصر و خاقین سر و شیر بر سر و خاشر نیست از پیران است و به حسن کانه شکر گنگ
 قاطع حقست و الهی است از با اقدار جهان پیش بر تخت جوت و جلالت عرش پرایه بکر جهان خلق
 این حسن لغیر احسن شود و پادشاهان را از این سیمین منظر منظر شود و فراتر از طعش مطلع اول
 فرا فریر کار است و همایون خلقش منظر حکام قدرت پروردگار جوهر جوهر و تحلیله جوهر خلص لازم از جلوه
 محتسب الاله کاکت و لطاف روح با روح لطیف و لطیف نغمه شکر اکاش خلق از روض
 شمس رنگ روضه زینت و تحطی شمس از غایت حرم و غیرت بهار رضوان باران بهار این عطر شمع
 و نسیم گلزار رضا بخش نفیست در عهد شمس شیر از اقبال رسم معارف معارف و در تحکمش باران
 با تدریج و طرز موقمش شود و در درگاه جهانیش سنا به شهر از اجزای و سر آسمان در گستر گاه و گاه
 کریم جهاندار از بزرگ و بزرگ و با بجمه چون قطع ملامت توصیف خیر و شیر از چشم از قوه تبارک و تعالی
 پرورنده و شرح ملاحظه و بطسکارم خدایه و افاق از قدرت تغیر و تحیر از فرزند اول آنکه بدست
 انصاف در دامن خلاق بفر آویزد و آرد و خرد را در قصر استرات منقبات از پیش بریزد و بر آن صحرای

و تذکره مطالعان برسم اجمال و مختصر تهید در ذکر این سبب و تفسیر بلاطین معدالت این
 در دستوره و پان اوضاع و پایان احوال اشخاص در حدود و اشیان باغ و سر بر نازک ده
 و با جری ترتیب بر تر سینه اندناید و رشته کلام را بد که محج زکات اوضاع این عهد شمس
 بلاد و اتصال ارباب بغداد و کثرت خادمان و مدارج قشاد و شام و تیسر سبب و شروت
 مستلزمات اوضاع دولت و شرط و وضع و احوال الی بنسب و سایر تأخیر و تنبها که زیر این
 کش را حیا آمد زینب شام افراید و از آن پس از در آید از سر در بخر طبع خاقان در یاد
 به نظر هم رسیده قدر بر پدید تیغ ز نور عریضه این کتایید و ذکر و محج احوال این در ده جت کتایید
 ایل حد قاجار و اروغ این دو و سعادت تأیید عظم طایفه ترک و اتراک را بنا را شهر احوال
 اناعب مومنا تبرک بنایف بن نوح علیه السلام منبر کرد و در نهایت ایل این سده علیه کتب
 جلالت اتراک در صوب قاجار سبک اروغ است که او و اخلاف خلفه و خاندان خیر متقلد و عاده
 حکومت حوشر و لایند با خمر نیک و اقدار بوده اند و چشم نوبت ایر سر در بنام سلطان حسن خان
 و شهر شمس سامه لک طایفه و سی میو اکثر ایالت در دزدیک و غارتش جمع و لوازش
 در کار مکرر شمع کردید بنا سبب بنیاد و در تخریب و تهدید قواعد عدل و داد لک طایفه
 و اجتهاد میکرد و خبر که در تلایخ مبوطه سطر و در تخریب احوال سلطین نام در مرقوم ملک مرصین
 کردید و این سلطان شجرت بناد با ملک و محکم و ولایت هر ولایت سیما سلطان خاندان خاندان کار و مکر

حیات ارسته و کشتن سلطت خود را از اخلاط و مخالف و معاند پیرسته سپار از محاکم را که بکفر
 در آورد و اولاد مجادشت تا اواخر امر برای کوه کانیه و اوایل دولت سلاطین ضعیف بود و در مملکت
 اخلاط و دیار بکر و از بکان و عراق و فارس و اتهماتی استقلال متصرف بوده و عیال و سایه ریاض
 مرفه و اسوده و روزگار میگردانید در سه تهمار و ما قیام بها که شاه بهیمای ضعیف در روز نیکو سبزه زیبا
 بدین سلسله میزد شرافت مرا فراید بر فرس سلطت را که وفاتش در معرکه جنگی در جرجان متعاضد
 و مطالب آمد و اکثر محاکم را از تصرف ملاک شرع نمود در عراض محاکم که عیش شیران این شکو بود
 نیز پرتور گذاشت و در وضع خلعت لشکر اقبالش نهمی تمام کجاست اما بلا خطه شاهان و یارانش
 جلالت و جمعیت جانب لغز و احترام ایشان را فرمودند و در مدارج حکومت و امارت تسلیم و تقدیر میداد
 در زمان شاه عباس نیز در استبداد کار را بدست تدبیر کار بند میبرد و این طایفه تنوع در مصلحت
 میدید صلاح حال در آنست در سرحدات محکمت و لغز حق سلطت را با ایشان باز گذارد و باستظهار کفایت
 خاطر خویش از اندیشه توشیح بچکان فارغ دارد و این مقرر است بهر مفرغ و ولایات سردار از قریب تر از او
 و کج و سر و شمشیر و امثالها همواره مستقر قدر این فرقه فوج مملکت در او است و سلطت شاه سلطان
 که اقبال قبل صفویه که زوال یافتن معمور و شمال بود و در اطراف محکمت بر پا و سر بر بزرگ سروری
 افراشته با جبر قریب تخریب را گذارده از غفران بخلد کفایت خازن را بدو شاهان و حاکمان
 مستغلات است و آباد و ناظم حمام آن است و نیز تپه پناه بود و در حشر که حال احوال از این است و مقصود از

غلبه و تسخیر و تحریک در اسطخه صفهان معروض مراد صیانت سر به سلام و حمایت سلطان سعادت
 فرجام را بر دهنه غیرت و حمیت لازم و بجزر قها و جمعیت یا ان عازم از ملک ارم بنان می آمد
 از آنجا که معذات تقدیر و قضایا قصه که مضامینات اوضاع عالم با آنها مربوط تا بقضا اند و کت
 کبر تقدیم و ترتیب یافته بود و هر نوع قصیه که عیا حضرت در موضوعات هم ملکه در مصدق می شد
 بالضروره محاکمات مراد و مستحب نقیض مطلوب مراد درین مقدمه تیر شریطه تدبیر احد و تضرع
 خان معظم بارت و کتاب در غرور و سرور و رست و شاید الترام خلاش مستحق استقلال مطلق
 مورد شش را مقهور است گذشته مانده است بدو لثانه خویش با کشت و محمود عاقبت جنود
 عدت عنان جرد غریب بجانب عراق منصرف و دارالاسطخه صفهان را بعد از مدت محاصره و دو
 محاربات متکاثره منصرف و بتخصیص که در تواریخ جدید سطر است قدر و نوبت بدو و خراب آنچه در
 ظلم او بود دقیقه مهر گذشت عیان ایراز را در تواریخ این معلات مفرمانه که منظر افادیه که کتاب
 پسر سلطان سید را که از تعرض تنع ظلم محمود بجزر و فرزین در آورده بود با اسم سلطنت سر بلند
 در انجام حاکم مملکت استمداد از مصدر کفالت خان کا کا خضر دهند نمایند و بیست و نه هم دان
 آمده بشمار شمشیران امیر والا کمر آله بر رو مملکت آمد و بباد با لار از رز از خدیو عدالت
 کشتی شکسته در تن جدی رسید و خاک ایران را آیشی و اما لار از رز جدی که در تن کا می
 در حیات خزان میا بود و در شاهش از افراد اسپورد و کلات بنمید تهر شته و شتر

مرا و دیار یافت و از آن پس که بطور بعضی خدات منظر نظر محبت ما را در رسم سعادت صاحب کشف
 و بنا بر کار بار و دوشی صلاح کار چرخ و از جمله تحریک با لب تمام حضرتش هر آن ایراد است که
 بنیسه این اندیشه کاوش گرفت که از جلال قدرت و مقدار استعداد و غایت سید طبع و اتباع قاضی
 اقطاع نبت با وفات شعبه پر خست و حضرتش هر از جانب خایف و متوکل شایسته شایسته بن
 سعادت و محافت و حقوق اکثر السبک الفضا و شکست و از کو هر وجودی که و طه قد بر بود با کمال نفوذ
 لعل در آب انجیث نادر شاه بعد از فرغت خاطر از جانب تیر انصاریت بنگاه سبط نیر در حاله و از قانون
 خود سر در برده و توایات مختلف ساز نمود شاه پسنوار از شاه بر کوه شیر و خرم و کوه قاضی و در سراسر
 مدت چهار ده و پسر از محاکم ملک تا پنج کمر آید از کشتن بند نواب قحطان نهاد و سر نیر و چار حاکم
 ماند و مسمی بهر حسن جان هر سنگام شهادت و الد بزرگوار سنوز در عهد رضاع بود و در بلوغ شایسته صاحب
 از معاضد والد شهادت تا به نایر رسید نادر شاه را در هر دو رخ و حکمت شهادت دید و مخلص خود از آن و طه پر خطر
 بجات شهادت آورد و در میان طوائف کمان در تحقیق اید خاصه لایحه از و میمون و تهن از فرستاده نیر و کینه از
 یکسر و صف بجز که رشیدیت نادر به تیغ شام مرد و نایر قهر منقطع و دت اندیشه شش از سر مظلون ایران
 مرتفع گردید و سید در دست بقا صخر سر و شتیر پذیر اجبا و نمود و عطف غایت تبت با براد و بجزان و در
 باندک فرصت اکثر ولایات از کمان و علا و تیر نصیر شمشیر شجاعت تصرف و تیر نصیر شمشیر شراع فرمود و خل
 این احوال کریم خان زند در ولایات عراق و فارس و خود و فرستاده انگیر اغار و بعد از مدتی و مبطا هر کوه پستی

وزند و غیره دست نه بخت که شیوه آن طایفه در آن نمود. رفته رفته آتش سیاه شد
 و در امر ولایت کسر و حکم از دستم و تفرامید آن او و نواب غفران باب مهر جان جرات
 و مجادلات بسیار واقع از طرفین گرفت و فرافراوان در داده تا در شهر سیمه بحر هزار و یکصد و هشتاد و
 با قضا و اطراف و در کلام بخدیو و الاثنان بر رسید و در بزم محبت از دست تقدیر شربت
 شاد و چشیده نغمه شب استقرار کا روایات اقدار گزیده اند. ^{الطی} عیان از این سلسله علیه النجی
 قزوین و برادر در اسم شیز مرقعات معین بخت و خویشتنش معارف و امر امر است که در
 در گوشت هر روز بر یک شایسته افسر شیراز و در کرا با همه در حیرت و نامداران در آنجا
 در صد یک بطن پرورش یافته پادشاه گوشت مهر شاه و امیر مکران و حقیقت در ثبات و جلال
 والدین و آن عم عالم در دست در العزم شیراز حسین هم محبت شیر مشکاکت که خیم زبیر شید
 بعد از نیکو مشرق باب خلاف خطمی زبخت قبایع خان مبارک گزیده در آنجا و در آنجا
 افکند و چرخ موکب معوش است در آنجا مان کردید و هوا خدایان دولت بکایت ایشان شوند
 تعداد از خون خواهر و والد بزرگوار را در شیرت غیرت جایز ندانسته در خمر که در زلفه عظم دخیل بوده
 از شرایط شام دقیقه نمکند و هم با طریقتان و عیان با ناز و حق و نعمت و عیت جانب الیت را
 با خدیو ملک شیما و محفوظ و عمر شیده بود و در طریق مواخذت و معاتبت پس که در مقام عظیم و عظام
 شدید با هر یک بوقوع پرت عاتک مکرر و در مکرر ملایان لوف از ضرب فشته و از مکرر

دشت و در برابر این اوضاع از پرده عصمت و حریت محذره بقیس حلالیت و مغفرت میرم طهارت که والدۀ
 ماجده صاحبقران کامکار است هم از افاضت طایفه قباقرالدیوریشاق اردواج آورد تا بیرون
 سعیدین جلالت و خدایت طلوع آفتاب قیامت خلافت غلظت منقطع جاندار ارشاد و شایسته طبع
 و عصمت لایزال از غیر عالم افروز ملت کبر بر بزرگوکار آمد بغیر مولود و نیاورده بخت بدست
 شهر زال سنه مبارکه خمس و ثمانین ماه بعد از الف بجزیه مطبوعی ل فرزند فال بسیرت که ساقی نیم
 گذشته در شهادت بهر دامن غلبه مبارکه و فیروز زر در داده و کار را مقدم نمیشد بخت خود ایشا فرزند
 باطنی و جوهر از اندیشه هر اثر بآسودن از دانت آتش بر آسمان شبه غافر گرفت و آسمان از غم
 تکتش بخت بیعظم ترین خم سخت رشت از زنجیر افلاک در هر صد شهادت میروایم ترش چشم ترصد روشن شدند
 و سکنان ملکوت بزال تبشیر با یقین پایتیب و عا کشتند و زبیر و زردان لب شاد و
 زبند رنگشید از آداب حضرت هاشم شش سال در حدیث و محرمات و الد بزرگوار در کار گذرانید
 از آنجا که از دنیا تاید تقدیر چنان بود که آن یتیم در ملت باز و همت خواجه کبک در زرد و آن
 باز و سبط یتیم کو هر چه حرکت بر یک ستم دارد و در قضا و محاکمات و الد اندر هر چه در زبیر و آن
 موت سنجایش از هر اقدار در سنه هزار و یکصد و نود و سه که زبیر و آن از زبیر و آن بزرگوار و زبیر
 و از بکمتر صرحه فاتح بر مع نمود از فرصت اولاد و اقارب در اقدار بزرگوار و زبیر و آن بزرگوار و زبیر
 داشتند پادشاه بخت محروم بطلیف پسر از سر از سر و از سر از سر و از سر از سر و از سر از سر و از سر از سر

تصرف بنیاد اساس حرب و رزم نمود پس از شرط مام بنیاد مقبض است و غیره که خاصه آن پادشاه
 کور کیر بود شقایق بجای با طرف و کانف محاکم کثود و پادشاه روزان ناظم دستکار بود
 و تجمیع و شتر و تخیر بلاد و قلع موافق و اضداد و در استنایان سیود و هر روز قید غرضش کاتب و مجید
 و بر ماه ملال چشتر از طبع تخیر شهر نو نمایان یکدیگر و یضد جابگیرش فیرت کار نامه کوش یا نماند
 و ابواب استو حاشیست و الله جابداران کامکار را بر تخیر و تیر کحات در روز یک از هم بطور هموار
 بران بودند و ولات ولایات ترک چنگ از خوف تیشتر حلیف ترسان باو حمله در آمدن و سی محمد
 محاکم نام محمد و دود و بلاد محصور کچه تصرف در آورد و قلاع محکم و حصنها محصور که طایر اندیشه را از پر واز داشت
 تصرفش خاج تصرف خافض بود بنصب لوازم غیر مشغول شد در شش هزار و یکصد و نود و شش مجرب شجاع
 ابواب کیر شرط مام و لایا کتیلان و مدیر هدایت خان و لایا مان نمود و از لایا کتیلان و تیر کحات
 که کان و ارک از نصب غیر غریب قضایه فرمود و دیگر لایا تیر بنظم حاکمات سر و تمام کارها
 زند افتاد و در ششصد و شصت و شصت عراق از و جو حفر زند و اتباع او پر و از وقت آتش کور
 در حدود و زنگان از و جو حفر و سنگا می نگار و جال دهان و تیر از و شتر و اخذ و شتر و شتر و شتر
 فارس و اراغی معطف و شتی و لایا دیگر غرایم قضایه باضار امر کرمان و شش تقسیم فرمود و در شتر و شتر
 و لایا کتیلان و شتر و تخیر از و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر
 و کرستان انگلی از و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر

و طوائف زند و ایلات الوار بکرک مکافات و تنع شعام دادار و غم میمون خوش از خرا این سیم نور
 و ذخایر در و کو هر آنچه در خزان سلاطین سلف و خلف اندوخته بود بضبط دیوان حضرت در آورده شرح
 فضیلت و بطاعت آن خسر و کثرت در تحصیل اموال و شجاعت و لایق در طر تواریخ نظم و نثر و غیر اینها
 مسطور و دیگر مختصر نامه و زبان از اهل از معذور است اما در میند با طاعتش همگن و جلیل و کما منظر بود
 و در تحصیل تحت و باج خبر استقرار این پادشاه اورنگ و افر مقصود شد و لایت عهد طوطی و عهد و لایت
 حضرت بهایوش را خسر و در معظمت تمام مملکت و باج حرام و بیعت و غنیمت حضرت عم بر کوار و جاح
 موانه فرمود فی ساحت صادر و جمادات و صاحب قرآن و در جام و در آمد و غم و غم ایام ارد
 شن صبر بر این ایام شباب بطور رسیده و دلیر سالی که آن غنیمت و جلالت خود معلوم
 افشاده و قدرت ملک و انما و دست خدای در استان و کرمان و سطر و آب لطیف از زند و دیگر در مجرای
 زب متون و تاریخ و طر بطور اخبار و تبت و سخن صدور و شیخ و خاندان و جابر و خاندان و خاندان و خاندان
 به زوال محمل بنفید چون در الکشم نیز بر تبت هوا و صفای بنای غنیمت و ایران تبت نیز دارد و کمال و نور
 نعمت و و جمعیت معروف و مشهور و لایت تبت و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه
 مقرر کردید و جمیع خاندان و خاندان و خاندان و خاندان و خاندان و خاندان و خاندان و خاندان و خاندان
 و یازده که در نصرت جناح و اوجات و باغ و ران بال کش و تمام هم قلع و شورش و در قلع و باغ و خاندان
 منظر نظر ملک در بود پادشاه و خاندان و خاندان و خاندان و خاندان و خاندان و خاندان و خاندان و خاندان

اکثر سبب خاصه شرف را از تاج و کمر و بازو بند و اسلحه مکار که هر یک خواهر از آن طیره جوهر خوشید
 و مریهون خراج ملک شید شاید بر کرده با موغان را به مقام خویش گرفته بدین مایه جرت تمهید بنا نمود
 سر در پیش دیگر سران نیز بدین و تیره تیره تیره و دو سه تیره طراوش شمس و هر یک بهر خد که راه تردد
 می شد روزی نصد نفر دستجات ملازم عراق و فارس و قبیله سبب و انواع را که بجا مانده بود در آنجا
 بر گرفته بهر از کوه مخفی از معا بر گذر آید بهر طایفه رسید و آب نیق خان و سیمان خان و قاتر در آن
 بازار توقف داشتند و عیال خان را از جاقان میرور که ما مو بر از آنجا میرور که با او که خیر ملک است به حال بدر لاده
 اتمیر از مخزن قاتر پیکر که عیت یا خاقان حاکمان در آنجا در خدمت و دست به دره کمریل موقوف و وصول
 موکب نهاد صاحب قران اید و در یلیغ قدرنا شرفت و تحقیق اوضاع در طر تعزیت خان سر بر روی توکل
 صاحبقران منصوب معروض مقربان با کاه ملک ارکان عموم امرا و انصار و جمیع حکام و ولایات و لایب نیز در طی
 عراض حاکمانه استقبال افتاد سپهر سرور را به پادشاه الشرف خلاف التمس و از بهر عزت و قدر سرقت روانه
 رکاب حقیقت پس نمودند اگر چه از بر گردید حضرت بابر از آنکه در غم برزگوار و وقوع اوضاع قیامت اشکال ملک
 خاطر افروزد و اجابت سول خاص و عام و حمایت همه سلام را بر دست جهاندار سرکارش هر دو طر توکل و تضرع
 گرفت و عزیمت حکما به سبقت تقسیم را سعادت اندیش در هنرزل عموم انان و جمیع عیال و اهل و عیال شرف اند
 خاکبوس خدمت و بهر یاب مراحم و عواید غنایت گردیده مهید و در کار و حال حاکمانه شید و منزل کن کرد
 امرا و انان که از جانب بجنوب طر آمد و مقرر بود در بکاست با پشته مرا شیم و از تقدیم و هر یک عیال

مشمول عواطف خاطر محنت ترسیم اندر روز و شبانه شهر صحرای مظفر هزار و پست و دراز و پست و خفا
 عظیم بنزول موکب اقبال قبده بعد از اجازت و مقبضه شهریاران ایشان آمد و تقرر بر روم غربت را ایشان
 تحت سلطنت و ترین تاج دولت بمن قدم میمون و فرقی می یون مرهون استرداد استیضاح
 صادق خان و قطع برتاین آن فرمود یعنی تاج و غیر در دست چکانه و حجت ملک پادشاه توفیق صاحب
 طمع زمینه تبادرت جلوس را وقتی ناید امر او نهاد و عیان و عموم حکما را از انبوه شایسته
 و متعال و هر کس مصدخیال خلایک گردیده باز رجعت احوالش شایسته غایت طاهرانه و غیر انواع عجب
 و کمال فرموده و در خلال این احوال تربیت بسیار احوال و استیصال کاشیه سپه صادق خان
 شقاوت شعار و اشراع انیسر اوضاع سلطنت از آن کافر نعمت غدار فرمود او نیز سر بر سر بر سر
 در حواله قزوین سپاه حضرت قرین تعابت اقدام و اقدام با ثبات متعبد و متبادر و با عطف
 ضربت امیر و الفادجوا هر دو باب منسوبه طالبان و مستعد حجت حضور خفا متاهل موکب منتهی
 ابد توان کردید بعد از وقوع این فتح نمایان سرگز اطراد محاکات کج خنده دست از هر رنج
 رکاب بنام قشود و حجت ملک کجی از خا اخلال هر مخالف پر دشته آمد جمع از معتمد معتبر بر اقلش
 مطهر خان شهید در در شهر بود و یقین بود معین و مخفی محو و حجت را باین سلطنت بدر خفا نه رسانیده بعد از تعیین
 مراسم استقبال شایسته و ترسیم مردم عام و لغزیت جمعیت کام از فضلا و معارف و قرا و تحصیلان بجزار حرام
 تمام روانه مشهد عرشنا علویه علیه السلام حشمت قد پادشاه بهشت برین و غیره فرستاده جوان شیر در در خلال

بنابت خلافت و ولایت عهد سلطت ارزانی و محاکم اران و آذربایجان و کرهستان و دغان را بهشت
مستقامت و غلبه اشراف بر مینو کب نصریت او مقربیت محاکم کرهستان و لرستان و عربستان
و کرمان و مصافات پرتو خورشید خلافت پایدار و جوهر شیر شوکت ابد مدارش هرا ده کشور گیر بسیار
محمد ع میرزا را قمر و فرمان حاکم کرد که در مملکت فارس و هر دو بلاد و دغان را بهشت و کف فزارا
فرود آید که اسلاف خلافت طاهر و تابان کو بهر حقان سلطنت کبریا شاهراد خورشید از کامکار حسن میرزا
نکشت مرزبانان و مرزبانان و بحرستان و سراسر آباد و کرکانی شهر فرزندان فجر صباغ سلطنت و شیراز
ضیا مصر صباغ شوکت بشیر شاهراد فرخنده را سرزمند محقق میرزا استم افشار ساح فیض الجبار
حران و ولایات انکاد و توفیق نشان و حمایت ولایت نیر و بزرگ سلطنت علیه و بازو بنیر و دولت بیله باور
کامکار و آثار محمد و امیر آرمید مرجع حمام ولایت عراق و مصدر حکمران احکام انگور زینت شادی
خداوند بابره یوسف قرصبت زاهر شاهراده از لاله نظر خمد حسن میرزا آمد دارالدار الملک طهارت
و منظم حمام روبرابر ضریح شاه هر شوکت و شیرازی و کجور مخزن و تاجدار شاهراد هوشین ضمیر حکمران
علی موکل اف و ضبط اشیا حاصل قمر و دوبر و جرد و سیلاخور نظم جام چشمه بارشیر اسما خلافت و دار
و کو هر خط سلطنت پایدار شاهراده دانا ضمیر مدار محمد میرزا قرار پذیرد ولایت قزوین و متعلقات بدرج
علمی و تبریز سلطنت کبریا شاهراده فتح السعدت یا علی محمد میرزا اتقانی حضرت محمد کیسلیان طیار
وصیت احمد و سفاین بخضر نصیب سلطنت باها و کار کرده درایت و گاشا شاهراده از اجانب و اقوام

[illegible]

۱- سحر کجا زانکه تا به امروز
 افتاد شمع شمع شمع
 و این سحر را تا به امروز
 در خنده و خنده و خنده
 سحر را تا به امروز

و نجوم و اصحاب ادب و رسوم و اشخاص و صفات و تالیفات که در عرب و ترک و فارس و در هر یک
 از فنون علوم عقلی و نقلی موشع بنام همایون این خسرو بنیروین بطم و شرمهون گردیده فروز نشسته
 که بنحیر حصرو تعداد در آمد و صلات و جواز بر درازا را نهاد در وجه مدوین منبذول محی شده بدان مقدار
 که عدم سطح الوف اعدا دشمن خیال حرب و هم نمجند تعین کمالات صورت و حجاب صنایع سمرقانت
 اغیث در هر بلد و سر و سر و تریب شانه هر یک در حرف نشیر با عدیه هر عدد و سلم هر کشور در انعام
 مطلقه و جواز متفرقه و خلعتها الفایده و مذورات لازمه خیرات مختلفه و حصایش در قوه تحریر رقم نیت پنجم
 اقطاع و تیسر و موجب و وظیفه و خلعتها و انعام مستمر در وجه اشرف و احسان و علم و فضل و طبع و علوم
 و شعرا و خطاطین و اباصصناع برقرار است و در سر شجرات لازمه شربت و با شیرین و لذت بخش و ناله
 بعضی محمد و میسرند معادل و کرد و دولت هزار تومان نقد است که هر کرد و پانصد هزار تان
 و چهار صد هزار خر و در بر بقیم گمان و دیوان محراب و نیز بر بسم استمرار هر ساله بنحیر از خرافه و غایب
 هر یک از ولایات هر روز یک میگرد که در ایام عتور امصرف و تعزیه هر سید الهه بالا
 انجمن علیه السلام شود و بهر یک در وجه مستمر هر ساله در طواف حج اسلام و زیارت حضرت
 علیه السلام بنایت صبر از دین پناه اقدام نمایند دیگر از مطهر عقاد و شایسته هر پسته
 جعفر از معتدل و سرکار از رجب امر صبر از کتیر تا شمع منور و قیمن و ذمیر و تیز و ضوئ عرش
 و نیز و شایسته مطهره ائمه دین و بقاء و مزارات ائمه اذکان و اباب یقین که در هر سر نیز مدویند و شایسته

پروان از پنجه شاهزادگان و امرونها و جان دولت قاهره بمقتضای سیر قدس درین باب تمام
 وجوهات مصروف شده اند آنچه بامام مقرر و شجوه از سرکار خاصه یوان داد شده که
 تدبیر یان و بابکار حضرت اباعبدالله علیه السلام است که بمسئله بنحای هزاران مصروف از آمد دیگر
 صریح نقره در از روضه رضوانت بمسئله بنحای تومان بتمام رسیده دیگر بنا بر یک روز حضرت
 عباس بن علی علیه السلام است در معادل چهار هزاران صرف شده دیگر بنحای عدد و فدیله که چارده
 هزار آمده از روضه رضوانت بر سلطان سیر از رضا غایب و سر الرضا علیه الف لیله
 فرموده دیگر صریح نقره در هر یک ده هزاران عام شده یک بر سر قدام زاد و حبس البعظیم
 در دیگر خبر در کسلاف طهران واقع است و یک هزار از اماناد جلیق در شایع و غیره و غیره
 مندرج شده دیگر تدبیر قبیه منور بنا صخره و تمام در بنیای مرتفع بنحای صریح مطهر معصومه
 بنت موسی علیه السلام و بنا بر در و در اقل و تعمیر در ارایان قسم است بمسئله بنحای
 انجام آنها گردیده است دیگر بنا صخره جدید بنحای حضرت امام ضلع علیه السلام است در هر
 و سرفه سنگام در اراک فیضیارت مقرر معادل پنجاه هزاران بنحای تمام است و غیره
 صاحب سر گردیده و بهم در بنحای بنحای قدیم و غیره بنحای شایع مرتفع و دیگر بنحای
 هر یک را از روضه هزاران تمام نموده اند و غیره مطهر و غیره بنحای ربا و مزارات اماناد
 و علی که در هر یک بنا بر شایع و غیره بنحای و تعمیر بنحای بنحای که در بنحای بنحای و غیره

و عمارات از مسجد و مدارس مصانع و باغات و بیتات و رابط و خانات و اسواق و حمامات
 و غیره با افتد در عهد این صاحبزادگان ملک پرورد در هر مرز و کشور و معبر و محله بنا داده که اگر کشته
 شود در جمیع محالک از غیرین باریافت نشود یقین از اغراقات نخو خاله خواهد بود بلکه اکثر عمارات
 و اسواق قدیم هم که در هر یک از ولایات بوده بود و منقرض و طرعی علی تجدید بنایافته و در مضافات
 حادثه و تخیلات بنای جدید در طرعی که بهای موطه صورت امکان نیست باید چه بر آنکه در تخیلات
 بیایه توان نمود لهذا بدگرینچه از آنپس مشهوره که خاصه کار خلافت را با تمام رسیدن احضار
 میروند از مسجد و مدارس جامع سلطان واقع در درگاه طرقت و یک مدرسه جدید خاقان
 در دره المومنین گاه که کوچه معماران از زلال عین سبجی تفسیر سرشته و کتاب
 تقدیر کتابه رواق این را اندیشه العلم نوشته عباد محراب از آثار غیر فون سیمایم نیز از آنجا
 احوال لایح است و مکان حجرات این را تفسیر اولو العلم قایم با لفظ از صحیفه حال واضح مسجد جامع
 و سمنان تا مشاهد میقد علوت با مشهود نخواهد شد و بر هر یک از آنها موقوفات افتد مقرر گردید
 که منافع آنها الا القراض الایام طلبه و خدام و مشیرین هم را کفایت خواهد بود و چنانچه در طر و محالک
 تخیلات آنها مشخص است و از عمارات و باغات آنچه در درگاه طرقت تعمیر یافته از عمارات مسکون
 خوشید کوشا و مشیرین و تخیلات و سرستان کاخ بلور و صرح حمود است که در آن فایده عمارت
 عمارات کلر گردیده و از باغات مشیرین عمارات عالیله باغ قصر قمار و نکستار است و تخیلات و توصفا

و وضع علو بنا نظیر سبک را در پیش عهد از خود نشان نداده اند و تا کس را ملاحظه و صفات آنها بتغییر
نیاید و آنچه در دربار اظهاده صفهان پنجم تعمیر یافته از عمارت خلد بزرگ را تصالحات آباد
قدیم دارد و از باغات حیجان چهار باغ یک خارج دروازه خواجی بقیع آباد و دیگر پسر و حج و از
طوچر موسوم باین آباد و هر یک شصت باغات وسیع و عمارت وسیع دیگر از بنا با بزرگ و عمارت
فیسع شهر سلیمانیه واقع در شهر فرخنده در کاخ طراز در محراب هر کج طرح بنا شده اند و اکنون
درک اینجا مشتمل بر فلک رفیع و خانه بزرگ زنیت و قصور به قصور و برج آسمانست و در کمال
زراعت و غایت متانت است اتمام پذیرفته معماران عرب اتمام شهر مرز بزرگ و متوکل و صحت
ما مورد ذلالت ترشم الامور دیگر از عمارات مشهوره و غایت رفیع و تحت قبا و جهان عمارت شهر از
و بحر الارم ما در آن شهر بزرگ طایفه و قصر خانیست و عمارت اجازت بزرگ و فیض کانت که کم
صیقل از گوشت هر یک را در نهایت رفیع و کمال صنعت و هنر است طرح بنا شده اند و در آنجا و بناهای محکم که
در طرز و معاریش سرافراز و درین اصرار است یافته را با جگر و در که در طرز و بنا کبر و در طرز
کانت است هر یک در کمال زراعت و استحکام تمام رسیده و با کمال از مرید اقبال و معونات و تسبیح احسن و
خاصه متوار و متوالت از آن گذشته به وصف شرح است ایدار قرار که شرح جمله تورات قدیم و جدید
باز شده است از بد و جهاد و کرم و شاکت از اصد و از پادشاهان صاحب سید را شطر از آن غیر کردید است
از آنجا که ازین کتب فیه کما لکن تخریر و تالیف و نظم حکمتی نامرکز دیده که چهره از آن کرد و دیده

احد مرتب خیانت دراز کرده که با تاخیر و تعویقی نبر از خود گرفتار نیاید چنانکه تصدیق این سخن تحقیق
 این نوع را خجالت و مجادلات با روم و روس و خوارزم و کرستان و خجالتیست باره حکام خراسان
 و از بیکان و ترکمانیه و خیانت بغیر از این و اکابر ملت در در طراریج نشاننامه و جهان را
 با بلیط و تصدیق و غیره را مقام تکرار آنهاست مشهور است که در دستها آله در ضمیر که در هفت
 نشان هر خراسان و حجت و اعتبار ملک صفات حکایت بر خاطر رسیده و بعضی از آنها چنانکه از این سبب در
 عالم نپایه مگر موبک نصرت همراه بود که در افاق مفتد که اید شیر بر اسکان قلعه سر از رتبه اعلا
 میشدند و در طریق خدمت نمیکند و غزوات در کم کور گیر امر اقدس باشد و به نجران ملک فخر گردید
 بعد از آنکه غازی را نصرت میداد و بعد از آنکه تو بهای شیراز بنیان حصار را منهدم نمیشد و که یونس غلبه
 شورش بر و نوب غارت میرسید بجز آنکه مرد و فتح معرضه را از اهر حشاد یک از امیران است
 سپاه منصور و گفت حمید بن مورو و خروار و در سیم و در سکر که از خزانه عامر بجز قاطر که کوه کوه
 مصوب فضلا حاضر کار و معتمدان است انتاب افتاد و در عرض غنیمت کسب که نصرت تقسیم
 میشد و نفوس و امور و اموال همایون را از سپاهیان بخاصه شواله و از باری میخریدند و اگر چنانکه از نامزد
 حمید بن تقید ۲ در آمده بود تقسیم تراز و از او میشد چنانچه فضلا و از اسمد که بعد از تخریب
 چنانچه پوشید مکرر میگفتند و داشت سینه و قدس از شیراز و غیره و بنجایش که او را ت و بافت
 و تضرع تمام مملکت و اقبال از اسطفت نشان بر مسکین نمودند و آله معروف در اجبه خواهد بود

دیگر از خصایص این خسرو دین پناجتها در عقاید و بطایر شرح سپین که بنا در موهف خسروها یوسر
 از تحقیق فصول اصول فخر مذکور و ذکر تحقیقات و قیاس در جمیع فاضل و طریح مشهور است انوار قانی تحقیق
 نقطه که از اقباب خاطر انوش میاید فخر طراز بطراز مولفات خود میارند و قواعد صلیبه و فواید فرعی در احکام
 شریعت معهود و مجرب در عموم علمای اهل عمل و اطوار خویش میارند به تکلفات غشینه هر وقت در یاد
 آیات قرآنی میاید علییر مشکلات شرح صریح طریح اباب فنی میاید و در کشف و حال اختلاف در میان میارند
 الهام پذیرهایون مرفوع و از زبان حضرت جان آمدن مسموع مرفوع و جمیع صواب است و مرجع بنیاد و شرح
 و غیب از روی انصاف بتصدیق آن معترف میاید چنانچه بعضی از حضرت که مخصوص جمیع آیات و حدیث
 و اقوال و اشعار که مشاهیر است از آنها اشعار فرموده بایف نموده اند از مطالع آن معلوم میاید
 که با وجود سلسله شریک حال تحقیق چنان خبر میارند تا بدایت شریک و کشف فیض الهی و تیریش از سایر کمال صواب
 که نه تانیق اثبات پیه آن بارگاه و نه مانند کازراجر است بآن میارند حضرت فلک پایگاه باشد
 بصفت خطیعتی که کاهر بوجه تعین تو جبر میارند حضرت میاید و هم توصیف را بخر تقریر بر بر قطعات و مرقعات
 هر از خط اشرف نیست صفحای جهان است موقوف میدار و حکام اخلاق ذاتیه و محاسن اصناف و قطعی و در
 وجود و سخاوت و عدل و سیه و بهر شجاعت و خرم و اذیت و غفور و رحمت و میرد صفای طریح و حکم حسن
 خلقت و غیره که این را آئینه اورنگ جهاندار را جهلت آمدن متلازم است هر یک در جمیع احوال و احوال
 میارند بدراج کمال محبت است که پایش آیات پایانه و ادائش را و آب نه در مرقعات و کمال

میرسد و از غایت ظهور اظهار اوصاف مذکور از مقوله توصیف قیاس نبوی نماید اما بحکم
 خاجر که و باب بیست باعطار آنها این برگزیده نشین را نظر بکافایت بر حله جانداران رسته
 افروخته اگر چه استغای تمام انواع آنها نیز ممکن نیست بجز بصر دامن این کتاب بسط میسر می آید و از
 یکا عدت اخذ اجماد و کثرت ندرت را که نهادست که تاکنون در سین عمر نایب مرتقی مدراج میسین
 پست و هم جلوس نیست قرین است در ر که از صاحب صدیعت نصایب یک در صد فحم نابوی
 اقلیمی روپوش یافته نصر پ خریطه وجود آمده اند همه در خور دیم دولت و جبهه فرزند
 ریت شکست دیگر مجمع خواتین بقیس نکین و جوار حور حسین در حرم حرم حرث خلافت که پسته
 نغمه مریم طهارت نوش به نظر ارباب نایب انواع در کوهر پستار نشا به شکور و اماده
 خدمت خسرو خورشید افریبتاده و هم یکصد و پنجاه نفر خواجه سر مستعد روز و شب برستان خدمت
 سرور بر خدمت پادشاهت نهاده دیگر افتاد سپاه موفور و هشام ملزمین موکب منصور که آن
 نیز کمر ز سلاطین صاحب تکلیف را میبر آمده و آنچه در تواریخ سابق و لاحق ملاحظه افتاده اگر لشکری پیش
 و کثرت در موکب مجتمع آمده بهر هیچکدام بزرگنت و ثروت جمعیت در هیچ صاحب تفرش نداد اند با عسکر
 مامور و حاملک تحفین ثور و مالک و چهر یک فرمود لایات و قلم سر موکب هزار کان عظمی که نیمه شرم
 رکاب نصرت آید شد و از دفتر خانه مبارکه بات موجب و سیرت صادر می شود یکصد و هشتاد
 قلم آمده و از جمله در غایت تجدد و استدار و همه صاحب ثروت و اعتبار همه را با ب اسلحه تمام و جمله کمال آرا

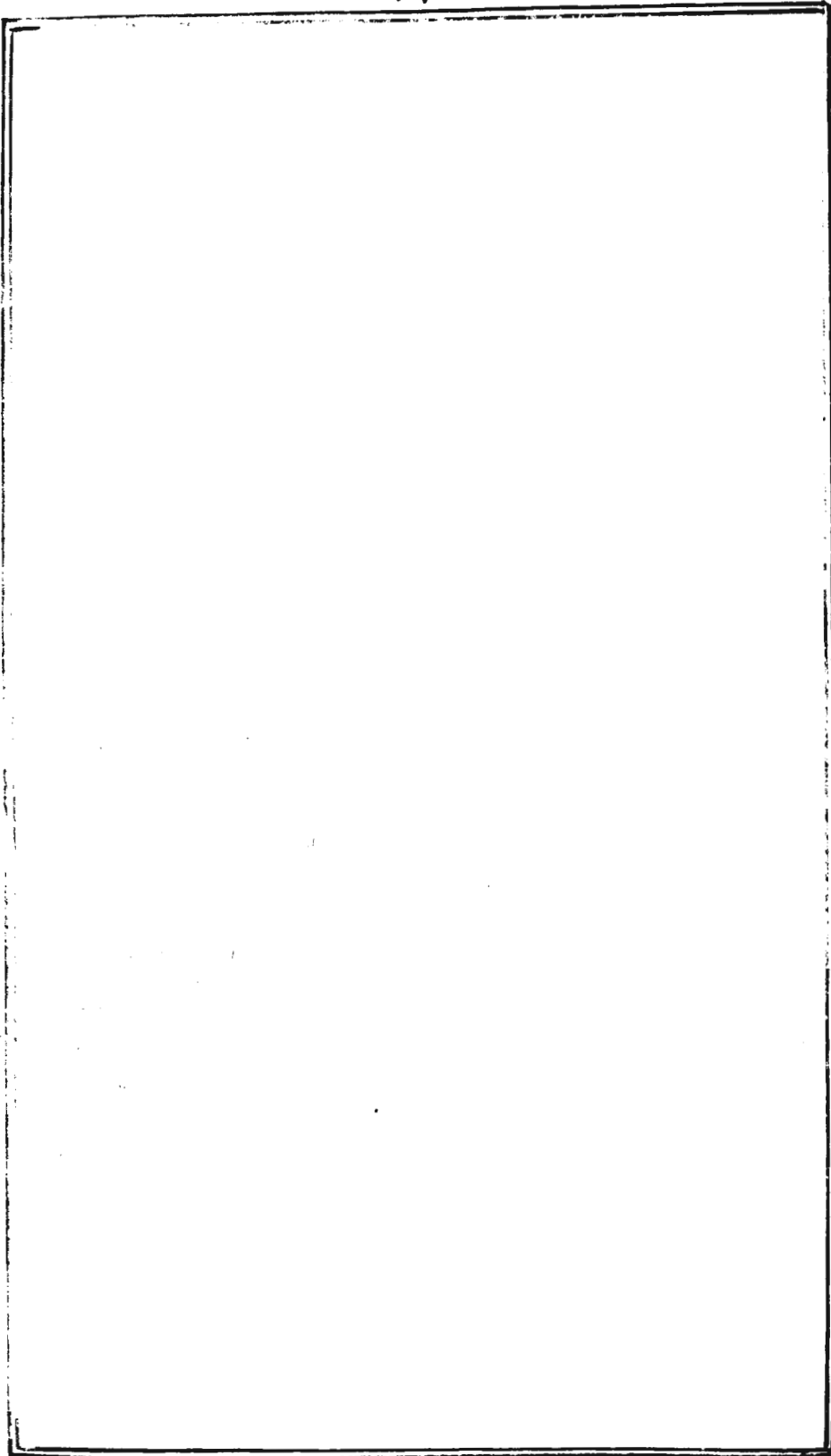
و نظمند دیگر خزان نقد و کونوزها برآمد دست که چه کج بر کج از سلاطین قدیم متعارف دیده و محنت
 و رنج از اجبار قایلیم بدولت ابدی هم سوخته یا جویشتر در مخزن ملک جمع آمده اگر حق طلبان باید
 استیفای باین و استقرای مدایج آنها هیچ حساب برادر قدرت قلم تشخیص آنچه از در حدیث و تفسیر میسر است
 و سر رشته داران مذکور است خبر نویسم مسکوک و غیر مسکوک و اوزان و ظروف طلا و نقره و دل پیچ
 و آرام و جواهر ساده و سواره و سبک و در قیمت منظور میدارند از هر قطعات الماسی چند مشهور که معروف بکوه نور
 و دریا نور و غیره قیمت آنها تخمین هیچ مقومتر بر نیاید و سایر اسباب خاصه سلطنت از تاج و تخت و تاج
 و کمر و کمر و سپر و چتر و شمشیر و حمایه و شکار و اسباب که هر یک با وضوح مختلف تعدد دارد و از انواع
 و لایه نین مختلف و مریض است از غایت صفت و فرط لطافت نظیر هیچک را پیش از ایشان نداده
 و اگر از طریق بدیع و وضع طرف میرک خواهد اشارت نماید از قوه تصویر پر فرخ و نغمه و مقرر و خلیج و دیگر
 نفیسه و شبیه و بدایع از اینها مفت و زینت و زینت بدیع منظر و اعتبار پرست شین که هر واقعه غمه
 لطیف و زینتها فاخر طرف که در پودت خاصه جمع میرد و بصرف می رود و شیشه از تکرار موجود است
 و هر یک از خضر عدد و الواش عاجز و الزام خصما و ذکر تفصیل مثل عاجز و قمر عزیزی که در نظام
 جناب دلائل بمقام الدوله العلیه مقرر گردید از آنکه بهای شهر نظم و شر که اکثر از این و نیز در نظام
 صاحب فن بود با مرقعات بنظم خوشنویسها معروف چهار و شصت جلد معروض افتاد و وضع نظام توخانه
 و زینت توخانه و نقاره خانه و نظم حمام و پروان موبک شامانه را فرموده است و در حدیث و تفسیر و نیز در حدیث

خرد از فرط خیر بیکر دوش نشان تو بهار قلعه کوب و چپ را مصاحبه سلوب از آنچه با سلوب قرار دست
 خلاف پادارت و آنچه در نظم نظام و مصوب مرکب نصرت فرجام است و بیکر و ناپه عراد و هر
 نفس عمل بالاسی مخصوص معین است از زبور تا ستر خورشید شکار کیم از نصرت و از نوبت خانه طرب
 افراقیت اما رسید شتر در پناه خان بیکر از است عمل با کاه خلافت و ناطا پناه حضور است
 رفعت زیا و لان قضایا و نسیم قدر قضا و جاز چار شاست این و نشان فرست قیز و طران
 قمر سرت و جهان مریخ جابت که هر یک بوضع معین و با مختارند چهار نفر مقرر است است مبارک
 خرام که هر یک از جیاد و سیول هر حرکت است شده و خاصه کوب با یون و خیمت خاص و همواره
 مبارک موجود باشد پانصد سرت هم باین و یراق کوب هر کار و غواش مر و اید در زیر تازی
 مرکوب شچستان و غلام شچمت و غیره که آنها نیز دو هزار نفر و هر یک راده پنج نفر کمر زار
 خاصه مقرر است شتر مار کوه کوهان چهار نفر و قاطر مار کوه از آن چهار سرت در حال جلال و حلا
 حامد و است نر الا تمام حموله و فرسار لغیر شتر فدی که چه در از این غیر معهود و اگر با ثبات
 و غیره از آن نوع نیست و بد بر سلطنت پادشاه غلبه بر مناسط لاطین جهان کوم و فرنگ مقرر شدیم
 اسباب شرکت را همیشه با نر و پنجر در مربوطه و هم را خود را مقرر و هر دو جاز بر
 و سایر بطلیم و مضبوط دیگر از آن سید است که این چهار نفر و بد بر جمله جاندار از مربوط
 مختص است آنکه نمی خمدت او دین اسلام را بر اریان تفوق و استلا چنانچه آمده که از بدو

شریعت رضا ایامنا مذاکرات و هیچ چندین وضع مشهود و موع نیفتاده هر یک از محاکمات اقلیم
و ارباع ربیع سوزا که متبخر دین پسند مذہب غیر از ولائت ائمه طاهرات یا تبذیر و غلبه مقهور
مصالح مطامع ملت ابد مفسور ساخته چنانچه اکنون محکمت ایران را که جمیع اعیان و مائشیه و مذہبیت
از جمیع محاکم اقلیمیت و معموریت متنازع و انا از ادعای حاکمیت این خسرو دین پرور بر صاحب
و مذاہب دیگر کلمه و ثناء حکام ملت ائمه یک و دو پسترا پادشاهزادگان محاکم در حضرت فکر و محاکم
مقیم بوده و پیشند چنانچه محمود میرزا و فیروز الدین میرزا و کامران میرزا و قیصر میرزا و شہزادگان
بریک بکرات عیال و احوال و الاوقات در التجا بدر کا خلائی پادشاه و کلمات متشابه
و حمایت شاهرا بصداد خود فایق و بما که مورد مشورت است و راست انتقال فرشته اند و بجا میرزا
نور محمد هزاره گستر و داراب میرزا پسر احمد شاه و شاه زمان پسر تیمور شاه در بلاد ایران مشرک حاکم
و مشمول عطف خاطر حضرتان میباشد ملک محاکم روم و فرنگ و هندستان و غیره نیز این دولت
ایت را مراودا حبه و بدت ملوکی بصدای میکند و سوسپه ایچان تبریز و دکه و زارالوا
جواهر و یاسان تدار که در قوه تعدادش انفا حضور مشربا میدارند از ملت انگلیس و روسیه
خلاف مقام و علا و بر آنچه برسم ارمغان انفا بوجه کثیف در وجه ایدر و در حضرت میرزا
در قیاس از زمان برسم استمرار خزان عامر و در واریه قزاقان و غیره و در واریه
و غیره نیز مکرر ایچان وارد و ثلوقات بجد و مکرر خزان و نو میگزیند و برایشان افزون قرار ملوکی

فرمانی که کارگران دولت علیه را بهر یک از محاکم ایشان باشد و در طی ریلیات مطاع حکام و بوا
 هر یک از ولایات آنها اشارت رود و اوج اذن از دولت خود در سه اکام آن اقدام نمودند
 نورزد دولت روس را اگر چه در سبب احوال مفید و انگریز اجنبی سرحداران با دولت با قمرانست
 خلع طهر آمد و پنج توپ در توپخانه مبوطه نظم و شرم کورست چندین سال نایز و جایت و جادلت فیما بین
 بود و متعانت شدید و مطاردات عدیده بین الطیرین صورت و قیافت و بالاخره بواسطه التماس
 اولیای دولت انجمنی سخت تیرموقت بدید و بنا بر موافقت بوجه حکام استیجاب پذیرفت چنانکه
 شب که از آن دولت ایچان بلند مرتبت بدینجا نداد و از آنجا نداشت یا آن نغایین و طرافت
 و پایان سپاه شتر آسمان پایگاه دارند از طرفین الشرف نیز کرایه ای معتبر نمودند و در رم منفعت
 بوجهر تیسر منظر مرقع داد آنرا مناسک حج اسلام و صید یازت شاهنامه انام که بنیادهای تشیع است
 تقیه و التماس و تقابل و علاج پافیس در غایت صعوبت بود و امر زور بعون الله تعالی پارتو در جمیع
 حاکمات روم بر اهکلم بازت و دست شمشیران بر سر حرم آن مرز بوم هر کوفت دراز و بجهت اگر قیصر
 به شتر جاع بدید حضرت در چهره استام در میان نکراد و اگر امپراطور روس به شتر ضایع از روم
 نیارد در ایند خمر بار خدشت خضر را بر امر نکراد و فرما را فرستد بفرامان امر از حاکمان روم
 حرم و حاکمان شتر کلب رومت خود بخور مطهرت افزوده و پادشاه فرانسه از فرستادن
 دیرترکت خویش را در مغایر دشته خازن از ترک زحاکر کینه خواست و بهر آنست و اولاً خازرم

از خوف زجر مجیمان چشمش همواره در محاف و غار و خدایان که زان طغنه کوسر شیار طینس هراسن تن
 قهر از قاسره اناخته و آواره نوبت تشن خاقان خداویره کوشش تبارش با نیرجه بخت دست
 و صندل حشمت و لبط سجا یا سخی جوسع و اعرفا که هر یک مستلزمات کبر و ستغارا میام تمام تواند بود و
 رفت و تو شتر توش را خلا در سرشته این طینت با عجم حلق یا فضلا و شرا ز خا ن مند دل
 که هر آفریده که کیر و کلش چشمش را راه یافته دایم میثام جان را شیم غم کرشمی معطر دارد و کس
 بار ز شتر طبع های نوشن لال طمچشیده تا زنده است از حلاوت لطف عمیش شریز و غیره کنه دارد و
 انام خدش را سجا طیند و صغیر و کبر و خرد و شتر را سوسه لطف و موی تو بکار طبع سیم و سیمه سیم
 از بجز خاطر شتر لالا ابدار کلام منظم آویزه کوسر صحاح است آید دیوان اشعار بنام نهر فتر صحیفه شتر
 که طبعش است از فصاید و غزلیات و مرثیه و بقیات قطعات کنونی و سوسه است جگ آمده اگر چه در زیر
 منقب و اگر به سبب مذکر یونان شایسته نگارش باید که مرقوم شود و بجز نجات متعدد زردی و نایاب
 عا زلف متداول است شش خمیر از بصریت را باریت آنها مکرول و بر عکس نیم از مرنوع خند و زردی
 این کتاب یکدود



بر روز غیر نموده غش	ار قصر فیض سمان خوش
محراب ملک است	عشر تو و بر زمین مکت
در قدر نظیر عشر از آن	اراکمه شب حب فی
نه قصر ثبت از خوشی	ارسته قصر نه رشتی
در سنگ خشتها بهت	تا باغ سر و ده مت
ار کوثر و سبید عات	زین چشمه آب خوشکوار
کمیتی بهارت تو هر روز	زار و زهره شد طراوت افروز
بهر تو نهان نظر حکارند	حوران ثبت برارند
و نیکو گشته جهان غافل	زایغه تمام تن صفا
زین ره شرف آب بر پست	کرده نه عکس شاه دست
تا بند ستاره زهره ست	زافروحه لعل و درو یاوت
باز بهر مهر قرین نشسته	اما ز زوال جمله رسته
تا چرخ مدار اختران است	تا زهره و ماه را قران است
وزرافت عادت است نه	بادر شب به چرخه

که کاخ همتش برزشت ار کاخ کیوانه بشنا هر که باشد در که بشمارد و توش
 خیمه این به بهشت جمع شد سببشیر و خمران ن به خبر در کاخ خزان سپید کس
 که ساید به بر درگاه کویده شود صبر سجد طالع شرق حمر لوزان صارت رابع الارض المائنه
 معموره الاطراف والارجاء فاضت اما دمنده على الورق فیضا فیض المزمه الکوفه محمود العاده و عباد
 غوث الاسلام و خلیفه المیزان ابن سلطان ابن سلطان و خاقان ابن الخاقان ابن حکما
 قشت قاجار لازالتب لانه مرصه بکاف الدوام و لطفه عبدالله حمدوده على الایام الیوم الیام
 سمت تمام یافته واقفا تمشیر این یون خروکار بکایانم آن پرتو الفات تاقت صیده
 نقلا الله چه زیبا قصر و کوشخانه کردش آرام پوسته میریزد و خوشبختی به فزون از قصر ضوان است
 در زیاده و نبه اگر رضوان کرید بر درش این در باز به نمر علیا بنا که کر علوشان زند دایم
 روشن بار و اق چرخ عظم لافش به فزون بس منظرش با منظر صرخ آمد رفعت کوا اینک
 نظر کتب بر سکر رفت باز به رشک لافش خشتا صحن ایوانش چه غوغا رفه سکر در لافش
 میانش جدل آبی روان نمیر که از غوغا به سر و سال اگر بشمارد و کوشش خوانه اگر پسر زبیر با کوی
 بود تا آسمان باد این بباغت باز به افق آفتاب فیض بادشاه جبار است الشرف توفیر
 طلق شهزادگان جهان را مطلع اختران دیگر از هرف در آن بزم مطرب اقصاها راجع است سلطان
 شمیم ریح رفت خاقان شرف شیرین همایون پادشاه بطعور و رف پشما غلظت الله کبر و الشرف و الشب

وظهر الامان ونيلا الامان در آن فضا حجت افزا تم رباح روح پرورد بسم تان پر سپر
 سحج موزون عوانه صاف صبار ارغوانه کاشنا نيم لصبها وزان الصبى ورجع القبان وصبوا
 اللهم خلد ملك بانيه و شيد لركان مبانيه شهر حر در بقعه شريفه اما مراده لازم التزم
 واقعه در بوجلاخ بر احبا منصوصه ثبت و ثبت شه سبب تعمير اين رواق كرمه ن ق ومرت
 بنا سر فلک رواق كه مدفن فرزند فرستاد و خلاق على الاطلاق و فرزند زاده در رل خجسته خلاق
 امام زاده واجب الاحترام الحسن بن علي بن جعفر بن امام موسى الكاظم عا روجه و روح جدا
 الطاهرين الالف ريح الرحمه والسلام است انكه بار پشاده دين پر دوش شناس خدو خورشيد
 سير فلک اس عامر معور جهان با سبط باطن و اما ن افش آب اوج خلاق و اقدار سايفه آب پر
 السلطان ابن السلطان ابن السلطان و سخا فان بن سخا فان بن سخا فان بن سخا فان بن سخا فان
 لارال دولته ضامنا للامان براه اتفاق شرف عبور بر پي سر زمين افشاده برادران غرچان رنو
 فيوضات خداوند پديداريدن بقعه مادني بن نزول و برادران سر عمامه بت اقامه تعذله امام
 و امام بقعه معبود عظام را آن معبود خاص و عام بتقديم قديم و در حين مرقب بين النجوم السنيه لهم
 لانا خذ نسبه و لا نؤم بذمهم الهام يا فخره بودند كه اگر امام زاده همدسچون رضوت اجداد پر
 بهيمت خير الله خيرته خيرين و معجزات بهيمت تعمير ايد با ثبوت فيوضات كالمه تجبه ملت فابره خواهد بود
 در آينه خجسته خاطر شائبه نظير شاد اين مطلب سر صررت پذير ايد شايد احد رز رزميشكان با خجسته

سپه بدین عرض اقدام نموده باشد بر تحقیق معلوم میگردد که از ملحات بوده بدین موجب در ادین
 هم نصیب همیت یایون افتاده هم در بنیای بخان و طلیان خاطر بر میسر بجز لطیف مرکز که چنانچه تا روز دیگر خبر میسر
 جریب قصار هر نمود معروض افتد جلال شان این امام زاده تقی زین طرب بعلم قرین خلد شر و سنجیدن
 بقعه حکم خواهد رفت از اتفاقات در اول صبح روز دیگر همان خبر جریب منظر معروض مقربان گذر
 آسمان مفراید بحکم اشرف اقدس بفرمضا مفرود حشر کار از است تمام مومنین و سوار مستعد حساب
 بتقدیم این محرم مورو بوجه منظر معمر گردیده بر آتش خیر و ازین خبر و سبب چو و حصا در عرصه حیات است
 ضمیمه آمده قب که کافر در در میراث هزاره کا حیدر سبب میرزا الکاش

عفت لاله حمد که خدا نام او نام از عند مطراح عدا دشمن عاجز آید و درج در سر که در شرف خدا
 بهایش بس کم به نماید بر پنا کردن شاید تیش و تائید تائید نیش فحش الله در لاله حمد
 یو لاله و لم یکن که لغوا احد که در حرم تعاضبش عفت کامله راجع ل مرزیت و سپر امون پر و تخیلها شحال
 خردمندان را با بسجور نه خالصه ربع را با تضاد بباغ محله قدرت کفر الله الف ظنهم را بطه ستر حاجی
 داده که میچیک را به وجود دیگر صورت نوعی سبب یاد ابا علور و احسان سبب را با تالف مواد
 سجد لعم الرحمن و ذل احد است طی چنان رسته که موالید ثبب به صحرار و بان قهر وجود نماید
 آنکه سود کو اکب را در مناظر و رفعا بعضی در حیات منظر تفریح آید ارباب جبار در هر بابا لاله سبب
 منظر تفریح هیچ آید و نا ساکنان قصور و هم از منظر منظر نظر استیلاج فست هر شب است سبب

پس اگر اغان و زینا الهیاء الدیبا مصباح زینت افراید زبا عذاران تمکین فیها الاراکم را
بش کما انا جعلنا ما على الارض زینة لراکسوت رغا خرامان لطف علیم ولدان محمدون را
پرایه بختون فیها من آب و من ذهب و لیبون نیا باخضر انشدیس و برقی از در بر نورس
سنانان بستار انوار نوارش اورقص و سرور لبس کنان پرده اسما زبایا و قبول او
جلوه ظهور از دار النعم تمت علیکم نعم عموم انام را صلا کلوا من طبیات ما زرقا کم در داده راتبه حوران
نحسب لا تحب لمایده و از آن کم مایده من السماء درش نهاد خلق و قلنا قلنا ان من سئل
نظین که قابله شش سلاله اشج بشر انشیم ثم جعلنا نطفة فرما که از نطفه شش
عقله فخلقنا العلقه فخلقنا المضغ عظاما فخلقنا العظام لحمًا فلو سجد جسم انسان
خلقنا اخر طوبه طوبخید فبارک الله حسن الخیر نقشبند و هر نام حسن از کم که ماضی شش صورت
بدیع از در حجه تصور کم فی الاجام کیف یجاء بعد از ارشیر نزله سنا پرایه خلقنا الانان
فی حسن تعویم پوشید الیس الله رب العالمین فاعز الله عما یقولون علوا کپرا و لم یخذ ولد اول کم کن له
شربک فی الملک فخلق کل شئ فقدره تقدیرا و رواج روح افرا فیها صلوة و حجه که غایه طره
نشد انک رسول الله آید و نایم پسر ساری میخند الله مبارک که شام ماکان محمد ابا احدی برکم
بشیم و لکن رسول الله و خاتم النبیین معطر دارد و بجز نرم محمد خصل از خلوت او دله محرم حرم
ان هو الا وحی یوحی غاره خا و الفحی شمع شنبه میداد اتجی سرده دیده ما راغ البصر صابرا

و التمسوا صفاء صفه و طهفیت غیر العالمی سریر از دلیقه جنت در العرش کبر و اسعفت
 ارتباط آب و خاک حبش از دواج اجنات عناصر و آب و خاک ثلثه مقدمه و الله تعالی
 از دواج حبس کلمه سر از دواج کلمه سر از دواج کلمه سر از دواج کلمه سر از دواج کلمه سر
 و الذین معه اولک هم خیر البریه سیما روح البصیرة و الله جل و علا و صبرا و صبرا و صبرا
 فی الدنیا و الاخره و کید مطعون و راتبه عزرا ان کلوا اثما فی الارض صلا لا یطهرا کفید از حضرت
 پشمارا بیاض رغزه کار خضر القشیر کلند و کلزار شریعت عزرا دبا پارس تیغ شریک
 طره شاد و نعلی پرنیاز کلر کشین غایه کون خضر امامت فروع و بهار از اخلاط بسین و الذین
 یؤمنون بالغیب یمیزون الصلوة و تحمقون بهم یمیزون که هر یک شریک است از دواج طهر و عظم
 طاهر و طاهر را مصباح فرزند و درناظر فی العرفان استون شکیبایی و درناظر فی العرفان
 جانشینان اسلاف خاندان برید الله لید عیبکم الرحمن ان الله یطیع الخلاف و قد و صبرا
 اثر اصلا ثابت فروع موافق اولک علیهم صلوة من سبهم و تحمقون از اندک امام محمد شریک
 علم الکتاب و جابر علی شریک دنا ملک و انیس و الحکمة و فاضل از دواج نوبت انشور و شریک
 جهان رفته و دست زمان خدش دامن اخر الزمان وجود همایونش بقای جهان را با نصیب
 و امانت امامت را بنصابت حق و ارث است پت امر و ذات او عرض است از انبی
 خلق و چون دازل خلق جهان ذلت مصطفی و با شاد صبر و سخاوت و مصلحت و فی الزمان

یکچند پنهان ماند خست تو از تبت بحجاب و سجده اندر لم یجد صاحبته و لا ولد اکه در غیاب زبیر
 امامت حذیو بر خط انبیا جلنا ک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس محط ابده که غایت شمر عروس
 سطفت را بعد اقی صدق و تحقیق و کاپن کرم ذات و شیر بهایش شمر ابد را بعد دوام در آرد
 دلت فصل آله یوتیه نیرت بغير حساب و دایه که شمر رفاه انبار و جود را در سینه یزید محمد مدحت
 کسره و شکستن فیما یدعون فیها لفا که کثیره و شراب محمد ظلم زدش شیر را بغزال خبر طرح لغت
 نیت و الطیر محشوره کثر له اواب و زبان طرف ایش انکس که عایش کسر و کبت و غده هم قاصرات
 اطراف آرب ایوان اجمال و احر فرزان غلامت رین قبا فذاه مضیبت للناس طیر حرم قمار
 مانا بان یکا اگر کز انکم بها لونها تشران طیرین نهید را جبع مطربان نم هایش شایر فاشها
 شرف النابین جبر را در منبر خطبان لایم دوش پایست بار سز و لکنه کان فی شیع الایور کونرا که خبر
 بدربار او دیده ندارد و هو بالاقی الا علی هیرام انیر بهر خاطر بسد که او حکار دوان تهر تیرا که
 هوا سرمدت در کاش بر برت لذه و شیرین لقم و اسر بر خط فرمان دارد و کان فی الهه سرور اسیر
 اگر لدر و بخند که از شب چرا هر صبح به شمع چاکرانش تاج زبر سر که زرد و لقیم لضره و سرور الهی
 الا هم و القان الا کرم الا فحم ما کت قاب الامم بوافر النوال مناصوک العرب العجم قبال شایه
 افرس رخ فال سایه پروردگار شمس قاجار رب خلد ملک ابد و لا یرک فی حکم اعدا این پادشاه پناه
 متبشالی لیر و انکمو الایام شمس و الصیام شمس و کم اخا و خسته نهاد در الدین النعم الله علیم و جبه

فانکون اما حاکم لکم من النساء امرت من ابی ورا وذلک فاولک هم العادون ویرک را وذلک
 الکناج باز دواج ازواج مطهره کاسد یز وجم ذکر انا وانا وذلک آلا تلوا وذلک
 قوی فرسج استیس فیما منافع الناس چون ربا ع سلطان کما جنت برتو و اصا بها وای ک
 آنه کان منصو را مخصوص آمد امرهای از مصدر و اما کان امر ربک کما مقتضا سبیه اب سو و بر
 سرور شاهزاده اراده پهل نوچین تیر فرزند فال پر لوقا سب فباز سحاب طغر غنر و سخت
 و قبل بهار ستان و تپه پزال جو بهر شمر هاند از یز و باز و سخت پارس دره و درج و دلا در درج
 بر تر بلند دختر نوب حیدر شیر اشرف صد و یافه فی ساعه مبارکه عهد من که شریعه جبر صریح
 بالعود در حضر علماء الذیر لعلون الکتاب تحق یدرف فیما غیر شاهزاد سابق التظیم و محذر و پر و جا
 بانور حریم حجابیم حمد خدات بلقیس دستارت محو بجای عصمت و سوره غیر تصدق
 فلان و حر رد لک فی شهر محمدر ۱۲ من شهر ۱۲ من الهجرة النبویه ص الله علیه و اله

دپاچه که بیع مزرعه موبه مبارکه

حاصل حمد که از مزرعه مبارکه قلوب منویر حصا اید و حصا شری که از کشت زراعت موحیدین حاصل
 بذرا ارضه تاش مالک المکات که بد مقای لطیف شریع مال عموم نام خرم و با پارس خشمیش
 کشته امید خواص عوام بختارت توام تپ و خروار مانع معد و مصلوب رکیات در خوفت رزق
 که انبار سلف بنحوه چینی خرم و تاش شوش انبار سعادت اندوخته و مبارقه برق عباد خرم و خرم

کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

سوخه و دانه‌ها سر در و دچد و احصا شایان دمان منقب باغبان باغ و فا و کیک کاغذ کبریا
 که بیج جان در راه تولایش مورث اثر بر باغ جهان و مصالحه دل در طریق تولایش موجب
 روضه رضوانت و اولاد اجداد که افشا نذرت حب ایشان در نیز ضعیف ربیع عصیان و به
 بغضشان کاشف دایمت صلوات الله علیه وعلیهم و دامت الدینا مرزعه للاخرة بقاها علیها
 خطبه بیست و یکم فخره دایره رتبه نفیس مبارک قدر

اَسْتَغْفِرُكَ يَا مُحَمَّدُ الْوَاحِدَ الْوَاحِدَ الْمَلِكِ السَّلَامِ اَلَمْ يَصْغُرْ سَمْعُكَ دُعَاءَ الصَّالِحِينَ مُصْعِدًا عَمَلِ السَّعَادَةِ
 اِلَهَ الْاِلهِ الْاَوْفَعَالِمُ الْاَسْرَارِ عَمَادُ الْاَعْمَالِ دَنُهُ مَالُ الْجَنَّةِ الْاَلْحَى الْجَوَّادُ الْاَلِیُّ الْحَیُّ وَالْاَصْرَارُ الْاَسْلَامُ عَنَّا رُوحُ مُحَمَّدٍ مُخْرِجُ
 مَلَائِكَةِ الْمَلَائِكَةِ الْاَعْلَى وَنَحْنُ اِلَهٌ اَوَّلُهُمْ وَاَوَّلُهُمْ صَبْرُهُ وَصَارَتْ لِقَائِهِ الْاَوَّلُ الْاَوَّلُ الْاَوَّلُ الْاَوَّلُ الْاَوَّلُ الْاَوَّلُ
 لَمْ يَكُنْ لَكَ السَّادَةُ الْاَوَّلَةُ الْاَوَّلَةُ الْاَوَّلَةُ الْاَوَّلَةُ الْاَوَّلَةُ الْاَوَّلَةُ الْاَوَّلَةُ الْاَوَّلَةُ الْاَوَّلَةُ الْاَوَّلَةُ
 الْمَلِكُ الْاَعْلَى الْاَعْلَى الْاَعْلَى الْاَعْلَى الْاَعْلَى الْاَعْلَى الْاَعْلَى الْاَعْلَى الْاَعْلَى الْاَعْلَى
 رُؤُوسِ الرُّؤُوسِ وَالْاَكْبَرُ مَلِكُ الْمُلُوكِ الْعَالِمُ مَلِكُ الْمَمَالِكِ الْكَارِمُ وَالْبَهِيمُ فَحُشِّه جَارِحَةُ الْمَلِكِ
 مَالُهُ وَمَالُهُ اَمَالُ اَمَالٍ وَاسْتَشَلَّ اَللَّهُ لَهُ الدَّوَامُ وَالْكَامِلُ وَاللَّهُ هُوَ السُّؤْلُ الْكَافِ السُّؤْلُ
 خطبه که بر بنوان حضرت اسم الله الرحمن الرحیم سید استید فرموده

اَسْتَغْفِرُكَ يَا مُحَمَّدُ اَتَمُّ الدِّينِ بِسَيَادَةِ حَبِيبَةِ سَيَادَةِ سَلَامٍ اَصْحَابِ السَّعَادَةِ الَّذِي
 خَلَقَ خَلْقَهُ بِرَحْمَتِهِ بِالرَّحْمَةِ وَالْعَطَاءِ وَاللَّهُ نَحْيُ حَرَمُهُ نِشَاءُ وَتِ الْاَلِیُّ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ الَّذِي نَسْتَعِيزُ بِهِ

بنجام بخاقیت و افق خربسته سادات العلویة والفاطیة و عاصیه علی شجره حدیقه الولایة والو
 التي اصلها ثابت و فرعها فی السماء و اولاده و اسئل تله الذی کان حاضر و لایتم بالبطارخ حشر
 خاطبهم الله تعالی یرید الله لیزینکم الرحمن الالبیت و یطهرکم تطهیرا و تم تسلیما کثیرا کثیرا
 شریح در خدمت عرش کبریا که تبحر عالم خود را آقا زین العابدین پیش رویش نهاده که شایسته مقام مجاز و شایسته مقام بطین است
 این دعا جبرائیل را که در الفاظ عرش را شایسته العرش قبول فرماید و فتح الباب مضایف منجربش
 در معراج طلب حاجت حبس بر هر طالب حاجت کشاید بر حسب کم هایون و امر مرقومش پاؤ
 باداد و دین خدیوینک اعتقاد معدلت این آنکه دعا را در زین العابدین سبحان ملا اعلی را و در صبح
 و بتقدیم مراسم طسرجاه خدایین جم و سکا و بر درگاه غلاب همیشه فرستادن و چون شوی چرخ زمین زیم
 تیر جوشن کمر از اوت و قضا را در ابراهیم مقام برابر قدر آما را و عند ما بام نشوین کتیر را از
 محذورات خرامانیت و عوده خلق جهان را در معرض عرض خود را تعویذ باز و جز در عهدین پروردگار
 از فرط عبادت طیر قله صوامع افلاک شرف و زلف کفر و دیر دامن جهان از آتش معاصی نال کان
 نحاش پاک کربیف مشورت و ذکر مکارم اخلاصی میدان رازنده و اگر قبول استفتاح ابواب
 اگر مشایخ مجرب در کرب زوار اوت و در وقت مذکور مقام خیاره مقایله استفتاح استفتاح
 قبح بال میانش همواره از خیر حصلا لال مال است و از قد حنا و نو خیر خیر خیر خیر خیر
 کمال خود توبه پیش مجرب از با عارف جبریم از شرط باز و خیر مجرب و سده سده از نفس اجتماع خود و در

جهان جامعه صغیر و کبیر برآه بند که اوست که در توسعه زرق رقه کعب جمله جهانیان آمده و جنبه متابعت
 که در دفع کید و قایم جهان گردیده بهر شهر و شهر را بنیاد ششم شهر سردی مال فخر و خفا
 و سالانه در لاکه کفر جدید از روستا کانت در بزرگای جهان پیش آمد پرتو مصباح لشکر عرصه جهان
 از ظلمات غلامات پرداخته و شجاع معقبش جهانیان را در روح حجت انداخته بخون خواهر سادات
 علو مصر حش زیاد و سفک دما طغاة کوفه و شمس و بر اشقام آل رسول شمس و شمس
 دید تجریش حلقه قبح و حجت فایم علیه السلام دین فتنه را به چهار رایت سیات و باطل الهی بر تاج
 و وشتان اشوب زنا خدایت شیر شمشیر زبان بند تر مات اوال هر کو چاک که با خیر حیات
 اوار ما در زاد از اشوب ام البصیان فاست انیم زیت و هر بنده که در راه خدمت او باراد
 جان سپرد از تقدیر علیه معاصی فارغ در گذشت در زمان توشیح افریدند از عسکر ندیدند
 عدالتش کس ندیده مظلوم نشیند چنانچه قصاص استکفا هم بکفایت افلاک تسعه بخت به شاره
 و اگر قدر با جبار امر بر با عشرت محمول مشاورت پویش بر علیه سلطان ملاطین جاسر ثور الید
 طمطم المبطش و قاسم الاقدار سلطان فحشیه قاجار لال زان مغنیاً للانام محبباً لهم
 بالذات ما برح الايام تعلم اقل کتاب نیز العابدین کاتب سلطان است ارقام با یقین مایل
 حصه غفر و مبارکاه اقبال است و حرر ذلک في شهر ۱۲۲۰ من الهجرة النبوية الله عليه وآله
 صورت نامه میلدن که در جواب نامه سلطان محمود خان خاندان روم مصوب شد بعد الواب غیر اندونیش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایشش باین قبول و سپاسی نه در خور ادراک عقده است کبریا سلطان در ان سرانجام
قدرته که نظام محاکم افاق را بر وابط وفاق بین الملوک مربوط داشته و برابر اثر ملایم و
عباسیان سلاطین معدلت ننهاد و اشراف افروخته تا من شوارع دین اتانیت دار باین دین پر
کرده و تبشیر معالم اسلام شهیدان اسکندر شریعت را عهد مؤمنان در سینه او در خلفا طایفه خلفا
عهد وفا دارد تا پس از اسلام از طرق خلافت خلیفه مأمون ماند کشور خدایان خدا پرست را در ملک هوش
اشراک نجشده محکمت باین از پرده شرک پر دایحه آید با شعاریه شریعتی خجاست نامرئی شده
بایا امارات باین سفر انیر کاشته کاشته را باین بکلیت انما فی ربنا و ربنا انور که در صفا
تحریر کفر شکوفه بهمت اوت و مصل مدارج سعادت از خلاص سلوک طریقه طاعت او بر باز بنو ادراک کتب
که میسر کاوت و با شایسته معجز تمییز دل و یاف و بر که بر قیاس چصا بر باین
در دما کرشت و با شایسته بن شجرات را بر طریقه انقیاد و تزلزل با شمر نصیحت انصاف
لقب حمزه خطاب محمد رزل ربه الوفاء که روح افروز در دونهات تسلیم است و در عطر ضمه
رضوان و بنجر ترب خیر است بنجاب وال واصحاب ابد و بهم پیام شکوه الهدایه مغایع
ابو الایه غیرت غلام الکرامه لیوش کنام الشجاعه با سطوط المجد و در لاف حافظه انوار الیه
غرفه الاقبحه المنجیه بدر نضر انوارها افاق شمس تشرق منار الاقطار عجا بلاق حلال السلام

خواص مختصان را و حب و جمیع حرارعات در این ملزوم تجدد مرتب و مصاحبت اگر چه لطیف هر در قصور کسر و صبر
 کسر و قصور روی نموده ارکان عصبان مغرور از زانوی کامیاب حاصل آمده و چنانچه در نظر صورت کران چشم نطفه
 ظاهر پوشیده اند اما با تحقیق را بر عین غایت پرورگار در بر ایشان ملحوظ نموده و هم از خدایای الطاف از در و لطیف
 خفته از لا تجدد نوبت تمام و تجدد سیف تمام و ترتیب سبب اقدار و تمیید مصاحبت و مصاحبت مرتب و قریب
 شرط است و آنما یو خرم لیوم شخص فی الاصل است که ساین نفیس در ساق تنیق بوق مطیع بصواب احوال احرام
 الاشرافین عظم الله له الشرف نموده و با اعلام عبودیت این عباد از معیقات قلات غایت مناسبت مشغول
 صفای سرور افزوده در موحبت او اشعار تجدد را با شاعرین بسبب و دلیل و تشیخ نزل و نزل لازم داشته بود از تمام
 سطحت عظمی و مؤلف کبر مقتدر و وفات فو حاصل طرائف قاطع کعبه استقال و ما مورخین
 داشتیم و هم در طر فرائد ما فی زعم چشمه سطحت و شهرت و ریشه نیر خفافت و جبار در فرزند از محمد حسینی میرزا و کلا
 حران را مقرر و همانند کرد و ان معین و با معیاد و معدودت لازم روانه نماید که در ایام معلوت مناسبت و کلا
 عمر و بدایت و دلالت بوده در منزل و منزل محاکم محرومه که در تحقیق متعلق با نعت است و با کذا در اقله
 و بدینچه از کسر شایسته در قریه سنی نام لازم و این عباد را بر اعلام مرتب ایفای است الیه حضور و علی العباد
 نامه فی شایسته در جواب شایسته باریان و نیز خلد و نیز خلد و نیز خلد و نیز خلد و نیز خلد و نیز خلد و نیز خلد و نیز خلد
 فرزند و صبح مشکو بهشت و مکمل در فرزند صبح فجر سلطنت و نیز عمر و نیز عمر و نیز عمر و نیز عمر و نیز عمر و نیز عمر و نیز عمر
 رایت عظمی محکم آیات متعصبان و دشا به عظمی نیز کرم رکن الدوله الامامیه عزال استنبه المصطفوی شایسته

[illegible]

بنحاش این نامه جز متعصفاً و در طی آن بدست مفتاح انچه شاهد دعا بر این وجهی شمرند
 پیش که امیرالامرا اعظم مقرر است قان میرزا ابوجعفر بن ازاد دولت ابد مدت بهار عزت ملاک و دست نمود
 چنین معروف شد که در حضور او در آنحضرت مقرر شد که کوه پیر کلام از سخن ضمیر آن برادر والا کو بهر شبهه متعالی
 یافته در عیال و عیال و الا کو بهر شبهه متعالی یافته در عیال و عیال و الا کو بهر شبهه متعالی یافته در عیال و عیال
 اندوخت قویم است و طی در بدست رشایه متوفی ایران و علم مردم را بوده است بطوریکه در آنوقت که در آنوقت
 شبهه از چهره شاهد انداخته نمود و مراسم فطانت و کاکایی و حسن حدیث در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت
 نهای شود و غایت کاکایی و در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت
 را از معتقد خاطر است و بدینجهت صواب دیدار را در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت
 رسول الله معلوم را از آنرا که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت
 اختلاف شروط صورت پذیر نیامده اگر ایام آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت
 مقرون گردیده بود و لیکن چون مقصود کما استرداد ولایت متصرف بود و در مصالحه متوق و در سفر از این چنین
 معافیت نمودند و این وان که عیال و عیال و الا کو بهر شبهه متعالی یافته در عیال و عیال و الا کو بهر شبهه متعالی یافته در عیال و عیال
 معروف شد که سردار روسیه پس تهمت در رد کردن ولایت متصرف روسیه بهر از وی چنانچه در آنوقت که در آنوقت که در آنوقت
 تهمت عیال و عیال و الا کو بهر شبهه متعالی یافته در عیال و عیال و الا کو بهر شبهه متعالی یافته در عیال و عیال و الا کو بهر شبهه متعالی یافته در عیال و عیال
 صدق و یقین نسبت بدولت علیه که منتهی خبر بود که درین دوران که نایب جلال فیما بین کر روسیه و فرانسه شد

سچ چهره سزار از کمر روس در کرجستان معطر نبوده روانه و در تمام کار فرانسه معین باشند و تحقیق اگر خلافت
 مصباح حمام اندولت علیه نبود بدون استرداد ولایات متصرفه مصالح صورت انجام نمی یافت برابر
 مسطوره بران برادر کرم لازم است که القای عام در باب رد ولایات مزبور که بجهت روسیه چشمه نفعی باشد بلکه
 نقصان کامل دارد ننماید تا انشاء الله تعالی بنای مصالحه حکم و قرار این عهد ابد الله هرستقرماند و دیگر تخیل امور
 عجایب محیی مشایخ مشروحات با وی از دولت بنیه نگاشته است توقع آنکه همواره بشیر اضواء محبت نامحی ضیاء افرا
 محفل مصفاات گردیده محبت ملوکانه را اعلان دارند با و ایام سلطنت فرجام موافقت انجام ستد ام و کم
 نامه سفیر شاه هر در جواب میسر اطرر روس در خصوص واکتسند در رواج ایملر اطرر و در صورتی که از اردلان
 بعد از استیصالن پشاه لایزال که مکتش از سمت زوال در سلطنتش معر از نواقض اشغال و قوت زوال هر ملک
 بتقدیر کامل و منوط و تمکن هر سلطان بر سریر جهاندار بر شیت شامل او مخصوص و مربوط است پت او ملک حیات
 بهر کس شوخ و خجسته و خستند و بر شتایف و حیات و اقیات و شیرین تجیات محلیات بدیه بر مینظام و مجسمه
 حشمت و جلال و شاه فلک پیکاه خورشید و اختر و کمر و ستاره و خنجر و سیر و فرازنده است سلطنت ابدان
 فروزنده مصباح دولت دیرین بنابر روس برادران در کاشان شیرین و کت پر و قبت در دشت مشرف و حقایق مشهور
 ضمیمه ملک از پیکر قضا میدارد که عجایب فغان و اردو نامه مرصوب است الله در کسر شرح و صلا موالا و کاش حقایق
 مصفاات آمده مضین که در تشریفات و عبات سجت پرورش که معلوم از خبر حشت اثرها و نه نازل و ضمیمه ایملر اطرر
 و خنجر از نگین آن برادر و الا که بر سر سلطنت و جهاندار ی بود عبات سنج انواع اندوه و محلات و موثرات و خط خنجر

ایت کت مراتبی که در تکیده قواعد مولف و موالات لحنین شنید بماند و داد و ستد کثرتین بهشتی کفایت کلک
 مصافات بسته بودند چون الله عز و جل از بابت قرار مصاحبه مبارکه عایت دوم و پیاپی تحکام آن نحو که عجم حیثان
 روشن و منبر مرتب از جانب این جهت امدت مخط و منظر لجه و دقیقه از شرایط این عایت و محبت و عهد نماند و حق تعالی
 حیف و افسوس است از آن حال امیر لوط که متوسلین این دود و امر سبب است از این جهت که اکنون که آنرا در لوط
 او رنگ جهاندار مقرر و پس شخص مورد و مکتب در ضمیمه تشریح مجتهد از حضرت مولف و دود میپردازد که این نیز شکر
 دقیق شرایط مصافات ذات الپن از چنان علنیستین میگرد و شاه پیر در غایت شور و نواد صورتی نمود نیاید
 و چنانچه غیر سابق الذکر را غم معصوم بود مقتضیات اتحاد و تلافی شکار شیرین و مکتب ختم از لولوم نمود و شوه موالات
 قضایات هر سه سوله ابو جلافت و مکتب را مشغول و بار سال بر روی و رجوع حمایت نمایند که آن حکم شکر است
 نامه به این جهت هر دو جویب در خان پادشاه بنار اخیره است تحریر و بطریق یافت هرگز
 خجسته غصن دو حده در فخذ و خنجر شکر مبارک و صبح ساحر و مکتب صبح ساحر و صبح ساحر و مکتب صبح ساحر
 در آن غیف حافظ آیات و تحسینات و به غیر معالایب سلاطین و مکتب هر چه بر آنکه از آن سلاطین و مکتب
 فرزند مقام سطح فرجام بهادر و فقه الله بکمال الاخلاق فی مناجیج اسطوره و الوفاق و بعد بر این حکم قضایات و باد
 در روزانه تحسین و لوازه بصوفی و ساحتی است که کار پر در آن در آن سلاطین و مکتب و سلاطین و مکتب و سلاطین و مکتب
 کشته شده است و رواج اکابر و بستان احوال در آن مطلوب خاطر و حصول مزید شکر و مکتب و سلاطین و مکتب و سلاطین و مکتب
 مطمح انظار و غیرت سیر و بوجوه و تحسینات و سلاطین و مکتب و سلاطین و مکتب و سلاطین و مکتب و سلاطین و مکتب

امانت تبریک اینم عهد جدید همبستد قواعد مراد و محاکمت مستورم افشاده دین را و این دقت اقرار
 که خاطر تر از خبر شاهدین حال موافقت منظوری و ارکان کاخ قدرت را در این سحر را چنانکه سوره شریف
 بسیار مصفا و افتتاح ابو سبلات و تسطیع نیر نامہ مولف است مژده افشاده و نسلان با نفع افروخته
 لوازم قواعد تجارت که کاشن موافقت با تهنات نیم حجت نامی خرمی شسته اعلان جهام کفایت
 محمد محمدات تر و صفادند با ۲۰ ایام خسته فرجام دولت و جهاند مرستند ام باد برت الابر
 نامه فیضش نهادن امیر امور روس که اندک و از در پان شتر با مصحوب متعین کفایت میرا محمد بن محمد بن
 تیسر پس پرورگار ریزش در تهنات نام علم جهان از اقرار سلطان جهان بدو بنوده و تربت مصباح امور جهان
 وفاق جهاند از شوکتد فرزند و ده بر تانین ثور عالم شود و رولان امین بجا شسته و با نفع مصحح جمهور
 سفیران با تهنات مرسته و بعد صحیف مشو این بسوزن تحیات تحایف دعوات چند و نهیات اهدای نیم
 خجسته و تحایف محسوس و سوخته پادشاه بجا با فرمک خنر و خورشید کلاه آسمان در زند در ابر سکه لوی
 سلطنت کا شیز ملک لایحه سیم پادشاه فرزنده ریت و اقرار فرزنده مصباح کوک و ضیاء در فرزند
 قبل فرخ نال برادرینکو حال امیر اطو عظم بر در و حقه قدر در حوضی حمرستان یک مرقوم در اسکنان ایش
 ملک اتقا قدیم با داشته ثلث ارفق قضا میرایم در وقت خیر که مراسم مولای خلتین ابد با علم علم
 رنکو و پروتواقی صنیما فرزند حجت قبل و اقطار و انجا که موارد مولف و انجا که جلا بخت و مراد
 در مرسالت مردم بر مولای شستیم در کجا و کاه و بوطه نقاشین حاجت ایات و ابعث نام محمد بن

کشتن این صفات را آب و زنگ جدید افراشیم و از ریاض موحدت از بهایت ابواب استقامت
 کشتیم لهذا در نیوقت علی چه مغرب سخنان نیز را محمد را در از خواص خدمتاران دولت منظور نظر یوسف
 پیشه در برسم غارت ما موافق بخت نصیب شیم و در قوم تیر تیر مشاغل خانه به بهشت پناه گشتیم
 مضایع مسطور عکس مستور ضایع نهاده و علیا هشت رانه نیز تفریر بر شاعر مقرر غزوات شری پیکار و جوی
 از نجابت نیز معلوم تر اولی حضرت پیرا طور از خبر پادشاه سر ارستی برت صفات نقاب سر کوه خفا خند
 کشف و هم تمام ستانه را در طاعت حاجت نامی پیرا پیکر چکوه مغایرت شیر مسطور معلوم خواهد شد تا که از این
 در انجام انما در جتخا و ظاهر و شهود سر کوه لیکام متواتر آید ایام سلطنت فرجام لکام با
 نامه همیششت بنا هر در در جوب نامه پادشاه را به جابجایم پادشاه باقی و جوس خورشید مردم
 حمد و سسر و شکر فزون از قیاس پادشاه را سزاوارده سرات که حق ملکش از طریق باب الوفا
 مبرزت و ذات معش از دست تغیر و تشویر معتر اگر کامبخش حاکم محموم بت فرمانده را از فرما صحت فیری
 پیرایش در خرد اندازنده استقامت قدرت شاه را درین جهان از این جلیوس شیر با قدر در این فرایند و اگر مستحق محموم
 نام او را از صفحه محموم پسند بجد در کج پادشاهی ملک آرا را انجام ششما محموم نباید نظام دیر قویم
 سپهران بدایت اندیش و در بهران صد کشین میان فرق نام حاشته و قوام ملک قدیم را از افراد موجودا
 فردیر اولیا و شبانه خود بناداشته پت مراد را سزاوار که نامش فریم پت دوش قوی هوای
 محل غزل و مازال غزل و عینا پسر و در کج حاشته و فیض و بعد نفحات نسیم دعوت که باغ عسکری بی با

رپ و ریادیه بزم هیالون و تخته محفلارم نمون پادشاه فیروز تخت بافرهنگ خمر و خوشید تاج اسکان
 اورنگ فارس معارک فرزت و فرزند شهزاد کشور فرد فرزند سرارائیده فسر سردری نیز سمان نیک آخری
 اشکاب درو جلاله حبشیا رفیع برادر کامکار و استاد امپراطور عظم ریس که سبب تشنه مولد و بزرگوار ^{ان} بود
 سلطنتش وید و ابسجام باد داشته مرفوع اسرار که لیس که از شیر ملک از دست میدارد که چون از نعمت درستی
 دستمین علیتین سبب تار شد با یکدیگر عهد نماید بسته ورشته تسمیه ایم بعونیت پرکار علامت این چنین بسته خلود
 بهم سوخته سوخته رعایت تجدید مراد و تبتغیرت بر م مضات کنون خاطر نوشید به از مضات اتمین کنون
 مراد و تبتغیرت بر م مضات کنون خاطر نوشید به از مضات اتمین کنون
 تخمیر تبطیر سطور مستورات تری پرایه ظهور و شوی و ده لیک با غازه خیر خلود و ابود لازم شد و لایحه
 رفیع لکچر و غوث شاه منتهی همراه عمده الایان محضر حجاجان فشار لایحه بلایع مورد و اورا لایحه نصیر کنون تبتغیرت
 حضور لازم بجوشتیم و لایحه که در سال فرزند فوال ارتواتر مؤیدات اقبال ثغور و سرحدات حکایت فرزند که حکم
 استی و متعلق به نجاشیه دولت است پادشاه منظم کلام و رای مؤلف قصه را از قضایات حکایت فرزند که حکم
 و تفریح مغربان محاکات شب سیریل مایلک مرغوب خاطر نعت دجایر سمد و کجیچان بکران غریب است
 مشاهد و محاکات ملاحظه حد فواتر که کان محظوظ و اوقات تفریح و تفریبات است برادران و از فرزند بود
 و از آنجا که در مقام شاه با لایحه یوم از خلوت خاطر مقام و نجیب ان خلوت و شای دمنزل که نیز سبب فرجام این
 به تبتغیرت بر م مضات کنون خاطر نوشید به از مضات اتمین کنون

تا در اثنای سعادت مدارج توجهات خاطر مراقفات طایفه براید باقی ایام که با بدربار العباد

عسکریان نام فیض شایسته هر درجه معوضه محمودیه است ترقیم یا چند آنکه نظام دنیا و دین و توأم وقت و دولت

متسین بمعاضدت سلاطین مطهرت خواقین مطابق آراء زرین و موافقت افکار نرسین منوط و مربوط

کوهر منوچهر محمودی تابان خیر برج سلطه و شیر خورشیدان کوهر درج دولت و تاجدار بنال سرفراز بوستان کشت

و قبل زلال روح بخش چشمه سار بحشیار و جلال جمال افسر و اورنگ گل دانش و فرنگ پادشاه و نگار

لازال مرتقیا مدارج الاقدار نیت افراز افسر دولت و شیش سیه پیکت بعد بر صوب آرا مکشوف باد

رقسمه با فیض شایسته هر که مران میرزاخان مرثیه همواره گوشت بخت بند شمع آسمان سلطه و شیر زمین کوهر

عما نعلت و تاجدار سلاله دمان سلطه خلاصه خاندان شرکت نفاذ و خلاف سلاطین عظام فرزند مقام حتمی نام کامران

میرزا اید الله تعالی از طبع کامران و قبل طالع بود معدوم از اصابت آتش باد که انفرزد مقام جلال فرخ

از بد و نمودن با قبل مسوره تولا و هوا و احوال هر حالت سپر و ل مردم سنجین و ما تحقیق صدق نیت او کما جود معلوم

در هر مضامین بوده و بتبذیر اید ظهور مضامین مضافات توجه باینتر تمهید سبب الثبات الثبات نمود و در

اوقات که فرزندان کوکب آسمان خلاف و شیر و تابان کوهر عمار سلطنت و تاجدار خورشید از حجب مدارج عمار

میرزا ایلان حاکم خردمند مسلم داشته ایم کاه و پگاه از مدارج در شواهد تمام انفرزد مقام در ساوکی مساجد

بدولت ابدنا معروضه و توفیق خاطر اتمس تسلیت عاف باقیه و شود مرتبه بوجیه صنیع میرزا اید

در هر باب نمیدانم از بقای در مدارج شلاله انفرزد مقام موزم عمت قریش استیم و بتربیت انظار توجه ملاحظه کنیم

و حرم کرباس کردن اسنان مادران دوران را کعبه آمل آمده هر کس تقدم صدق را و به سبب این
 دولت ابدیت پیوده در دولت بر عارض آمل نخواهد شد و هر که از رو عقاید و توشل بر فرار دات این
 حضرت زده عزت و سعادت ابد حاصل نمود چنانچه در این کتاب با شما حضرت خلافت سپهر شسته
 توجه و عافیت خسروان را بر پیشرفت مقاصد و آتش کاشی می آید ان شاء الله المعین و یا فیوما از پر تو آتش
 شاهانه مرتقی مزاج استقلال و کامرانه گردیده از بحر سیکران طغیان کوه هر مراد حاصل خواهد نمود و بقبر با صبر
 خلافت و شهیدان مجروح و امیران و اهل محکمات خراسان در طی فرمان جدا نه مقرر شدیم که هر کس سخاوت نماید و
 اعانت و امداد در حقیت و بفرز مغیر الله اعلام نماید جز نبیند از هر جهت ملو از م عاریت و عانت اقام
 و رسمی از رسوم اردو محلات متعلقه با نجابت متروک ندارد و باید بچشم با کمال شهادت و الطاف باشد و هر چه در حال کبر
 حمد و مدد کار داشته بنظم محلات نصیحت پردازد و قشون و کما که در حدود و در شطرنج و در آینه داشته شطرنج اعلیٰ شایسته
 نامه سفینت شاه هر در جواب نامه پادشاهان و همدمان است لقا شایسته شهر رسنه
 ستایش سپهر خدا را در دست که فلک در فلک است بنا خدا را شود از در سلاطین و جود کمال شود و سید خد
 قطره آب به تر از نسیم جوهر خوشتر از غیب است ظهور یکده و در ده وافر منیر از سافریان و پسران فی حد
 جهان را که بکف تایت کردار سیک نامظم صاحب روز و یک و در تولید با چهره از نسیم مجسم است خدایان شایسته
 و تجلی آنچیز حدیثان یک پادشاه است می بر از لایس بر پادشاهان صاحب روز و یک و در تولید با چهره از نسیم مجسم است خدایان شایسته
 ابد حضرت حضور و ازل خمر و در سر و سر و کشتی کور کشتی خدو عدل پرور و در آواز از نده و کتب و فلان و در ملک

بهرام جنگ فلکستان بنیز در شک بلند خورشید شیراز فرسوع فراخی مهر جان داری محمد شهنان
 و معصوم و پادشاه محاکمات کفایتان و بندستان که تاجت لکاش باد ساشه مکشوف ری
 عقد کشت میداریم که بهنگامی که جبر پسر مهرورزان دولت فروزان ابوبخت و سحاب برینفر
 تقدیر خداوند قدیر با ضمیمه پسر پسر اسرار حضرتین یکایک سرسرازی با این نامه میفرستد رخ سیده مولف و
 مصحوب فلان در نهم و کشف سیرالافت دیویر و از شروع مودت تهنیت رخ صد دوستی بدین
 اندک سخن از یحیی عبارت خلت کفایت ششام ریوح کمال استیام قدیم شد شام خاطر اعظم موحدت جدید
 افرو و در آنکه کلمه فخر و در حشر مطایب و نغزات مشکین مصفا بود و کار حکیم را شکر و تهنیت
 مرده به نام غنچه جدید از کلمه سناطیب و بدبشارت افزای خاطر موحدت و تمجید کمال تجدد و تسبیح بوری پندت
 حدایت تهنیت مولود مسعود و تبریک حصول نعمت بخت نمود این نامه مولف امود سمت کفایت شافیت الله
 سوخت به سباحت عیسا و عیش مولیان خیرین کو ارا و حیما و مقصیات بوم لیکان لک که بنمونه بهشت
 سحاب مراد و مکاتب حضرت افرا حدیقه تجدد و تهنیت بدایت بوده جماعت سنان را در طریح در او
 نامه نماید و نشان که هر چه بخواهد که در انجام آنها شرایط موحدت و منظر طریقه و تهنیت بام کار از آن پادشاه
 کیش لب لب هر کاهم کلید ز شانه پسر سزات که در ما جوش بر در شایان محله و تهنیت و شیراز فلک در
 بدایه نیایش بنیان از منقصد القصل قلوب تالیف لطف صاحب محفل الشاق را در درخشش
 کاملی تهنیت و شانه محاکمات را غنچه شطام از وفای مکر در آن شانه و شش حجاب اعجاز الشاق جهان در آن از

دولت واجبال بلند خراسان شوکت و قبال مکرم برادر دولت سربال شتال پادشاه ملک و نگاه
 محاکم پور قبال که مفتاح اقبالش کشیده ابواب مکرم و مصباح اجلاش فروغ افروز سلطان جلالی
 میسر داریم که بکار و توار محسن و جفا و محاسن و احوال آن پادشاه و الایجاه و یسبح و تسبیح
 الشات نامه بنام نیشهری بولعید در تکیه سرت بر قیم یافته در شهر ۱۲۲۰
 تا مهر انور در اجلاس پسر خضر میرزا و جناب تصنیف ایام در سیرال ملک تدویرت به بدست پسر
 فرزنده پرتو حیدر فرسخ نجد و وقت بال و فخذ و نیشهری اجلاش صریح حد تصنیف میسر
 نبات فرزنده محبت شیم و لعیده و الای برادر کرم را بر صفا مکرم مقام و محبت برال او برو فی مرام باد و لعیده
 از محبت قضایش میسر داریم که خیر مرزوم تمجید و شسته ام که کاه کاه لعل مکرم پسر ال که وین استخوان ال
 و دلایل استعلام اوضاع و محبت شتال تبذکار رسم مولف پروریم و از شتال سحاب اقدام محبت
 روضه استام را از نظر تازه بیازم خصوصاً از نظر فواید و از نظر فرزانه که در ستان داریم و منظور آنکه شطر از نظر خط و
 قضیرا در طی نامه مختصاً به لغایم و این نوع سرت قدیم و در شرح لیکان شریعت قدیم و چه لکه در حد و لا بالاکیر
 و سبک کمال قوت پذیرد توقع پاسی زیاده شود و خیر مرزوم از کتب سی سبک نیکو خط و کمال ال
 نامه بنام نیشهری بولعید در تکیه سرت بر قیم و تارمان را در ت و نیز را قرار بند اشراش
 شین کوهر حقین نیکو در فخر اجلاش زیور پسر اقبال خیر مرزوم را سوسه سی خیر مرزوم را شمع بهر شجر آسرو
 و بنام نیشهری بولعید در تکیه سرت بر قیم و تارمان را در ت و نیز را قرار بند اشراش

و بعد معلوم حاجی بسته فرزند عزیز باد که از آن زمان که در کاشن بگفت تازه نهالان مراودت را از سهیم سپه
و در آنجای حکیم با نوحان مکاتب پیوند ثلثیه نام خوشتر است که گاه و بگاه اربع مراودت را بدارد
خامه را چشم و طره بدان مکاتب را از طوی نامه تا قبر زینب هر چاه فلان روان بود ایضا سران نامه دیگر باشد
تا انواع کاشن و اسب و اسب را بر شیر چوبستان است و او را ق نامه و آیات خامه فراش مهرستان فرزان
سپهر شیر درخشان پرتو مهر جادری طرازنده شحت اورنگ فرزند بخت و فرسنگ برادر مكرم محبت
هلت ابد بکفایت محمود و محو دشمنان با حسن انشا نامه با نیش شاه بکر بود بکفایت
تا هر با کاشن کشتی از نوط را و نو با دکان کاشن را از باد به تاز خضرات کاشن قبل و است
خجسته بهار بستان جلالت و اقدار فیض خدایت شگفت حشمت پر تو خوشید ناف سعد سلاطین در
هلت و تاجدار در برج بابل تخت پادشاه برادر کامکار است و بعد از آن بکفایت در عتد و لاس با
با دلکها خلود و درام مشون بود بکفایت را بر سر آتش میرا بر خوان شاه بکفایت کاشن را بر سر آتش
حدستان و نفی و دعا و نخلت بخش نسیم بستان ابد بر زم خضر بر سر و خسر و عدل پر و جو
کتر خدیو در آسیر اسکندر از فرزندان نجم فرو و سلطه و شیر خورشیدان در اوج دولت و تاجداري شیر
کام جو کرم بخش باد بلال کار آسمان شرماد شاه سپهر کجا و حاکم کفایت و هندستان که همه برادر
و کام هوا و امان و بستان باد ساختر از عتد جی جهان آر امیدار و سران نامه دیگر شاه بکفایت
بکر بر پاس خداوند بهتاپس در تاپش کیتا خدای دانا و پنا اورا و دعا و قاصد و نفس شاه بکر ابد

معاودت تصحیح فداء و از جانب این دولت معذات مسافت او تمید و تقدیم پذیرفت اینچنین
 انضای قصاص تمبر جز مقدار اعلام علی حدیث و مکنونات مصالح اوضاع در پرده غیب تور مخفیست
 اوسام حواله محبت مظنون پس ضمیمه مکتوب خراج طراقتی ادوار سمان با طبع شهنشاه غریب
 مقدمه منظوری و نه منطوق معات حضور از مکتوب معاهده از انبساط چنان واقعیت اوضاع و قه
 نصیب سبب سانه قریب شمار شود و این دولت ابدان خواهد داشت باینده ایام شنبه فرجام سلطنت و شهادت

اِنْ حَرَّمَ مَا يَفْتَحُ الْكَلَامُ مُحَمَّدٌ حَسَنٌ بِكَلَامِهِ الْحَسَنُ سَامَهُ الْإِسْلَامُ وَهُوَ الْمَلِكُ الْوَدُودُ الْأَمِيرُ
 أَوْدَاهُ بِالْإِيمَانِ الْعَوْدُ وَهُوَ مَعُودٌ بِالْإِيمَانِ وَأَنَا قَتَالُ كُلِّ مَنْ فِي وَصْنِهِ الرُّوَالِ وَتَمِيمَةُ الْإِيمَانِ صَفِيحَةُ الْإِيمَانِ
 فِي التَّصْيِيفِ صَفِيحَةُ الْإِيمَانِ فِي الْأَصْلَاحِ فَسَدِ حُمَامِ الْإِيمَانِ بِأَلِفٍ سَبَابِ الْمُبَاهِجِ
 الْبَطْلُ أَيْدِي الْأَمْنِ بِطَلْعِ أَيْدِي الْمَوْتِ وَالْمَوْتِ فِي الْإِيمَانِ بِأَلِفٍ سَبَابِ الْمُبَاهِجِ
 بِالْمَلِكِ بِأَلِفٍ سَبَابِ الْمُبَاهِجِ وَالْمَلِكِ بِأَلِفٍ سَبَابِ الْمُبَاهِجِ وَالْمَلِكِ بِأَلِفٍ سَبَابِ الْمُبَاهِجِ
 الدُّوَيْسُ أَوْلَا الْإِسْلَامِ ثُمَّ مَا لَقْنُ كَانَ مَوْلَا ابْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْإِسْلَامِ وَكَانَ الْعَزِيزُ الْمُبَاهِجِ
 عَلَامُ رِسَالَةٍ فِي فَحْشٍ مَجْرُورٍ لَيْلٍ وَعَالٍ وَوَلَدَةٍ وَحَيٍّ بِالزَّيْنِ مَعَهُ شَمْسُ الشَّامِ وَالْكَفَا حَمْدُهُمْ رَحِمَهُ
 سَجْدَةُ الْإِيمَانِ وَالْمَلِكِ بِأَلِفٍ سَبَابِ الْمُبَاهِجِ وَالْمَلِكِ بِأَلِفٍ سَبَابِ الْمُبَاهِجِ وَالْمَلِكِ بِأَلِفٍ سَبَابِ الْمُبَاهِجِ
 فِي سَبِيلِهِ غَايَةُ الْمَجْدِ وَبِزَارْتِهِ تَجِدُ رُوحَهُ فِي سَبِيلِهِ تَجِدُ رُوحَهُ فِي سَبِيلِهِ تَجِدُ رُوحَهُ فِي سَبِيلِهِ

فرون از دایره حد و احصا بدیه بارگاه نهم بنیادش را بنحیج حرج عتدای پادشاه با فروجا خدیو فلک شکوه
 اسکندر دستک خنجر و مهر بر پورفسر دارای ملک آردین بر پورحاصل ایک سرور با کمر کمر قصیر شیر
 بلند خنجر سمان لورنگ جهاندار جمشید جاده فریدون فرمست سلطان البترین خاقان البحرین جامع التعداد
 خادم الحرمین الاشرفین سلطان محمود خاندان کما کما فی سحر الجار روم لارال نازن ملکه محمود واداشته
 برار جهان آرا عتشف میسر دارد که از اینجا که لغویت خراوند جهان سنن سینه بغیر از چن چن حاتم
 ابدار کان وارکان شام و کشور علی شین را میر سحاحم و استقرار ترتیب سبب مباد و دست مازم از چن چن
 میسر دین روان سعادت اقران تجدید عهد الهی درین بنا و تبطیر از سطر موشن سبب و لازم نمود و
 مدکار بر خود بر سر قریم تقدیم مکتبی جدید مازم روم موالات افشار دبیر فضل خداوند لایزال محرو
 ملک استلاف از طرق هرگز چنانست لاف مصون و ملک محروس مصفاست از وفود جنود خلفای
 در کوبستان خاطر خبر کلان ذکر در تان شکست غارت نماید و از پرده سپار غیر او را و مجانب
 نیاید از اگر خنجر خارج سعادتی بماند فی سبب انواع بخت جتیا و حسن ملک و اقرار از حد و
 مناصص محلا و مضاعف خواهد فرزند از سعادست و بعد از سر پیوند عیسی میرز در طریقه ناسته کانه بر طریقه
 مقاصد طرف داشته و از محمد از خود نسل روانه در بار قصیر ساخته معلوم که جبرایک دشمنی بر پیران کانه و پیرو
 درجات حصول غلبه بر هم مازم قواعد مواحد و مقتضی مراسم موافق آنکه حدیقه لیکار و تبرائش غم قدام نام
 خنجر درین دوازده و جهات مکاره از طری ارجاع در آورند تا در تقدیم انباشت بر طریکم تقدیم یابد تا و ایام سلطنت

و نیز عمو و قدیم منظور از استی تجدید و مولات نصب العین است چهره است اعلان مداح القی
والله تعزیت تینت این نامه لکهاست موزم افاده تراید رسوم مولات رخا نه جلالت کمال
ضمیرت و اسال ریکستانه نهایت مطلوب طرحت تجریمات موفانه را با لیاقت ابد کز ان
خواهند داشت و تبصیرت را بطریق و جربش را در انجام و اتمام بهت تمام چون کلمات و کلام
نامه با فیر در جوب نامه امیر اطرر رس مصحوبه خیرال عرف سینچ و در حیا کاشش

لک محمد خراوند به نهایت و در هر سفرای طریق رلت و هدایت تحف تجیات شانه اهدای بزم ارم نه
پادشاه و پیا فکاش کوه خرو خورشید کلاه انجم کرده اسید اورنگ جاذب در شیرستان شیر و خورشید
کامک لکستان امیر اطرر کافحت لک رس که دستها تیش ابد بنویسد و از ملکش از جمید و دشت بد
موالات پر کاشش در مصفا می کردیم در خجسته و از محو ف صنف و بجات و فرخنده اولاد
صروف مسرات است تمام بروج در زر کوستان و در دستان عیت مطلوبش پادشاه شود و صفات
مرغوب خاطر مودت لب بود نام خلت کفایت و منقحه چهره ایست مصحوبه عیسی کاشش و لک
فطانت و درایت شهاب و عذر الکا بر و الایان صغیر سکو تعزیر صانع ضمیر خیرال یورغری و سیب و خجسته
اندوکت ابد نظیر در کوه سر کاشش حق مصفا و صفات و خراج مولات کردید نهایت کین فنج عیالتش
عطر افروزان خاطر و منصفیه صفت بین مودت کاشش مشید کان تیا دین ما را مد لیا و میرالیه
نیز در مجلس شجب این تهرات را یقه مقرر این سفارت بین قایق ایات است و در این ابدیت کردید

دوستان فرزند قبل غایت مطلوب خاطرش ده شاه مکاتبات خلت عتباتیت مقصود
 سیر بود در خشم شمشیر و مضامیر موالفت نیش شمشیر این موالف معهود گردید ایم عبارات شمشیر
 حضرت افرا برستان شجاد قیوم و روح مضامین از تفسیر صحنه شمشیر مولات قدیم آمد از زبان مشعر بود
 مواحدت با عن حسن و در نهایت کشت و خمر اشارت بر بشارت اقبال و اوقات در خشم شمشیر برادر کا کشت
 سخنانه شیر نفوس سرات پامان بر لونه ضمیر کاشت در لنگه آیت اظفار سرترا بخود مشورت حاصل
 فرزند از سر حال و بعد دولت تیر است در فتح محلات اوضاع شرف زمین این محکمت منبرج شده بود
 در شمشیر شمشیر از غایت شجاد در حکم دولت واحد و سرور و ملاش در کمال بیگانه راجع و غایت
 و منت خدای که امروز در پیش ریت پن لکثیر مرفوع و اسباب یکرنگ و پخته از هر جنبه جمع است و با توجهی
 نسبت بغیر صافی ضمیر کوه تیر ایچی اندوالت بد نظیر منبر و لثام لثام لقب غیب مرتبه اعتبار او را افزود
 اشعار فرس بود و خجسته حقیر شمشیر شمشیر شجاد و صحر و مراسم مصحح است تمامش یاله در از دیاد مواد
 جانبینیت ظهور یافته مار نیز از راه رضاهند تمام کعبه پوت و بر مدارج کعبه دایره و دقیقه با همای در تبار
 محمول افاد و معلوم است هر تومار بر جاده و منصفیچان مقیم این که افرا نید مار اسطوب و موجب موصوفه
 اسلوب خواهد بود تفسیر مبادی اتحاد و تمیز از دیاد است سیر بر نیز سپا در از نیز نامه موالف نهاد کمیت
 رقب و ترصد آنکه سمور در روم را منظور با و از انجبت مودت مسطر شید ارکان شجاد و انصاف شمشیر
 ملوک نیر از بوش ریت قفسر و کاکار جاع دارند و بنجام اما از از غزوات بر موصوفه شمشیر شمشیر

نامه که در جواب نامه امپراطور روس بعد از تفاهت نوب خسرو میرزا از پلر مورخ مرقوم شد
 جهاندار خدا را منت و ستایش نیت که منظم آفاق را بوافق خسروان بعد از تق مفر شسته
 ولو اثرش عباد را در فضای رفع غداش بدست حکمت برانده و بعد در دعوات حاجت بنیاس و لایحه
 در بهر شایسته بزم لرم نظام پادشاه با افسر کاه خورشید تحت آسمان خرگاه افرازنده ایت طب
 افروزنده مشکوه شوکت و شیراز شیراز کجاست امپراطور اعظم محاکم سر زسته بت مضامین عذر
 عذر موالات یک در در خسرو میرزا بعد از بهر اندوز حضور مستند التورید امپراطور کز لایحه شکست
 معاودت نمود در حضور تظلمه نسبت با و بر ذل فاده و همزبانیه در اثر شریح الشفیع مشرف و ناوی
 جانی و حکم و داد و مواظبت و سرستی تجار بود ابلاغ نمود و شهود متبرک مزبور که مدراج تاد و قوام میر
 مشرف و غیب مزید قیام بمواظبت نمود موافقت لیس بدکار آمد و مشحند ایراکه بحسب وفاق لیس بد
 معبوط لاطین آفاق تب و فوائد آن علایع عباد خداوند خلاق تذکرات میالایه و تعزیرات مصیبت را
 لیس بد خیر نامه غفلت ختامه لازم نمود و برقم این بطور بر مظهر سورت تلایف داعی آمد مرقوم رسم مصفا
 و تمضی عذر موالات نسبت به کجا و کجا دل قلم نشیمان باخت فریز کز شامه برین نعمه سیرا
 جمیع موانع موالات را بهر چه رجوع جمیع کتاب قانون چهر سیرا بهر نام
 کار کز لایحه از این طرف ما مرقوم موافقت شد
 نزدیک و در آمد با لایحه فریز کز شامه

رسیده بنامش نهاد که در مقام امین در خطه شیرینجی شیخ محمد حسن لامی جمعه دار کلاهدر مرقوم،
 جناب قدسی بقدر سرفراز شایسته و محامد و معارف فصاید و فواید و عوارف انتساب عالم
 الفروع و الاصل عالم الجوامع المنقول المعقول قروءه اما جد المجتهدین عمده فاضل المتحضر مقرر شیخ المکرم شیخ
 المسلمین شیخ الارباب الموقر شیخ محمد حسن خطه الله غفر طرازق المخرنپ جمیع فاضلات و جمیع معارف
 بوده مکشوف از خیرات آید که در کمال سربلندی و احکام شایسته و احوال شایسته و کمال سربلندی و احکام
 کرمیه و اثنای خاطر فیوضات صحبت لازم السعاده لغایت کمال سیده و در وقت کمال سربلندی و احکام
 و اهل مراسم شایسته و اثنای خاطر فیوضات صحبت لازم السعاده لغایت کمال سیده و در وقت کمال سربلندی و احکام
 دین از ارباب نضرت طراز اسلام کمال سیده و اثنای خاطر فیوضات صحبت لازم السعاده لغایت کمال سیده و در وقت کمال سربلندی و احکام
 کتاب مضمون سینه را با و مکتوب جهاد و تمام مقامات و اوقات و مستقبلین قال و در کمال سربلندی و احکام
 اثبات قیامت بر هر فرد از فرق منیر و اعلام دین و تفرقات اعانت و اتمام ضرور و هر کس معارضه از برای
 تفریق شایسته و اثنای خاطر فیوضات صحبت لازم السعاده لغایت کمال سیده و در وقت کمال سربلندی و احکام
 حکم و جاهد و انجیل الله را از خیرات و اوقات و اتمام ضرور و هر کس معارضه از برای
 و اطراف الهیه بقا و معاد و نحو شایسته و اثنای خاطر فیوضات صحبت لازم السعاده لغایت کمال سیده و در وقت کمال سربلندی و احکام
 و به احتمال عاقل و خیر از دست افسوس و جمعیت و افراد و تمام خواجگان و غلبه اوقات و اتمام ضرور و هر کس معارضه از برای
 سمات را باطل و جنات را بر خضر سیاه اعلان که در کمال سربلندی و احکام شایسته و احوال شایسته و کمال سربلندی و احکام

رسیده باینکه بنشیند بپایان اجله حاج میرزا محمد حسین امام جمعه و فوت در شرطه صفهان در ترقیم نامه
 بمزاره مصباح و جوهر سخن قریب برباب مصطفی و رباب مرصع و آداب فضایل و فواید نصاب جامع المصنف
 حال الفروع و الاکتفاء در معارف الامام مرجع اناس الایام سلطان العبد الحاج میرزا محمد حسین
 امام جمعه و جهات در شرطه صفهان لال میفید امفیض ضیاء افراشته کوه افاد و افاضت بوده بر سر
 مکشوف باد که در نیوقت عباد استوای شرایط خلقت و مرعوبت عبادت و تقریبیه یقین
 منظر عبادت از دیدار کابک کشید و در بنیاد نرم حضور آرام نظیر عادت وصول یافته چون اردو
 حلیش در تپان شبیه کوه و مهتاب کمال محسن بغایت طبع سبع همیشگی بود و نظر از
 سیمای رات ادای و راضی در جمیع مناسبت سر او را نمود و لهذا با بد آن پسر این پسر بکلیت
 و مدکر خاطر بنجاب بر قیم این سید این رسیده و این آیت شد معلوم تر و در جزئیات طبع و خلقت
 و صدق نسبت آیت غیب رات ملبوس بت بنجاب و ما را نیز در عبادت و توجیه
 ایشان بهر زوایا خوب خواهد بود و بیکجا که بجمعیت سر اذن استمرار عاید خیر باد و حکما در درستی
 صمد قانه اعلان خواهند نمود که در بنجاب آنها اثر علیهم ره بود با ایام زفاقت بدم
 رسیده باینکه که در فوت مرحوم مبرور آقا سید محمد بنجاب آقا سید محمد خف انعم مرحوم مردم
 بنجاب سیادت و معارف نایب افاد و افاضت و عوارض نصاب اصناف اعلام المصنف
 کاشف اسرار الخیال و الکرام ساله صلابت بیاد و السداد جامع الهدایه و الکرز بر التمجید میرزا محمد حسین

استبداد البلیب و الجبر الخیر الاریب آقا سید محمد لازالت اصول معاکمه متفرج لقا الله لیر و سیر
 احکامه شامله لاشاعه شعایر عثمانیه الشیعه المعصیه صباح وجوده کوه افانیه صیبا افراجه افان
 بوده برار معارف پراگشوف باد که در یوف مسیوح مع علیه اشاده که طاس و یان حمت غفور لغنی
 خسته روح سید سعید سرور از منحن بشان و طوبی لهم و حسن آب پریده و یغفر قمر عرش ابرخ
 صیفر احرار کربانیه مضیه شیده اگر چه افرحوم التبعض فطر قدس و قریح و افعه که آب بار جو
 مقصد است غایت آمال و در سلوک صراط المستقیم لافس حول قصور مدارج کمالیت و اما از
 فیوضات انفس قدس اشان طاتی کامل و مجمع البحرین فیض و فوضه ای امواج افانیه خاد و طاعت
 روم علوم و معالای الی معالای وجود و وجود علوش اغلام معدوم و بر لیمان معلوم افاد شعر
 و اما المعالای و العلوم موهبه فیض المعالای و العلوم سلام و کرام خلق که خلق کریم کریمه از اگر کلمه غلام
 زبانه خلق الله با خلق الله بودی قاعدتیش را که لایق نیست و با قریح از راه مانده شعرو کان
 مقام لکرام بیایه فلم یبق من لکرام ثم اثنی سیلاب نهج سیه و عین فیض را که کبر معطله و لا
 تعظیم و تعوی انما شسته و عیان فاضل از شرب عین بجا یقیم و تعلیم با شسته شده اعلام علوم بر علم
 و خاطر اباب علم کجانات ملاقات مخوفت اگر چه نجابت حجت بشر بر ذریع قمره منیرت
 تاثیر بر و کثیر تمجید بحاکم معلوم از عرف اگر است سی پزال خاصه پراگش و سوله و سوله
 نهج نبات و قرار است افرا حاکمات را از بر قریح اینها گویند گویند گویند گویند گویند گویند گویند

واحداً موجودات را از سرحد و لکل آیه اجل بخت یستعدمون و یستأخرون سبحان و جیزه شعر
 فلا العلم شئ ولا یجهد دافع ولا الملک لفیة ولا المال نفع الا ثواب نزلک فی زوال ال
 کرب و عظیمه عمر بر عوایل عین الکمال کجاست و سپاسه دیار سپی در خانه کت نبی خیر نجی تم خطاب
 انک تیر و انهم منین مخموم یسد و بر سر فرد جریده موجودت در طی طوار اعمار تعلیم حکم مریض
 اقبال گرفت پس سر واران بکجا چای خیزت که طعم صبر را بذاقی تیکم کوار دارند و غنیه خاطر اباد
 شرع و ان صبر تم از غرقاب مال باصل فیهو خیر الصبر نیرسند تا از خزانه انما یولد الصبر و
 بر یاب فواید لاسنا لون مایحجون الا بالصر ما کرمون ایند شعر صبرت و کان الصبر شحیر
 فحک ان الله اثنی علی الصبر نجی بک و تآب زینر مردم شایر اخلاق است در طریق صفا قدم
 اجتهاد ثابت دشته بشر اضواء علوم محیی مردم افانست انموسوم بشند و حیات را در طوطی و شروح لا
 اعلان دارند رسیده یارین در درجوب مکر خبیثه و التحقین قاشح حدیث است بر قیم مایه با الیوم
 الحمد لله علی ما حمد و سبحان مدون و اقربان عمر حمیده لیسر العالم و سبحان من الله سر احمد النجاشی
 و الله خیر ال و اشرف الابرار و بعد کث نقاب سماء لوجها بالوجه الحسن لوجه الیج الکامل الفاضل
 العالم البصیر جامع العلم العالم و المعارف اشرف المعارف العالم بالعارف و شایع الفضا و شایع الخلق
 اجمیته علامه العلمی الاعلام مظهر الفضا الهی محمد ماجد المجید سر سراج کیر مرجع الافاضی والا
 الیج الموحد الربانی لارال محمود العاقب تم انه قد وصل النیات کلم الکیرم و طهر علیها ما موفیه تم

والكثير من راع يراكم اذاب السبع بالبراعة والبلاغة وبلغ بلوغ الاداب من راعه الصدق والصدق
 قد وضح ما صحت فيه من الرعا بدراج الاملاء واما بالنسبة لبلوغ عليكم من بلوغ الاداء والاداء والاداء
 الفصل المجد لجمع العصور والعصور لاله الفصل العظيم في علم الاملاء والاملاء والعلوم على الاملاء
 الشيخ عبد الله السعد بن محمد بن الحسين واخرى له اخرى في التلخيص كما هو عليها حرر وسعدت بها كل
 من الاحوال والاقاوت وشرح ما شرح الصدر ويصفوه من مسائل بالكم بالمواضع والمواضع وضوح
 وثوقكم ونعمتكم على ما وكم والله هو الموفق المتقن وكم وما ذكرتم من غيركم على المجاورة في العبادات وكم
 بادائه الدعوات وبما على الريات على واخذنا بالغيثه ثم غثنا فذلك منكم في الاملاء
 غير بعيد وشرح على ذلك بسيد وعلومكم من اوله الدين كنتم لمصالح السنين مجتهدين ولما كانت الرولة
 القوية اولى مصالح الدين القويم فهي اجتهاد والدعاء بذكركم ان يستقيم فعلها حامية بنية الله البيضاء
 الصديق عليكم تمهيد حاه الا دعيه تحت نجاد وعلى الله لنا النصرة وكم التوفيق وهو خير ناصر وموفق ولما
 ان يظهر وجهه توجنا انكم باي القربى ونفي ما بين مرادنا بكم على البعد والعربى المعبر
 عازم بالاياب وعزيمه بذكرنا اياكم من محاسن الابواب سريتمين هذه القيمة وعلما بكم بتوارد الا
 والادكار لما ذكره انفعه الشيخ ليهما ما شهدنا بكم ويذكر ما ذكرنا في سلككم وايضا في حصرنا ما
 من غيرنا يا اياكم يكتبون ثم ان خواطر صميركم بصاير طرائف عليكم سطرون وشرق منكم بالمواظبة
 وسجدت حيرات لذكرنا العظمى وان تذكرنا واخذنا اذراك الريات وطلبوا منها بكم المنسولات

مورد اقدام و استقام در برابر غیرت ملت ظاهر کرده اند که بکنان را با غیرت آمد در هر صد
 دولت جد و جهادی داشته اند که ما را موجب خجالت گردید متعجب که در این صفت طبع در خدا
 و مشق مشکله را به وجه تکلیف مستکن شده اند در سیوف و غیرت به تکلیف ایشان معروض گشت
 از رد تعجب حسن عقاید و کمال استقامت و بر اسم دین داری و صداقت شعار اینجانب با فخر و از راه
 از جانب بنام مقدمه معذرت در مقامات و اقامات زرقه بخیر تازه در نمودن مقامی که
 از مقام ارجمند است و ان شاء الله تعالی مبدی طاعات فضیله عظمی بجز قصیده هر مصلحت و
 و در اینجا چنانچه فیضی است به ثمره الفضل و التمجید و مآثر و دیگر اصحاب بسم الله الرحمن الرحیم
 و شمس لطافت پیدا و شما گردیدند و اینجانب را در جمیع ایشان خالص نمودیم و بر حسن جهاد انتخاب
 مریستحان فرغیم معلوم است ایشان را احرار شجاعت و فیاضیت و زاید معلوم و از حقوق صدقات
 بقدر مرتبه صدق منظر خاطر و طوطی غلام پسند ایشان که قایل مجازات آن از جانب بسم الله الرحمن الرحیم
 در عظمی مبدول و بعد خواهد یافت مقاصد در اینجا است و استایب از هر طریق عیان و علانی دارند

تا در قریب اشارت علیه السلام بآیات و احادیث جمیع افاضت مستدام باد

۱۲۳۰

در یک از غزوات جهاد که فضل و کمال حضرت را بزرگوار و جناب آقا سید محمد مهدی را به سوی بزرگوار و مجتهد شریف
 در قریب بر حرم خدا پیوسته این بزرگوار این خبر و تعزیت خواجه آقا سید محمد را برادر اکبر انبیا و مرفوع شد
 سموا و هم مسموعا فی قریب آتایب و سعادت نصیب فیض و وفای سعادت و معافیت و شکر و الطام

قدوة الفضلاء الختم مرجع المعتمد المیزبده اماجد المجید الخاقا سید محمدی سید الله قلا ازرق طبعه
 و نواب محفوظ و محروس لجه مشوف رای تحقیق پس ابا که از آنجا که تمبضا ایست با برات
 و مفاد احادیث و اخبار از برات قبال القراض محض من است تمس حی قید بروما سواه را در معرض فنا
 از اشغال و ارتکال لابد و ناگزیر است در این اوقات تشریفا قصایا مقدر و تقدیرات پروردگار و اور
 غریق سجا رحمت خداوند غفور سید سعید میرور اقا سید محمد را تغذیه الله بفرانه و اسکنه بحجوة خیر
 مدت معجوتیت متصرفان موعود هر مقتضای تمبضای تدری نفس با بی ارض موت در در خطه فزون
 از دار فانی غریت سربل جواد و الله نمود نفس قدسی اسرارین از اندامی اجمعی الی رکت طینان کاس
 صمد زنده داعی تحلیلات و موایین راقین نجی ساست و ملالت کشد تا حتی از قصبه ضمیمه
 ذلت بنیمار از یاده ملال و کدورت عهد و نهایت تاسف متفرون خاطر حشر مل آمد اگر چه نجایا
 و قبح این واقعه بس ناگوار و از هر کس بسوگوار رواند و نه زیاد و سزاوار شد و کین از آنجا که از مد
 مشوبات صبر کیکاکه و تالیفات و اخبار از نه بنیم جبر و ثواب معلوم را سعاد و سعاد
 ناز به صیبت از لال صطبا سکن پذیر و بنمید جهاد و در طلب مغفرت بر آن غریق بحر رحمت
 بنشیند خاطر خطیر خو اسند بجز از وقوع قصیه مزبور بر عایت ابراهیم در هر یک از محاکم محرو
 عموم اقامی و ادای نجوی سلیقه مراسم تعزیت سهرشته نعل مخوف جنت با مینی رت
 شایسته تملیقات شرفات عیال شریفها اشرف شرافت التیجات التیجات و بصورتها

خواهد بود و کا به در زیر ماذم متحق بنام مقصود ترشیر مقصد کس پیش و همه متوجع بسو اعمال
 خویش اگر اینجا ضامن و کفایت اب موعود دیگر و تجربه نیز شرح انکاشه بهر شرفی ختم داشته
 اسال دارند و ضامن اجر این عفو در قیامت شد اگر برای عفو ثواب است و ترتیب نیاید و کثرتش از جرم
 هفتصد نفر از بندگان خدا موجب عفو جرایم یک بند ضعیف نکرد و حسنات اعمال خود را بدین اراغ
 و رشک برانند تا نماند همان وثیقه را در پیشگاه حشر و عذاب نماند اکنون از عهدت ایشان بجزیم اگر
 اینجا بدین معاده ارضی شدند و ضامن را فرستاد تا نماند در میان خط امان و سیم و الا فلا
 و این ضمانت را چندان در زندان متون تفسیر حکایت در الکفایت و کفایت شحوت
 کفایت کافری خود پرت بود و ضمانت در الکفایت از عذاب جیم تر به بنیم حجت پوی نه اینجا که علم
 علی احمد است شهادت علی است از در الکفایت می دانیم و نه که خدا را بکفایت پرستیدیم
 در جرم فرون از کفایتیم با هر جرم که می شمت خدا را که خدا پرستیم خدا را بکفایت پرستید
 و خود را به ضعیف و نه سرگاه با همه ذل بند که از غصیان دشمن خود بر سر خود سر بر بود و بکفر
 ضمانت عفو ضامن لوانا از جرم ما در میان و بندگان سعاد ما را اینجا ب توقع در زیر
 بر جرم جمعی از مسلمانی که تقدیر اسلام عفو آورده و با بسو ذیان لغوا و جهاد کفایتیم حجت
 دستور را که در این عفو و نصرت اسلام هم اینجا است و ممول از اینجا چنان در زیر
 چهار و پنج در میان کفایتیم لغو و ز اسلام است در میان تپان و حیات سیم آقا

که بنسبت مدخلت انوار ظلام مقام دعای غلبه و نصر سلام آید و ناغنا غانده وقت خود را
 دعای فرزند کثر سهام نماید در انشاء الله المعرفه ضلالت شعا بقید کفر فارسی و در آید و بسکه از
 کمال خبر خواهر از احوال اهل آن حوالا آگاهی داده بود و مدو سی دهمه رعایای آن بلاد را بعت فرمود
 زانی تیب و سایر سبب اغلب اوقات مصدع بنی مبدع تحقیق حال معلوم از معدت قضا که در
 کجاست قم چهار سرق حلق و غلبت است بجا نزدیک است اعلام نماید و منظر بنی که امیر کمال
 حوالا است تا اگر متوجه تر از پیشتر بداند که باریک و ملاذ آن پر دهمه بنی که از پدر عدل
 پادشاهی بنیض شرف خور و اعمال عمال و احوال ملو فیل کمال فرایم و تمام کام و ذوق صحبت
 همه روزه منظر صحت و سلامت و رجوع تمام بیم یکنه که بجا بنیض و الحیدر حیدر بنیض و
 است هر از شصت میرزا و اولاد و بر معدت مدرک بنیض و ادوا هراده بود و سمت تحریر کفایت
 همواره شگوه افادت و افادت از صبا ح مجو لغات جناب القاب و سی تب مصطفی ایاب
 انت قضای و فوهد نصابت حقایق و معارف اداب معتد الانام مرجع الاسلام منقح الدت
 و المجتهد و الفضلاء قواما لثیغه الشریفه البیض ح حیدر بنیض و سله و لا میرزا و فرزند
 از معارف سپر اباد که قبلا بنیض جمع از رعایا و احوال ملایر و تو لیرکان بدو بر معدت هر از شصت
 از لطاول و تعدی کارگران فرزند منو و مار شین بنیض و شاکر افروز و در معرض لاقه تن ایوم طبع برادر
 صلت ابد بنیض و نذر بنیض که مار موخرت مبدع شینی ارفقای قواعد شریعت ح حیدر بنیض و طر بنیض

قوانین جهان را بر طبق همانا و امانت حجرت تحقیق متعین و تصدیق و تکذیب اعتبار
 بدینجاست که این است این شریف و ناصب اعلام هم منصف میباشند منصفین هم
 و آنجا که در معانی اظهار عذرت و امر اطوار را بر توکید امارت و اندیاز را بر عایشه و روط و جودی
 چند نفرند میرزا صالح با حواله عایا و برای دیده و شیعه مبطو بر شروط و قیود و معهود و تعهد و تقصیر و غیره
 و فرزندان را در نفس و دیگر فرزندان و این دیوان ابد ارکان با دای شمس اصطلاح و شوق
 مرقوم را بخطوط و آنرا شرح و تفسیر و تدوین بدینان بدین خیم خلاصه شروط و حجاب آنکه از بدنه
 نوشانی محبت و با بر با فرزند مغربه تسو جات و ولایات مزبوره را که از قرائض عایا سال ۱۲۸۰
 بوده و زیاده از حد است و از آن اطلاق نمود و همین بسع از آن سر قاهره برقرار
 ملای و تویسرکان توزیع و تقسیم نموده است از این قدر خایه مبارکه بسیارند که گنجشکان فرزندی از
 داد و ستد نموده موافق قبوض و برات باریافت نمایند و نیز از نقد و حشمت بیاید و مطالبه کرد و باقی
 بهین بسع ختم نمایند و اموالک خالصه و از بابا که فرزندش را به فرزندانش متعلق از غنیمت
 مال دیوانه و فرسود برآمده از بابت مقطعه محو شد و پنجمین فقره بجهت نردی ایشان جزو
 مقطعه مزبور بجهت بر عت سر شکر کنند و از خالصه دیوانه برای شمس معمره مطالبه نمود و شمس
 مختص غنیمت دانند و بجا را جاره ندانند و تولات مستمر بماند که در دیوان اعظم در وجه هر کس برقرار است
 موافق ثبت و فرخایه مبارکه عاید شده در قرائت و تصرف نماید و عمل که در سنوات به بقعه از مال شریف

خبر بطریق رضا و اجرت موقوف دارند از طایفه زندیه هر کس در پنج شجره ایالت ولایت بتوطن نشانی
 بنشیند و آب و یک در آن ولایت داشته باشد اخراج نموده بیک روز در باره شخصی که برای نظم بدو
 مدارا شده شکایت اظهار نموده متعرض گردیده پس حقه مواخذ بهایب و زند بکلیه نهایت عتاب از آنها
 منظور و تذکرک تعذبات سابق که بر آنها رفته بود هر گونه بخت و تراعی که بر ایشان باشد موقوف
 داشته نمیشود نیز از وضع بخت محض ترشند کوچ و سیل احداث از طایفه و غیره لغت و تکلیف دولت آباد
 دکان صیباخی در برابر آب حشیران با مالک بوده و خانیهای سردین و فوسل از قلم
 حاکم مخصوص داشته بهر جا و بهر حال که خواهند نزول نمایند و با رعایت این شرایط در مسموم و مملو
 تر و موجب خطبنا آید اگر و منزه از جهان آرای پادشاهی تخمین و بخت بخیر و در حقیقت
 و دعای ملت روز افزون نهایت تمام لازم شمارند و بحکم در بیف مصدر نظم و مصالح ملت باید از هر
 مصادر و موارد و در جهاندار امیر قیادت در این دولت العالیه حرب امر و نهاد متعهد از هر دو
 که مبنی بر برار و یقین و تمهید و هر کس را معین و ثبوت مضبوط و نوشته باید
 و بدیوان نماید بسیار در اینجا بصلای طریقه تهیه آنکه قبضه مراسم و دایره خط و غیره
 بنحی که منظور داشته اند متعهد باشند و ولایت مبرز که مقرر است بموجب شرایط مرقوم به شوالی
 واقع شود و در صورت ظهور لازمه های ملت قاهره اعلان دارند بطریق حکم عزل فوری مقرر
 و امضا و رفع امانت و اینها و برای که و دایع برقرار گشته باشد و همین سیمه است

شروط و نیت در تمیید سباب دعا مزید جهتا و لازم شمارند با تا ایام افادت و افادت مستدام
 رسیله به فیض به حضار خباب سلطان العلماء حاج میر حسن لام جمعه و حجت مصفا مرقد

همواره به جموع عجب تعبد القاب سادت و عادت لصاب فضا و وفود است تحقیق
 و معارف آیات علامه العلماء الطام مفران دت انهم جامع المقبول و المنقول و الفروع و الاصول

مقدم معاشر المصلین کفایت ساج و التعمیر حاج میر محمد حسن لام جمعه و حجت و اساطیر معنان لارال منقید

مفیض از پانچم افقت به کثوف را حتی تا آباء و خیر در غریب تا بنسکام نهضت موبک نصرت

مطابق انجاس سب دت باب حضور داشتند و فیوضات انفس قدسی ایشان بدرقه موب

نصرت معنان آمد بدین منیت نصرت دت اربکمال خوبه و شوکر کشت و از روان نهضت تا نایان

بوف غنائت و آه بخت در فیروز و خور قی بر رسید و جبهه محمد رفیع حضور خجاستیم در نهضت

بنابر مرتب مزبور و اطالت اوقات صحبت حضور حضرت ن مناسب نموده در نیوقت که عجا فیه ساج

غرف و عادی سمره و نیت و نیت کت شهابه خلاص عقیدت لکاهه شیخ الامراء النظم مفریکان محمد حسن

باظر سرکار عالم مدار را بجهت شیت نفیص حمام ما مشورتیم نیز بهای رسید مقرر و تمیزیم با ف و تمیز خاطر

نقشه کلک لکھنؤ نمیکرد که خجاست بعد از تمام دعا کئی چاه سیم و مضایق تقدیر حایر در اب و خرم

در روز عید فطر از آنجا حرکت و چنان روزانه کرد که در هفتم شتم شهر رال و در روز سلام و بهر اندر و خرم

کر دیده بهر حصول و نیت نهضت مرکب نصرت آیات معاد و نیت و حکما کان جاد مرم دعا کله

در جمیع افراد ذلت نپذیرد و از دعا فراموش نماند با تو ایام افاضت فرجام

رسیده بدین رسا اعلام و لیکن فواید کمالیست که در این بعضی از فضلا حکمتی است که بیان شده

بر اساس سرفراز پسر ایامی غلام و فضلا شریع لازم حکمتی است که بیان لازمت معارف هم نموده
پس الانام مرفوع و مکوف باد که چون بقضا رفت کامل و لازم معدلت شاعریه منظر در تفریق و تفرقا
سلطنت امور است در منظم حکمت و ترفیه احوال عیبت را حاد و با حواجین فحواج مع حاکم کائنات و فاعل
مس و بی هم در توفیق فرزند از سر حد میرزا ایدیه با قبال و آمده و حمد و دظلالا بد عالم

اندک نمیست و آثار قیامت مکار را از ضعیفه احوال شایسته نمود و کمال استقامت او در پس ملام
رعایا و برایا و مدارج تشریح و توضیح در رضا جوئی حق و نیکوای حق معلوم از معدلت از افشا و اورا
منصب جدید نیابت سلطنت و ولایت جدید است که احاطه منزه و اشرف القاب و مناقب است دیدیم
کمیل لایزال الاطاف و تمیما لیدر الاف پنجاه مرتبه مخصوصه والد مبرور و غفران الله علیه و رضوان
ما محمد بن یدیه بود که کان با و بار که ایم و الظاهر میزد تربت در تربت سباب استقرار و استقلال او
کما شیم ابتدا خاطر خواهان بریا و صاحب شرح و تقوی علان این عظیمه که نسبت به غیر میرزا
مبذول افاده از لازم نمود این رسیده و فی سبب جمع نکات آن محکم است و ترقیم یافت تحقیق
سخاوص اعلام و ستم مردم را بشمار احم شهر بر قرن طینان تمام دارند و در کلام دعا افزاید ایام فصاحت
فرجام ستم باد بر طایفه و در محبت حق و فی الله و الحمد لله و التمجید لله و التمجید لله و التمجید لله و التمجید لله

بموارد بحر حقایق خاطر فیض ذخایر جناب معصی القاب حماد آید مصطفوی آب مرصع مشرب
 زبده انوار لیسایه و الماده مصدر فیه الافاضه والافاده منبیین آیات الشریعه الشریفه مقرر
 احکام الملک المنیفه محبدا مجد الفضلاء والمجید متقد معاشرا الاسلام والمسلمین آقا میر محمد محمد لاجوردی
 دار خلافت ابهره لارال جامع العالم المعارف العارف وجمع الجوامع العارف بالمعارف مطهر در در
 افادت و افاضت بوده بر حقایق اراکوف باد که خسته مکتوب کرم و سیکونیه مکتوب کرم
 در کفر شود و فی شرح حد و قایل خیر خوانی و شرح حقایق اکامی اند فصول جامع فیه مصداق
 و مصنفات و شروح کافیه شمس کاشف شروح موافق و موالات کلمه احسن و ان انجاء در کتب
 جانب سمات بجهت ابدایات از فحای عبات پیغمبر طهر و نهایت ستماشان در
 کنایت بر بیدار قمرین موبک نصرت همراه از فرائد مکتوبه با هر معنی برابر معارف اقصا معلوم
 که انجاء را از جمله خیر خوانی است خصوصاً صید و اراذیه این ثروت ابدان را امتیاز و
 و ما اینتر مدخل جانب انجاء از مدارج جهات تجرید و مشاهد و غیب و حضور یک کاه و در شرح
 از نظر فایده علمی و فرائد شناسی شد اگر در درال ریه طلوع تراخی واقع شده و بواسطه اتصال
 قطع معابر و وقت و قوف در موقف و منازل بوده در ثوب اظهار اوراق خاطر و اعلان
 میسر نیست سرای بر قیم این مایون ریه محبت است لزوم تمام الفات افاد معلوم در توضیح
 موالای خان غلبه یافت در طریق حکایت جادو سحر و تفسیر در مسجد کرب و استماع صاحب داد

و صلاح و اوان آفات جمعه و بجات تمهید بدردی و تقدیم فرایض شایسته اقدام خواهند نمود
و مرقب ترغیب و تحریص نمود ائمه انصاری در دعا گوشت خواهند بود شرح احوال را با کتاب
ادراک صحبت فایض البرکات با مقاصد الفایده اعلان دارند باینکه ایام فائز و افادت استبداد
فرمان دارا در آن ساله طهران با اسم نواب مستطین نیرا و الالب غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
خمس عمده منظم حرام علیه سلطت و زبده لوازیم نظام قضا فرجام ملت نظم در دارا هر دیار و نقد فراید
فرمان دارا هر یک از امصار در سکا کفایت مکان از نه تمام و نه تمام تمام کفایت حکم
احتمال است و نوب هایدن ما را که در آن ساله جهان غلظت بعد سلف به خلاف از سلف کرام
صمد و بنیر و یازد اقبال در استقلال جهات محکمت دار استقراری کفایت عجزت نیز حرم
الشعاع عام و لهذا تجشایم جهان و دستور قواعد ملک آرا و علا خط ابیات صیانت
و رعایت غایت رعایت و ضمانت در اطراف و کن فحما ملک و اقطع و صفا ملک از بلاد
قریب و بعید و جمال نید و جدید و شهر مشهور و مشهور و حدود و ثغور نزدیک و دور و محکمات
و حصرات بفتح حرم هر ازین را بنیسی امر هر مرزی را با میر باز گذارند و در هر محکمه حاکم است و هر
والا و الا ان محاشه ایم و از حاکمه معظمه هر که بنید بسط و ویت و شهرت شهرت مشایخ
و لولزم الشعاع در نظام آن لازم نموده از درای آسان خدش یکرا اید آرا آن نامزد فرمود
و بطرف شمس این خط بخار که کفایت از هر طریقی نامزد داریم و در آن ساله طهران در آن ساله

پنروال و مطوف و فوج بنود قبل و مرکز دایره ملت و قطب معدل معدلت و بیت الشرف
خاتاب کتاب جلالت و عین الشمس بر حجت سپهر لبط سوط بسبب نزول مرکب اشراق
منزل بنزله سپهر چهارم و نسبت با سایر بلاد چون مردم عین در عین مردم تبخیر و تحلیف مرید
از جمله ملا و مفسرین مزید تخصصی است و در حسن بنا و بنای عملیات خجسته و در جوار جلالت
خجسته خواص حومه انحراف حرمت به احترام حریم حرمت نشستن مطاف شهبازان اطراف
و حواریان ملک لبط با خدای کفایت کرامت کشف کاف و ملوک اکثاف مخزن محروم
اسرار خلافت و مکن مکنات سیر اسطر و تقاب این بابا شطام امور تحت سعادت
نصاب اسم حیات مکرر در الوعالت تمهید مصالح آن خطه خلد اندک منعم نصیحت علم
شهبازان بدین جهت حاشا هرگز در هر سره و جوهر چشم تبره پر تو خورشید خلافت
و قال خجسته فرزند سمنه پهل خجسته را که در محراب حیات مکرر در سوره استبج صفات
طبع بایون و مستطرف طراف خلاق میمون است و در شرافت و معدل و لبط الازراف
مقبض قیاب اسطر طراف الفیه مشکوه ملت زرد افزون مصباح عدالت نصیحت
و ابواب شکت ابد مقرون از مفتوح محاکک نهال قبالت در جوهر جنانا تبریت یغمان توبه
نمایافته و در خجسته کلشن فرمانروایان از فرمانبرداری بالاشیده در غم احوالش غیر ضرورت
شاهد شهاب مشهور و نیفاوده و از شمع شواهد اطوارش بر شارب شریعت جبر تو انصاف نفاقه

تارک مخاضش از افراشتا آسمان فرسا و بازوی لبش تمیمه صفا و دانش زودت در
 شایه راه ضابطه موله و نس و شش سبک خان بجه و در طبعه زن متبک جهان را بسجوا کمال
 ذکا کوی لقب از هر که بجه از جمله فرزندان عظام به نام موبک منصور رب عباد فرشته و فرزند
 مویست خدمت حضور خود از یاد منظور نظر شاهانه داشته و او در رم عزت و بر نفقت ضمیمه کمال
 و بار در مراسم میرزا به شش تمام از ثروت و تمام صدر و معروض ای جهان را بدارای محکم و سرور و رفاه
 در بد و معامله بدین است و حشبه دلیر و مایل به ضبط و ربط و نظم و نسق با راجعه در قتل در فرزند میرزا
 منقوض و محو شد و قبض و بطن و کشت و حیات متعلقه را که کران او بار که بیستم ناز و روی کمال
 و تمام در شمار ولایت و شرف و عزت و شرف منافع اموال و اتصال و ارتباط پر و ال به تفر
 و اتصال اقدام و بطن کفایت کفایا دی جانی و لف بمسط خدیف از خواص و عوام نماید
 فان صاحبش را سر و دست و اعضاء و جرم هم میرزا ده جیسین میرزا خفش ازاده مغرور و میرزا
 از آنکه که شجر طبعه این است علیه اصل استوار در معرست خود و بقا ثابت و پدیدار و سرور و صمیم
 خلاف بخلاف و ظریف و کمال قطع و حاکم و کت و اقدار آمده اگر خضی از احتمال بر بزرگتر و صمد
 شایسته اثر و شاد و دل برادران سر بر کشد شعر غصون بایض کمال و قدیم و قدیم و قدیم
 نور و چنانچه کوکبی را در تصاند مارج حلال از غیر الکمالی و اول زوال و در زوال و زوال و زوال و زوال
 اتصال طالع و لامع آید شعر نجوم است و کمال غایب و کتب بدی کوکب و کتب و کتب و کتب و کتب

[illegible]

عالچایان غرت و شهابت سمران ولایت و حکام و سرحد داران و روسا و رئیس خندان ولایات
 و سرحدات مزبور و سرکردگان و سلاطین و این عساکر مأموره فرزند منیر المیرزا صاحب
 کتخسیران بالافراد و الاطفال دهنه و جگر سر خدمت از تنال او امر و نواهی شریف و کرامت
 و از مقررات و حکام او پس حجتی نمود و زنده و عدول از مدلول حکم جامع را موجب بار خوات
 عظیم دانند المصرد و برنج وزارت و نهاد و این دولت معتمدان اسرار خلافت متصرفان حکام
 امانت و کتاب فقر دانست شرح فرمان مبارک را در دفتر خود ثبت و از پرتاب محروس و
 فرمان لان نامه امیر الامر العظام در عهد شمس تجرید بهر ^{۱۲۲} لان خان و الا که توان مضامین سابق
 خسر زبده اتانید مالک الملک لایزال مشورین فیهم در دست پهلوانان میسر و امانت است و
 عهد جدید عهد مادر قرار و استقرار هم با و تیار تا نید همستان هو اخوان این دولت پیکر از
 عوارض زبده در ضمان پروردگار گفتم اند و در نشان حمایت نامه از تابش افق نوزل سایه
 ظن و کتبت بدنه بندگان استمان خلافت را از خفت انداخته و پیکران این فیض خست
 از محمد و از قس بر خطر خد زبردستان و مکه قضا را با دست پروردگان در قضا بطاعت
 و در قبض و بط مقاصد اصدان خدمت قدر قضا پیکران پیکاه قدر قدرت و بر تامل
 این سده که در نیشال را انیم از طرق صرر زوال دهنه اند و نیکو مال میانان ^{۱۲۳} از
 خسران نکال بهر قدر تیار بجای بخت بلند بر دهن این دولت بدین وجه مقصود است و در پیش

کمال حق تعالی شایسته هر آمد. و با ظهور حسن ارادت کمال اعتقاد خاطر هر مظاہر در جبهه ان
 کاروان فرستادش از جمله کمان پشی گرفته و در مضار اطا چاکر راضی غمیش بر قبطه او
 بقلب حبه دلا و لایزالیش و الاشرار الاشرار لوث خلاف سپکا نیالوده و تابوده از هر کردار
 با طاعت برات برتش در دست بجه زبان ارادش کا و پکا در ذکر مناقبش از نور افروز
 پادشاه برات و بادای شکر ایدای شمش خدای متعالی در بین سامع جمع میخانه و استیج
 پر در رشته حیات را چهلستین سنج ما پوند معا هدت داده و در عهد سپا خد متعالی در دست
 این ملت در ارادت نهاده و ولایت کردتان حمده سرحدات محاکم ایران و اما ای کجا
 جمعه محاکم ای کجا ابد توانند مظاہر عرضش همه عیش اسود صرمت و سکاف کنگار کنم
 شیران شجاعت شجاعت بجای حصر بن را از طرق و طرقات حسین است و حسن از فرشت در دست
 حمد و تلال جلیب ن را از نزول نوزل قلمه خدا فرین حجت صحییش از خرمی با مغزار ارم را در دست
 در مزد و فضا بنشیند در صف ارکشان و فرشتان دهد اما لا انت زبنت انیر ضعیف و کبریه می
 اینهمه این در تلبظ بنظر بدبخت و سمت شهادت موصوفه و مردم ناک طرب انیر می دون
 تمام غلام و کنیز اینجاست به حضرت که در مینرند با بصفت و صفات معروف و مستفاد
 بسکانه را بنجر نرند و کا طبرج با طش طوکان قانون بزم در دست استمان خلدت
 کیدل و خلاف و با خلاف اندیشا است ابد اتفاق با اتفاق آمده مصافقش بکرتان جبهه
 بر نشان

روز و شب زمین فرست و بستند عای هم ملت ابد توانان دست ایشان در صفا آسمان کرا
این بفرست ملت قویم را از بندگان قدیم و نوب بفرست ملت را منظر نظر حرم کیم رعایت کفایت
بلاحظه قدر خدایت بعین تیر ملحوظ و منظور و اعانت قطان شکست تمهید برت غایت ارادت
غزوم تمهید دستر و ولایت مزبور بفرست ملت این را از حاکم محروم کرا اقدس پادشاه منظر و
ایرالا مرشایه بفرست ملت این را از حاکم نوب بفرست ملت این را از حاکم نوب بفرست ملت
حاکم ولایت این را از حاکم نوب بفرست ملت این را از حاکم نوب بفرست ملت این را از حاکم نوب
مزبور مرشایه منقوض و محترم موده بفرست ملت این را از حاکم نوب بفرست ملت این را از حاکم نوب
قدر نهاد خط انش از خط سراج و تحال در دست داده در نه بفرست ملت این را از حاکم نوب
حکم ملک بقی و تعیر از مرسل قدر مطبق این بفرست ملت این را از حاکم نوب بفرست ملت این را از حاکم نوب
مثالیه تم تجدد میاید که تا اقباب این ملت روز افزون فروزنده قطار حاکم نوب
ادرا مطح شعاعات بل پایان دریم و دام مصباح این بفرست ملت این را از حاکم نوب
پرتو الازر توجه پسران و پسران را از حاکم نوب بفرست ملت این را از حاکم نوب
وقت تعرض متضرعین را از حاکم نوب بفرست ملت این را از حاکم نوب
و شاه و شایست و شات را بر طره شایست و شات را بر طره شایست و شات را بر طره
کرتان لود و شایست و شات را بر طره شایست و شات را بر طره شایست و شات را بر طره

دولت علیه مستقر مقرر گشته مفتاح ابواب مغر و مصایح شکوه فیروزی و فردر درج در کتب شیری
 دراری برج شوکت و شیر رسو سماء و دت و اقبال اسود و پهلوت و اجمال کواکب آسمان خدمت
 و اقدار خجسته فرزندان مسعود مادر نهادن مال قصه مال را در باره و الاثر الیه و اولاد مال بد لازم دادند
 و سبب تفرارش را در حیات مقرر با داد امت تقریر بمال افزاید و در عهد ششصد و شصت و شصت
 فرمان بخشش شاهزادگان منسوب میرزا و کیومرث میرزا که در مجرد بودند و هر
 سعید آسمان سعادت و اقبال خجسته فرزندان فرخنده اشرف سراج خال منوچهر میرزا و کیومرث میرزا و خواجه
 ایادی و عطای شاهانه را در شجره بار صدقه اقبال دانسته بداند مدلت میدتا فرزندان از چهره
 اعمامت ذات باریک بدت عریضه کفاری کشف القناعی نموده و بعضی احوال خود را در احوال
 قرین اطلاع یافته تهر بزم کنگه دان را با لمره متروک دهنه و لوح قواعد دقیقه یا لریک با بطایق احوال که در
 مشق محاکبت را با آسان شده و از تصدیق این مراد و تخیل نشسته اند و نه از قدرت که در
 باب تعارفان فراموش افاده و در کتب تعلیم فطانت ایجاد آسان از یاد و در تیریت
 اسوده خاطرند و در تخیل سولات از حضرت خلافت کامر و قاصد مرام را قی که در باره فرزندان
 مبذول آید و فیض فاعطای صادر و تفریق شود از این پس تعلیمات تهر را به حسن تدلک ندید و کجا کاه
 بدست عریضه کفاری ابواب توجه را بر در بر احوال خود را بکشتیند و سولات را عرض نموده معون آنها دادند
 صحت فاعطای به جز از ولایات سکنام نصرت موبک نصرت لایب بخت عریضه کفاری که صادر شده

چرخ با قبضه صمدی بربرایت غرایم شهید را بریاح آسانو بجز تیز زارت و طایران فکند
 پرواز متحرک و اندام سنگ درای نهفت نوا ساز و نغمه طراز کوس حبل و نار و در و تلک در کنگ
 رعد صف کشم خروش تبار و سیف صافه باراکا خرم نزار اهر خضوم خدلان یروش
 سحر روان ریح را در جو پار روان بخوبان هوای سحر کشی بر سر و شجر حیرت و مکافات راموسم
 شکفتن شکوفه شمشیر و خنجر تپان خندان سهام غارتین زاده هوا شمر نشا رانگار بر زارت
 و طیور رواج کینه خوان در دام خطر ابله سم کا نذران تیر انداز کعبه شیشه سیار اول انکس کنه محمی
 به سنگ آمده و با مجریان طریق مردان را ازین پیش آتش و درنگ مرث حصار و سنگ کجای
 آتش محرم جبهه شمشیرهای آتش کوهرت و درازای حی و ثعلب بس نه تلافی جبرک و اسیر
 کا نه است در صف دران نفیاد دل صف کارزار از صد رفته بار کنند و مبارزان برزوبان زار و شل
 رزم بر فرازین نشیند ابا بغیرت و صبح حیات خود قصور قاعد و تقصیر اکر پاره متروک دشته
 و در عراض غریب و اقدام قبایب کم کوشش تمام بریزم قبحه سپهر فرور فام افروخته اند
 سرکش جیاد صرصر نه درایم باز بدستچم مرسته و از نال قوایم قمر عقربان بر جاسه زمین کام
 نقش لال بسته و بچشم سینه مر جلال نه زمان کایش لال زور مبارزت کات لال است
 نه وقت مباشرت حسن جلال در زورسلان مرکب جهالت از کشتا بطلک کبر نهفت در او یات نصر
 التوا بصوب فرت چرم کش خواهد بود که منظر زده مالک نزدیک و صرصر و فرائین قضا آنا بر باختر الن

سپاه شرف اصداریافته باید آنرا کچه نیرتاجی افواج و دتبات ابو اجمعی خوارا بدارکات لازمیته
 و در موعده مرقوم حاضر رکاب نصرت سپه را دارد تحریرا ۲۲۵ شهر فلان
 فندان خان علی پسر اقلی خان حاکم شهر و ملک التبت ۲۲۵ شهر
 پنجم از آن روز به جمعی رتبه تقدیر اکل خلافت و تاجدار را که هر ذت نه میسر نیست به افزود
 و پایه اورنگ ملت و فیروز نعت به پادشاهی اندکس پادشاهی افشار بر فرزند ملک فیروزه رنگ بود
 الماس کون حمام آفتاب را که هر جمعی که قرین آمد و خاتم شیا را از آیت توت الماس شمشیر
 نصیر حق نمین دره در بهار این مدعا در مخزن خاطر در عطا مخزون و آینه به لولالادکان ضمیمه به
 کمون افتاده که از بندکان عقیدت کفین هر آنکه طلا خلاص حسن ضلالتش در بونه امتحان تا فیه و کبریا
 بجواب هر شین خدات شایسته زبیر صریح یافته بهر چه بد آمل دورا به شایسته اوقات خیری
 لعل سنج رود به نجیم و حلیه احاطه ای بجهت عطا پادشاهی قوت صفای در دست بهار افرازم
 و از آنجا که بنیامین مال زلال صبر احوال علی به فریض حکما به غرت و سعادت سراج خلاص و
 اکا که مقرب نصرت ائمه میرا تعلق بهر شایسته و ملک التبت در از بد و ظهور ایم دوله جاوید کوهر اراده
 زرد خروصیت در صدف خاطر پرورده و بدایر غواص غنای بحر الا لا صرف تربت پادشاهی که هر منتهی
 آورد به سوار که هر شکردی را که سوار سعادت ابدی تواند بود ز سپاس نعت شایسته و طلا
 بند که را که و طه عده مفاخرت بهر شایسته و شایع صد صدق و شایسته لاجرم و اما شایسته لاجل اعطان

اشفاق شامانه راشیان و جبارحت اما لش پرتو مهر مراحم خدیوانه بسک بسک بدشان
 آمده مراسم سیکو خدمتیش در مدارج قبول درجه انما یقعد الله فی المقین باقیه و حسن عیون
 استخوان شرف تحسین در زنده التبه یوتی شیخ ریت و لید مشور منافع شریع باجم خط
 خاند محموم و طوابع قبش را بر قلم نیر لقب معال توام مرقوم فرمودیم تا در شب افروز این
 برای فخره منافع ابدی در کجینه افق ضبط و زردی کمال مهد و در با عطف نجات نیری
 در تقدیم طاعت مرجعه کمر استام بر میان بند و جو حسن خدمت را پیش کش جوهر کرم
 ظهور زد کتاب دفتر خانه مبارکه جواهر مرقومات را در محفل حراد ضبط و در عهد ^{۱۱۲۵} سید
 حسن خان نیابت صدرات در ^{۱۱۲۵} صفه نایبم لیاقت حریز از محفل حضرت و خلافت چاه حریز ^{۱۱۲۵} علیه
 خیمه زر زاده در توسع و قیام خلاف با حکم محکم قاضی محکم قضای سید خیر و دو بقا امد و جل
 هیولن اقرس صدر صفه سبط را بقدر ایستحقاق نیت افرا با شایسته شرایع سپدار می و احکم
 احکم می کنز دهرمت و الا نمت شیراز مقتضی آمد هر یک در لکان صراط المستقیم صد را
 هر بار شایسته و در عاقل در در شرح خصوص نیت بایان عدلین قلب و ن آقا شید
 لرادت نموده و اسیر ای صد و محبت طزاری را بخت صفای طریک مسک جهاد پموده شد
 اورا بشمول شفاق پنهان اشراق بر مثال و اقران رتبه برتر نسیه ایم و در محفل شایسته
 برانکاه و انداد شرف صدرات لرادت دایم

فان تولیت منه مطهره محترمه معصومه ویر بقاء و مرزاد دارالایان قم مایم میرزا از خلف مرحوم میرزا سید محمد
 لاری از ذریه توفیق تولیت و بقاء و مصافح محاکم اقطار و قطاع بمقتضای دلیان شهابیه
 وجهان از طاول طورق جهان در دارالایان حضرت خلافت بت امان تبه مارا باشت
 سنت و میرحسین عظیم روضات الله دیر و عظیم بقاء طبع طبعین طبعین منظر نظری منظر منظر
 ضمیر مرتضی قزین افاده و از جمله بقاء تفرکات و روضات مطهرات بقعه بقاء آسا و مرقده
 معصومه کرمه بقعه ضریحه رسول و صاحب رزایای عزرائیل قبول عمد خوانین حرم حرمت
 و ربوبه بانوان حرم حضرت طهارت لایقه معصومه کرمه کاندز برکرام شهر کس کزید بندک او کرم
 انگو بوصف مرقده او بقرعه کفشت این بارگاه فاطمه باغش عظیم است نه مریم و نه آسمه خاتم و راز
 در قدس از کسبه افزون زمیر است حجتی ملکات و عیسی فاطمه بنت موسی علیه و علیها سلام
 و الشهاد و دیگر مراد و مضایح اما مراد کان عظام و فضلاء عالم است که در دارالایان
 تشریف و وقوع دارد و در اوقات نیز رسید محترمه بقاء و مرزاد حرمت ایزد پرست و
 استعداد و شایسته عالمی سیادت و سعادت سر راه شجاعت و تپ و الاقام میرزا
 ولد مرحوم مرزاد بر بنگا خاطر خوشید ظهور ظاهر آمد از استبدای بدست نهی حجت
 تولیت بقعه سیرافه معصومه معظمه ویر بقاء و مرزاد و مقابر فضلاء مدفونین بلده و بولکات
 مرزاد بر آریه مغفوض و مبروح دایم بدین حدیث عبادت پایه مفاخره در راه اقامه و اکابر اقامت باید

از روی کمال اهتمام بفرزاد خدمت بفرز قیام و در طی آن تکیه دعای بجه دولت ابد است
 فرمان طبابت خاصه هزاره حاضرین را در عهد شمس خیر از ویندن و پسر بیکر کس لا باجم خیر را
 چشم از از نور در تابد خداوند بصیر نصیر انیر می این مدت نصیر و تقدیر حکم بشبه و نصیر معدل
 انزبه نفس و افاق از تقریر انیر شرکت جاوید مصیر آمده بقیع مواد منزه فی و از طبیعت همان چنان درای
 ملبوط و شرح زمره مصالح محکمت از قانون عدالت ماشهو مطبوعات ما را استعداد منظم مملکتی
 لوازم شوکر در دروغ الثقات ضمیمه و ثبت توجه خاطر خیر کرده که از صحای طبابت و ذکا و از باب حد
 و دایره آنکه نسخه کمال را در دفتر مقرون صحیح و دستور المله درج حد ششون صد صدتاید بر این
 مزاج خاطر شش خاطر الثقات حکایم و تبریط و مانع غلبه تربیت مفرح تربیت فایم و از این در هیچ
 این قصد تذکره احوال اراد شمول لچا فیسع جاکیه و غرض است سر اصدق و قسما
 خلاص و ارادت آگاه بلیسوس الایام خیر کج الفهم جبریز انیرت در خطاط خطاط فطرس که
 تعلیم هر حد صاحب حد و صعو مدرج بایش زرزول قبول این دولت بانی کمال آمده به باب شش
 ذخیره جدید افراید و زنده السنه لویر حشبه دیر و ما بعدا اراد طبابت خاصه فرزند از محمد نادر
 محمد رضا را مخصوص ششم و مدرج اعتبار از ریاطی محکمی کردن افرا شتم تا از روی کمال
 حدقت و درایت بوزر شغل بر اقدام و کمال و قوف و تدین خود را مشهو موقوف شود و هر در
 دل و مقرر آنکه فرزندان کوکب سمان خلایق عظیم و تابان کوهر همان مدت به فرزند مملکت کا محمد رضا

بر مباح اعتبارشان افزایم و در تعدیل تنظیم ساعات روزگارشان دقائق الثبات مبذول فرمایم ترسیم
 رقوم نیز احکام و ترتیب روم نیز ارقام تقویم و تغییر احوال خجسته سال لجا به فرس کجا به عادت است
 فضیلت و کمال انبیا صدق و ارادت اکابر شیخ الاسلام و الانامخ متعرب کافان نیز از بعد انجا
 منجم بایست و ابا عن جد صفحت حدیث این صلات سدید را بر قوم صدق و در شواهی شرح و ترسیم
 و خلفا بعد از جدول مستقیم رستی پای خلاف پروان نگذار معال کمال است و در صورت در صورت
 استعداد کمال هر کرده و معال انب با حسن جبر و حسن تلب در کجا به خطرات مساجد و جمع آورده
 تجدید حق حقوق خدایم مردم هم ترش شناس و اشیاء جدید در بارش را به منظور نظر و جبر است
 در بدنه سچی شمشیر و ما بعد از احکامان منجم بایست و روزگارشان فرهم و از توکید منصب
 و از قرار سراسر این خوقین نیستی مکان نورانی مرقدها مرآتین سر را بر حوض آقا برنگ و آلاء الهیه را
 و هم جبر فغان حان غلظت طوبی مکان البه الله تالا صد الرحمة والرضا حکم شریف است
 تعویض یافته کمال است و متعرب و شتم و مبرج که در و منجم بایست و از در اعلا مقرر بوده و بستر در جبهه
 و بر قرار سراسر مردم و قرا و مزاجی که از عک و موروث در تصرف ایشان بجهه بمان وضع بکده استیم
 که مدخل و منافع را صرف خراج خود و وارث مرحومان مبرور نفعه مرتب مقرر و رایحه بخواب و از روی
 فرغت خاطر مبرورم منصب مبرور ارقام ناید مقرر آنکه صد در بخ و وزارت و الیه دولت است و سیر فی دین
 دیانت و پران دارالای قدرت متعرب کافان مثالی را به منجم بایست و استقلال داشته و لازم تو قیر و غلظ

لازم دارند و شرح فران مبارک را ثبت نموده و در عهد هشتاد و شش تیر از شهر حرم المبرور
 فران نیابت استیفای محاکمات بهم معرب استاقان میسر از خانه در شهر رسیده
 چنانچه از آن روز در قلم قدرت بنیاد خطوط نفوس از دارالهدایه عالم بر صنفی تقدیر جاکشت و در دیوان قضا
 مضامین اعمال انام در مصالح و سهام بسباق مقرر گشت تخت ذاب قرینه با سر فرد جریده خلافت
 و نام ناحی اقدس طراز در سطی آمد اگر سر رشته کار در جهان در بود بقضیه چنانچه اتصال و استقامت
 یافت و چنانچه صدر اوضاع شوکت و شیراز بکفالت بخت مایون محصل آمد ماراد مقابل این بخت
 توجیه همت و الانهت پیش فرد جریده جهان را از او دستور العمل استقامت بسیاری و در احوال
 نیست در جمع چاکران هر یک را برابر تو فرموده تقریب سبب استعدادات کامله صدر و کسب میرضی
 را در فیض احتمال زیاد و اطاعت و اقیاد و براتو بکفالت ضایع بار تقاضای مدارج عیش عین عیانت
 حکایم و باطل قبل معنی کنونات الثبات کونا کون در بزه او باز دریم خلاصیه بحال فصل
 احوال چنانچه پس بکفالت حرم و مناجات سر راه و غرض مکتوبات خلاص و وحدت اکا و بکفالت
 مؤتمن السطون قریب چاکر فرد میرزا خان گشت که از فاشیه معالیه مرآت ابداً خط خود حضرت را بنام
 خلوص ارادت ترم و دهنه و باقتال او امر قضا مثال پرتو قلم و از سر خط فران کمره در قطن
 حماات دیوان دینار تسمیر به بنایت بنایت و لقب رات برش صدر بوده و در کشت او
 امانت و کفالت با مال تمام حقیقت دقایق نموده و بدینجهت اسناد و اصالت استعدادش در حرم حاج

انچه دو نجات امر او امرای خرد و استلا هر یک بقدر مرتبه جاه و مقدار پایه و نگاه از دستهای سلطنت
 فلک پایگاه سپهر پادشاه آماش آن پیرایه پوش حصول هر گونه مامل آمد و آماش که گستره دولت
 منزه بر نظم محاکم در سامور از غرق شیم با طبع بند که حضور محروم و حجو را بود به تعمیم عواید عید و احتیاج
 بر عهد قریب عید تشریف بروش منافع خردان بقدر آخر ثمر غایت شیرانه غرض تمایز شرف افتاد
 آن چاکر فرد را که از چنان حالت خرد و قامت عباد شری با اعتبار قدرت خدمت مظفر از میرد
 و مقدار منزلت قدرش در تقرب حضرت یافت بنایت و در جبهه چون در حضور
 در روز و مراسم بام اقدام خدمت حضور از صفی حق الثبات ساغر بزم اقبال سالار
 جرات حصول آن فرمودیم و بسیار خلعت آفتاب هلال پیکر اعتبارش از برور میرد فغان از دوزم
 و تا در عرض منافع با فخر و اکابر مرکب مغفرت نازد و بر کوشش بیانات کشیده و اقوان
 در معرض معاضدت رایت ایتنا را فرار و دیگر بصر صبر صبرعت با من از دوز و در آسمان
 بنمایند و نیز و سخت طلاق مرصع ضمیمه میزن و نیز انعام و مقر و داشتیم با چلو خورشید و را
 تشریف پیکر اعتبار و مرکب فرخنده پیرایه پیر و رفت پایه اقدار داشته به طاعت عطا و شانه جاهد
 خدمت شبر و مسولات را عرض نموده به بر حاف مقرون داند و در عهد بشند سحر از دوز
 مغفود و زلات مشتمل بر نصایح گانه و قصصات تربیت نشانه با فغان و پادشاه مجاهد میرزا
 بعبادت با تعهد و انصاف علی ابلج نزدیک که بر حسب کم و دستور الهامت ترقیم و تبطیر با فیه

انفرسده از خدمت بدینستدعی تفویض رتبان نمود و در عاف اقام و اصرار بقدم
 رسند و نظر ثمر ل کمال محنت و شوق شد که در امر خدمات سابق انفرسده نظر صبر و زحمت
 نظام و لایت متعلقه بخود برآمده و امر رزند که کار و زحمت رکنی نظم داده بود و بدین سبب
 عقد و کار دلا مشهود نظر هر شوق ده بود و در طی استدعا منبر بعضی تعهدت دیگران
 هر سکه امر رتبان با و مفوض شد به تعداد یما بکار زحمت کت در سر حد عراق عرب
 بر میاید و نیز بواسطه استماعی و پش ن کار بیشتر بقی در زیر حد پال امر رتبان نظر
 فدا و نصیاطی در شایسته هم انفرسده شد بدینجهت استدعا انفرسده را مقرون درجه
 و هم شکار بکفایت او موقوف گذشتیم و اگر چه ادعای انفرسده این بود که تاحی عیان رتبان
 خوانان او پیشند و در نیوقت در جمهر امان حال منبر شرفیاب بکس در برجا نداشتند
 توختی از انفرسده داشتند با ثبات فقه الله از جانب انفرسده انها را اعلیان داده که رار وانه نزد
 او فرمودم در طی فرمان مبارک حد اکانه فایات لازم غرض در یافته بکس باره شرف دیگر که
 از روح حال محنت انفرسده را از تحقیق انها اکاه میفایم هر باتند که و تدبیر کام در جرحات
 انجا بجهت لایحه من مرتب را لازم شمارد و در مقدمه کار بدو نیک مال از او وجه اقدام و ام
 خود دارد و انجا آنکه باید انفرسده منخی را بداند بر تار نماند و او منسکه در داء و دستنما قوی و
 جمی نمود و امر که در ان خود نظم میسداد و کار به که تقدیم ادب و خدایت خبر بیا تمام بکسر

شعر و ترتیب تذکری پردخت مورخین شنیده بر اینها از اوقای نهجول ارسا است
 ولایتی است سرحد پنجاه هفت هزار خانوار را بدست همه مردمان کوهی خوشی که غالب اوقات بخود سری
 و هر که در سر برده اند از فرزندان تصور نماید هر پیشانی داده و ولایتی گرفته و باید تدارک خراج ملکه
 جلب منافع کار از اینها نماید رستان و لایث که چندان در قید منفعت از آن توان بود و با
 صحبت سایر بنی نو که در وقت اید در رسوم و رسم و شهرت است نه اخذ مال و منفعت دیگر
 آنکه رستان فی معظم ولایات سرحد عراق عرب پس منظم آنجا از جهات حومه رشت بمانی
 نمید سباب مشاطم آنجا از مروت روم سلف و حکمت در رشت از کربان که کجا صحبتیار
 محل سرحدیه است بدینار و وقت این ولایات درین سنوات هجده تعدادی که مخصوص حرم
 آمده بود و غطایون را ازین راه میساند و حکم و حکم ضرورت است بعد از جدید وادی
 تازه نیست و حال در استان موضوع و با فرزندان مفروض شد از حرم سرحد پنجم و پنجم و پنجم نو که
 و تدارک و تعداد در این ولایت معاضد عدت سرحد بوده با برتر و خوشتر از آن فرزندان حرم است
 و اگر اندک قصور داشت واقع شود معلوم است چه قدر مانده از سر ملک آرا و آن فرزندان چه حد مورد نیاز
 و باز خست خواهد شد فائز کجاست که اگر آن فرزندان دیده شنیدیم در اشیای تن در استان بطریق
 و حکم رفتار بجزایر باشند این کیس و قدر و اوقای از آنجا بعد آمده بود باطن میز بوده است آنجا هم
 بقوت و شش ولایات دیگر و سطر بجهت تعداد خارج تصور مغلوب ششم اند و اگر فای بطریق تعدیل

مردم ارستان لابد و ناچار متحیر بوده اند و کار انفرزید چنین نیست باین مردم ارستان
خود را تسلط و مقتدر خواهد و معلوم است در این صورت چه قدر رعایت ارحم بخا باید نمود و الا
عیش و شربت انفرزید از خارج معدود غلام یا عکمه داشته باشد یا فرضای درینست و ندستف از معلوم است
در رعیت ننماید یا چند نفر عکمه و غلام از عجمه پنجاه شصت هزار نفر ایستاده نیست و اندک است و بدی
اینها با جمعی بیخان به تیل و چاق و فغانیست و ان نمود و اگر حلیه نفی هم است بطریق ملایم و در
ورفی و بنوعی در عیش و شربت و خرابی ان مردم نشود باید که دیگر آنکه انفرزید میخواهد در ان ولایت ممکن کرد
و انجا را خانه خود قرار دهد و در انجا حال دارنیشد تصور کند در صورتیکه مردم بخا خود را از انفرزید مباد
و طمیان کا صحت داشته باشند و انفرزید هم از انما خاطر جمع نشود که انجا بهینا نیست
لوازم و شرایط ارستان در انجا را خانه و مسکن خود شش معلوم است چه قسم قیامت دیگر انفرزید متصرف
هم نزد خود کند که نماید ششتم و کرشد و شش هزاره هانیسی را دادند و در عوض ارستان باز کشید و دیگر
است و ان محکم شربت و بایت مر از فرمسم از انجا بگذرد و در مقام خود و عهد و صلب نفی زیاده از بی
براید باید انفرزید حال شرب که اگر اندک خلاف قاعده از انو نسبت با انجا معروض افتد و سیاه ملاحظه شود
نظرم سرحد و بر حسب ان شرب کار ان ولایت شربت و انظر است و انفرزید از انو سیاه و انو خا و انو
حاضر و مجهود و نماید انفرزید باید کار نماید و انجا خود انفرزید را انجا دارند و اگر سر فراری و انجا
و مایه نجاتی خواهد بود و شربت و انفرزید پنجاه شصت هزار نفر از انجا بهینا است و بقیات و فرام

خوانین و رؤسا و سران و سرکردگان و سرسختان و عیان و عموم چشم و طیف چشم را در سپاه
 و محبت میرالامرا را به راه و الا با اهل حال دانسته او امر و نواهی او را منتقاد و مطیع بشنیدند و از هر
 صلاح او تجا و جایزند و در عهد بشنیدند تجیر از شهر بجزایر ۱۲
 فرمان رجحان بشیکری عالی همی در این العابدین شیراز و شیراز و شیراز که از این
 از آن زمان که رتبه اقدار با رجحان است فتح و ظفر آمد و ملوک حاکم افق را در کا فلک
 پایگاه مرجع و مقر بزرگتر همه جهان را در لازم فدا که از بندگان در کا خلافت و هر وان
 طریق خدمت هر آنکه قطب اقلیم بند که را بخدمت رسیده و حیات بلدان در بخت
 جهاد ثابت قدم بوده بر شناسا طرزی ذلت بدین مامور از این تصانیف محقق است تمام
 کاشته بر و بتقدیم رسوم دعا گوشت دولت جاوید بنا بر بنان میراثی دهر در تقریر مقام عباس
 زبان خامه الثقات را از خضت عبادت زود مقام شناسا طر از با صفا تقریر بنیت بر تفسیر
 سرفراز و سیم و از بنای آیات این معالایات مفرا حوال عالیها فی سح کجا و عود است
 خلاص و لرادت اکا و عمده الاعز و الایان میرزا زین العابدین شیراز است لهذا در بدنه
 عنوان فرمان میسر را محرمش زین که در زمره کتب سر کا جهاندار باشد
 خیمه از از در قلم قدرت سر خط نگار لوح ابداع و سطح صفی سجاد و خط خلقت و اختراع آمد
 سخت اوراقی که با این دولت مستطاب شیراز خود و بقا است اتصال با فیه و طرای بود و دم

عالی و فیض کجا شهادت و فیض دستگا جلاله و بنا لیک شهادت و توحید است سراسر صدق و اراد
 عمده الاکابر العیسوی بزرگه الامام جدمیحه جان مالکم خان بهادر پرتوالتفات خاطر خوشید آخری
 ضیا افروز حیات احوال خود داشته بداند هر عریضه خلاص ترجمه آگاه شمر برور همسند بنان غیر
 سمت آستان و سهام دراز دیا و ظهور ارادت و تعلیم خدمت لایستد در مطوفی اوقاف
 و ابواب ظفر بر چهره چاکران مرکب نصرت ارمشوح و محتاج سیر غازیان منور شیده ابواب
 فوج بود مخطوطات و مضامین صداقت قرین منراشاح الاکرام معروض السرخس
 کردید مراسم ارادت و شجره کمال درایت و آگاهی آگاه بهر با معلوم و شجره سیر غازیان و در میرد بر
 انجی و لبس عینیتین بر پر صرورت ظهور و شهود آمد زینهم آگاه صدق است را غازه سوابق حد
 صدق ز پر عذارش مدارات و زربد و ظهور است و این الدین سبک طریق خدمت بوده ابواب
 مابین حسن عی و او ثوق و او و بخواه و عبادی کا زین و بنا رتاج الدین و او در سبک کارکنان
 اینم تر عظمی نیست مخطوط داشتیم و در لقااتی مدارج خفاشن نظم خفایس لبسیم شکرک نظم
 فرمان قولل افاتسی شبی انظار التفات شسته علی محمد خان قبا رفرونی
 چشمه زانور در دست لطف زرفا پر فلک فرسایان بهر بر فرار فلک افراشته دستگاه است
 از پایدار این عهد ابد قضا با عهد ابد است شامه ما را بسا سدا این نیست و سپهر نعمت بر خفت نمرود
 خوشنمیس و مکتوب خاطر خوشید فایس افاده و خزانه راز دان حلق و چاکران و در شطرنج سراسر آگاه است

استعداد خدمت از منتهی احوال ظاهر و ظهور قابلیت مادی و غیر مادی هر اثر اید بقول صاحب
 منبش پای اعتبار از افرایم و در سال مرتب چند طرح انظار توجه و برپا داریم و مرتب انتقال غای
 شد باحوال لایحه رفیع حکایه شهادت و تاجیه و خلاص عقیدت کاکه بیخه خوین انظار متمرب شیر
 قضای خجسته و قریب در ارز مره خانه زادان برید فطانت و دکان منظر انظار و جوهر حد حلا
 انسانی تیغ جلالت جد و پدر آمده در ده سیله از حشبه دید و ما بعد از او در منصب قضا افتاد
 دیوانه فیض غایت فرمودیم و بطور انیز عزم عظمی مارج عیار را بر اقران و شباهه افرویدیم تا بخیر باشد
 و از جوهر کاروان او سرزد و اید بمراد خدمت فبر اقدام و محسن تمام خود را پیش منوار سرور
 و خود را مولود میرد محترم و غایت زد که بفاتر خود شرح فغان با کلا ثبتمزده و عهد شنید خیر
 فرمان بایم در جواب نصیب عبدالکبیر وزیر نه شهرت الاله در اسلام بغداد صادر شد با حکم
 جناب جلالت و وزارت ماسب نبات و لایزال ثبات حیرت و نهایت بخت و فتنه نصیب
 صداقت و ارادت ادا آب ناظم دار السلام صدق وزیر صاحب تدبیر سیکور اتی عبدالکبیر وزیر دار السلام
 بغداد بتوفیقات الکرمه و بغیایات پادشاه مستقرش بوده بداند و معروضه ارادت ترجمه بخانه در حضور
 نایب که در اینجاست و بچهره لایزال قاهره باز و نمایم نیز شمیم نصرت و مظهر رتبه لایزال حکمیری
 به مصوب سلان و لایزال خجسته به با حضر و مضین مرقب تصنیف من الغایه الانجانه خود را در هر روز
 در بصد خیر و منجوق و دیگر نشانی اوقات ملت عید قیصر استقلال خود را در وزارت نگاشته بر توفیق معلوم

و کیفیت مرغوب طبع عطف ملزوم آمد و حتی مرتب فرموده بود بوقع و بجا و بجا و بجا و بجا
 نوازش و عطا پشما توجه خاطر نایز به حال بنجاب در امور وزارت و اقدار او در نظام امور
 بغایت کمال و حمایت و اعاش او در سبب بکون خاطر عطف شماست و نشاء الله اگر
 از جانب اولیای دولت قاهره ملزوم عانت و امداد بنسبت بنجاب منبذول خواهد شد در محکم
 ارادت و صدقت و تعهد تمام نمود در تقدیم خدمت و تسبیح اجتماع در مصاحبه نیکو و بدین
 فقرات چند معروض داشته بود بحث تصانف و ثوق و اعتماد خاطر شرف در باره بنجاب بشیر و تعین خدمت
 که موجب خدمت از سر دولت را با سر با سر و در ملاحظه مصاحبه آن جاهد قصاب عی خواهد بود و بی
 الله تعالی از تا طر سعید در تین بنظر هستی قبیس انوار محکم پشما بخار پس خواهد نمود در شرف و
 رخصت انصاف دادیم نظر لغت کلمات منویر بنسبت بنجاب به ترقیم و ترقیم بنسبت بنسبت بنسبت
 عطف خاطر تصانف را در باره خود باقی الفایه و تسبیح داند که هر گونه جمعی مقصودی که بنجاب باشد
 اولیای دولت قاهره بنجاح مقرون خواهد بود و سه نوع عانت و حمایتی که لازم آمد بنسبت منبذول
 خواهد شد باید با نهایت استظهار در جهام متعلقه به قلال و استقرار بر دورد بخیر از شهر مبارک
 رقم حقوق شیم هایدن در جواب سر یضه صدر اعظم در تلغیه عثمانیه روم بالا حرم
 بنجاب صدقات و وزارت و امارت ماب عظم و ختم و جلالت نصاحت و بخت و نایز
 قنیت و شهرت اکبر و صدقات و ارادت و بکجه ادا آب کافی الکفات الفایه منبذول از نظام نظام

والثوكة والاشم صدرهم دولت عليه عثمانیه را توفیقات الهی کفای احوال و کمال کفالت
مقررباب مزید قابل بوده مکشوف از صوابها و شوقیه صوابت نصیر ملک آرا باد که در یوه طور باد
صدافت سنجاق بخت آرازمان و صد پیکار بزم سعادت سپار او مضامین مطهره در سترات اوصاف
کشف قیام حق نمود هر آینه چشمه زبر نهد عین دولت روس خط دوم بمولات با آن است
محروسی نشانه و افاق آرا ایزد ملت علیه را در تمهید و مدارک سباب سزا و جهاد خصم صابر آرا
ارضا می که در آذربایجان واقع شده بود بکم حبه جامعه مجریه صلوات علیه و اله معلوم شده بود می
معلوم است در تشریف آیدیت روم و ایران بوسطه افاق و اتحادت در حکم مکید و توب سبب عید معد
او است حکام نیز موفقت و مراحدت و تشریف آرا در قروض و کتبی خجسته کتبا بهما تحقیق آید
بوحسب تحببت تمامت قهر ایران بارو سیه در جنگ و جهاد بود دولت علیه عثمانیه را با قضا می
هر با آنها داشتند مقدور شد در عیالهم هرگز نهند حال که اند دولت پر دال با ایشان آغاز بر
و جدال دارند و قستی خیار هم با جغت بزر عهد صلحی باز بسته بودیم مع هده المرتب سجد الله له
جامعه اسلامیة در میان است و عهد و فایده فیما بین بسته شده از در جانب مخطوط و مرمری
و شروطی که در عهدنامه مبارکه بین الدینس محضی و حکام کاسکیم است در هر وقت آنچه مقتدر بر میسر
و از پس طرف مضایقه و امانال شده و نخواهد داشت الله لا باطن شریعت مقدسه در دست امان
تا زمان ابد در ضمان حمایت خود خواهد داشت و آنچه مقتدر بر است بکلیت یا لیه خدا را از پر و غیب به طور

خواهد آمد بر پنج بجلالت مآب لازم است هر روز نماز هم تمام ده تسبیح عیسیٰ جی گفتن خود را
 طاهر ساخته و در هیچ حال دوائی از دیاد معاضدت و شوکت علیه را فرو نگذارد و در احوال ^{شرف} ^{الاعمال}
 در طی ذرایع صادقانه با تفصیل مقاصد و جهام دولتی مشروح معروض دارد و تجرید از هر دوی ^{المنهج} ^{المنهج}
 حزن که باقی در ^{خط} ^{خط} هم ترک گفتن مرقوم و ^{حاشا} ^{حاشا} ن مرصع شده بالا هر حکم
 جن حبلت و بنات و تکاه وزارت و گفتار کشا به صداقت و ارادت آگاه لفظاً للوزارة
 و الکفایه و الکفایه کفلاً لله و له و ششمه بجای که کافیه م الامام ناظم نظام الايام وزیر فرج
 فرخنده تدبیر لاری و وزیر دولت بهیله گفتن شد الطاف و نیش بانه بوده از کمونات عاقل و شای
 بدینگونه غرا که هر چند بدو چشم اکنون که بتایید او و نشان نشان والای دیوس ابد ارکان
 است ایلاف نیز عین بیان و طمأنینه مولات طراز لوحه مشور کتیر جابویش ن توب
 همایون مارتیه ایات این مولات با علای اعلام التفاتها که نسبت با قدر اندوخت بهیله
 نصب العین همت والا و شید ارکان این مضامین با تشریفات و توجهات که در باره او ایران
 سینه بنده اکنون خاطر خوشید به افتاد و پنجاه صدق مآب در دولت بهیله گفتن ارکان
 و عظم منت بمان آن رگت ابد قرین است سر او را جز و تمیضات اتحاد و شیرین است در باره
 دولت علیه ایران کا و بکاه بعلات التفات خاص مخصوص نبوشتن عظم شایان در باره پنجاه
 ایلاف بین الگو کین حکم و مرقوم آید و لهذا در وقت یک قطعه نشان مرصع از مرتبه اول از دیوان

الثابت تجبه بنجابت و غرقا دیاف که پسر مغر را بدان ریت افزاید و از روی کمال
 با فرس سبب سبب خیرین اقام نماید تحریر اند شهاب الدین
 فرمان فرمایید دولت روس شرف اصدار یافته و نشان مرصع حضرت با لاجرم حکم
 جناب قدرت و جلالت کمال کفایت سیرا شهابت کیت سنا در اول کمال
 خلاص صدق اکا عظم الوزراء الفخام فحم الکبر العظام نظاما للدره والکفاله قوالا للحمیه
 مرجع عموم اذ ناب در روس وزیر بنظر دولت به روس را والانشان لطیف پی پرایه افوی
 سپر قبال بوده از حال الطاف پادشاه بدینگونه غرا که هر چه نماید هر چه اکنون که بنوخت کجا
 خداوند نشان لکانه شیر ابدان خورشید و زائر ضراوشه رولار کاد دور که قریب
 کاشمیر راتعه النهار آمد حضورمان هر یک از تیر غریب راد تیر دیگر را بطه صمد و روابط صمد
 جنسین را بر وجه آتم و شد شد و د و متوالت نواب سیاون مارا منظر نظر خورشید اثر شمس
 از شب است و اول ابدت را با بجا رالتا در خوب فرمایم و بدین حسن ارتباط بین نصرتین رطله
 موافق افزایم و معلوم بنجابت جلالت نصابت کسب خاص اکان اند و کت پادار و وسطه تعد منظم کن
 و اقدار تیر زیاده منظر نظام عظمی ماوشی مزید توبه و الثات ضمیر هر الضی باشد و نند ازین
 خجسته وارد الی صنف فرج پرتبه باطل کمال توجه طر و تیر میضیر فاقب با ثربال کتقطعه
 شیر و خورشید مرصع زمره اول ابد انصر صحت و شتم و نشان خصا بنجابت اند عظیمه که خواص متفران

مخصوص نشانی خاص کد اشتم بایشان مبارک را طرز پسر غرت و زیور صد صدق و شرم
 در تمام مناسط موافق این نصیرتن تمهید مصاححات و تسنن اقام نماید و مطالب خود را بدین
 وسیل صادقانه بایو ملت ابد گزار معلوم بیاختام آنها اشارت بخیر رود و تحریک و تهنیت بفرمان
 فرمان نشان عیال و اکثر کتب حکیم لکھنوی که همراهی بپایان آمده در شهر ۱۲۰۶
 که از آن زمان هر بستر از ریح روح پرور تهنید خداوند مجید در شش بخت عید را صحنه بیانی و
 آمل و میدوز لغت لواط عیو شتر قبل بانیغیر و نیز از هر یک پند و الی و اثر و اثر
 بسیار حکیم علی الاطلاق و موممت قصاص قاضی که از حد متعارفان و شهر و دانش و اثر و اثر
 صاحب اتحاد و هر ملت ارباب وایت هر دولت که قبضای فطانت فطر در قطع خبر است
 به تمام بتقدیم رساند و در کید و اعدا خدمت جامع با خدایت و صدق آید نشان ارادت و انجام
 قبول ختم و پسر و عیال را نشان توجه شان به مزین و مومم داریم عیال و فسیح عیال و فسیح
 خدمت و صدق اکا و عمده ابناء العیسویه بر ابناء المسیح و اکثر کتب در دست از کتاب البصیرت
 سفار اندولت ابد تهنیت و کلمات ایستقیم و در هر حد و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت
 در تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت
 العات افروزم و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت و تهنیت
 جناب حجت و جلالت باب نبات و نبات انبالات و نباتات صدق و ارادت و ادب

امیرالامرا نظام زبده الکبر الفخام وزیر صیب تدبیر معظم شریک شریک صدر است
 انجم حجازی پش سرکرد دولت علیه عثمان و والای ولایت از نه الروم تبار و توالی اعطاف
 خاطر هر تصافشانه مبارک بوده بداند و بخیر اکنون در بعضی غیای خد او ندیکانه پیکر شاد مولا
 در تین ابد نشانه پیرایه پوش تجدید عهد قدیم و قدیم سابق ثو کتین جاوید اب مقدمه خلوصی
 در تین فریم آمده مارا منظر نظم جهان در نیست در دراز نیستی مان اندول جاوید نقد شمس پیا
 و در و در عقابش ترا بمرار پای مرتب از در عطر خلق معارفش پویم و ازینکه سر هم خبر اکمال
 مصححش سنج نیست بدوین ابدش بربطه تو از خبر روزی قاضی طریقه و از رای انور
 شهر بر سر است یلار و لشوای کفالت او بر تو و ثوق و استمادی جدیدیه مژده مت الشاف
 در با صدر این بنام قس عطف شمس مکنات توجه طراقتس التبت بجنب طاب هر و بطور سر
 او را قریض صرف مخا در دیم و ما غایت غایتشانه را ایتی با بهر از ملکوت خصم بدو مجرب
 در کسب نه خاص معین و محبوب فلان غرافه دایف خلق مبارک را پیرایه پیکر مخا در دشت کما کان
 قواعد صلاح اندیشه شریک و زبده ایستاد کتین قیام و جهن کفالت و کار خود را با ع المذکر
 مشهور و اید و تعظی سازد و سولات را طی عراض صادقانه معروض دارد که بایج آنها شارت غیره
 فرمان بایون که در ضمن لقب لطف مخلص علی علی مقرب کافان میرزا محمد حسن و مادرش
 در از از زویر مبدع هدایت و جو نظام معلوم و در از از زویر مبدع هدایت و جو نظام معلوم

شود منظم جامه دت و جهاند لر را شاد کمال کامکار و در میاری داشته مارا ملک داری ملک را
 و پشیمان خاطر بیضیه که جام جهان نای صور استعدادات و مراتب الصفا شود و حقایق پنا
 افاده که در جاذبات موهب پرور کار عظیم و کمالات نما سطره قیم در تنظیم قوانین دین و تقصیر
 در مکتب سین العالی کامسبذول داریم و از احباب دیانت و درایت آنکه جوهرت را
 از اعراض اغراض و خبیث خیانت پرتنه دارند و در تکیه بر صدق و در ردت شاد کمال احسان
 و استقامت خنواورند و نظم هم معاشن و خیر و در نه اصل معاشن العالی جز فیض ایمان
 معانی این تربیت و تشبیه با بی غیر تصدیق احوال لچا فریض لچا به غت و فحش است
 ضایر و کمالات کنشها و حقایق و معارف شباه صدق و در ردت اکاه مقرب کافان نیز از محراب
 در زحمه خانه زادن دت و یوناد و بطنه کمال حسن استعداد از معدت غیایات خاطر اقدس حسن
 یافته و در تری تالیس از مضرب قبول خاطر با بر تو قبلما بعد حسن یافته و اقرار در ج عالی شویض مضرب
 منظور نظام رحمت را افاده و اعلاهی عالم اثبات از اعلان ترحمات کامله تصیم از خورشید شهنشاه آمده در دیده
 قویتر خسته دلی و ما بعدا او را از توفیق منصب پل نظام العلای سربند حشیم و اعلام مبسلا
 در جمیع الکاف و اقوان بطور انیر علفت او حشیم تا در البیضا نیر عاز غمگی ذخیره مخزن مفاخر داشته
 با نهایت استجاده و در لازم شوق در اقدام و در تکیه بر اضطرار طریون و عظم دولت روز افزون تمام
 مقرب کافان میفران دیوان قصا توان شرح خوان مبارک لاد در ذات لازم ثبت نموده از توفیق محراب

فرمان که در خمر منصب ملک الشعراء و لایحه مقربان قان محمد حسن خان کاشانی صادر شد
 که از نماینده سماجی که صباث طافا و فرات جاوید مدت خاقان خضر بنجش کوشان
 و جنب نزار تکیانوار انیم شوکت ابد الفت صباح خمر در شکره خاطر فروزان آمده و قطعات
 اقطاع کیستی با عیانت خضر در صدر شحات سحاب معدلت با پیوسته مرسوم به بناید و افرا صید
 بشر از انشرا ضواء کرمت ماثنومات روز و شب مجله طبع فجر نهار مارا که انصر هر اشراق بنجش و فرغ
 افروز افاق قه در و ذت بعد عدا آسمان سلطنت عالم مداریت با خاطر خرد پرور و فرخ
 فال ضمیر عطف اثر طاف کن حقیق ساحت و لکث پرور و از برای امت است که از نوروز
 کلاما تمسید پس نواد نو اسرایان سرستان مدایح ملت ابدان اما که منظر احوان بیان در ارت
 بخان ناطق و صفات معاشان در تصدیق رضا بر صدق طوبی هدی صادق اید و تقرب سبب تقرب
 از سر جریته کام در و افرو عارف مدار که داریم و در قسم ارضاع اعتبار بن رسیط عطف مد
 جمعیت خاطر فرسم لوریم تا در ترکیب اوقات طرز نظر بر بن شوکت طوید کوا آورد و بنجش
 و صا در از تو شیات طبع سیر تنیق صفات کمال شوند نمود ترجیح مفاد از بنجش بدیع و صبا
 این کلام بنجش تصحیح شد بخبره روز و وفرت دیوان احوال بجهت تصانیف لایحه فیس لکها
 غرق و در سر راه فضا و بنجش شاه خلاص و در از لکها مقربان قان آقا محمد حسن کاشانی
 در سر از در معاش و در سر شارسر در پرورد دیوان احوال بنجش که در خطاب صدق سیر نموده است

صحیح الارکانی از ادبش از عروض اراجیف در تباب لم و دایره تصحیح خداتش نه تطرقی
 انکساکات اختلاف ستم از مشرب صاف صفای شمع شعرا و از طبع غایب فکری فحول
 در مصطلحه شاخه اسلامه کسب غلاف خوشی است و از خلاف خاندان باغیت بدیع چکاه
 بزم خلافت در پیش حدیقه خیالش از شگفتی شگفته شعر بطیر فرور نصیرت و نظیر انوار کاشن
 روانش طیره ده روان النور و طیر بدیموجات حاجی کز بهشت خیر غیاث با نه شریک در مع
 جانب و نافه از مشک مشک پر مطلقات خاطر خدیو از شیر بخور محمد جان آمده در ده اسنه یوش
 سعادت سین دخیل مقربان با طهور سر داشتیم و در دوف از دشت از قید خطب غایب
 افکار مظهر کدشتیم و تا وصلت بدان مابش از هر تبصره و خروج از نایره هر نوع یوایش صفت
 او را بنمید نقدت سابقه از شریف ملک الشعراء دیران شعرا شعاع ردیف خصانستان کیوان جا
 فلک از تفاع فیهیم و پایه عیارش را با اعتبار ظهور این اشعار بر اقران و انکس از شیم تا به
 منشرح در نشر مناقب و از افزون و بطن مدایج رکت ابد مقرون با صفی سرالار و بطن
 مغازلت و مباحثه کرده در د و با سحران سخنان بلیغ در پهن مراسم مدایح سبایک و
 در میان آمد و هم خدمت کلبه در روضه مطهره و بقعه منوره فرزند زول خدا و بقعه تبرک عذرا طمه
 نبی الامام الهام مرستی بن خضر الکاظم المعصومه المکرمه المشرقه لد فها از القسم علیها و علی ابائنا
 اکرم التعظیم و التکریم را چنانچه با حرم و والد او بود کما فی بارزات مقرره با به مثالیه مخصوص

خدماتش را در پیشگاه قبول آتی روزه نون باشد هر روزش از ثلثی منصب تازه درجه ارتقا
 افزایشیم تا در عرصه معاضت با افاضه و اکابر مرکب معاضت تازد و بر کوب ابرش مهابات
 از شمایه و اقوان در معرض معاضت رتبه سیمین را فرزند علما فی سح کجا به شایستگی
 به سمرایه صرمت و جلالت کشمایه خلاص و ارادت آگاه عمده الامراء العظام فدو چاکر ارادت
 ارتسام مقرب اسحاقان علی بن از بد و رکوب غارب و جو مرکب طالع مسعود را در کار خدمت بوده
 و بشهود استعدادات کامله از وفود اشفاق شاطره مادر در برج سبک که منصب منصب افروزی از ارتقا
 به شایستگی و افتخار از مناصب سید منصب غلام پیشخدمت باشی و امیر انجمن باشی کلانتر باشی
 پادشاه بر اینرخصه صوبه هر و هم بنزد منایرت قبیل ارتقا در حیات خدمت را منظر نظار بنای شایستگی
 در درجه سیمین شایستگی و بعد از علو و بر شایستگی به اورا با نام و شایستگی حیات متعلقه
 و در عین و بدین مرتبه بار از امر به شایستگی به شایستگی افکار و عقاید افروزم تا به شایستگی که باید و کارش جلالت
 او سرود و آید در غایت خدمت منور بر سع می موفی معموله دارد و در مناسط حمام متعلقه به شایستگی تمام
 مقرر آنکه علما فی سح کجا بن سرگردگان و خوانین و چنان و سلطان در مرتبه متعلقه فوق معرب
 مشایر را به سیرت و ناظم تربیت نخبه داشته در جلاله از امر و نه از کبار و در شایستگی دارند
 و در هر باب و مواد متعلقه و افتخار دارند از شایستگی زندگان فی سح کجا بن مقرر است تا شایستگی
 و شکر زین دیوان قصاص نظام شرح خان مبارک در دفاتر خدمت بنید و در عده شایستگی تخرید

[illegible]

درباره خود بر حد کمال داشته همواره ثبات و وضوح را با سیاست خود معروض و در معرض کمالی ثبات
 فغان که در عجب تفسیر حکم مبسوط پنج مقرون دانید خیر از جهت شایسته است ^{۱۱۲۱} نسبتاً از جهت کمالی و در عجب تفسیر
 جنب محبت و نبالت و نگاه شهادت و لبالت شاه فیخت و نبالت شاه حکومت و لا یتما
 صداقت و ارادت اکاه عمده اکابر و الاما جند زبده الکبراء الما جند لشوا به اشتباه حکم علی
 متعاضد کمران و اقدار از مقبوضت کفالت و حشیر بوده مقرون غرضان یلین باد که ذریعه ظهور
 ادب و وثیقه ادب صدق پنج در صروف نال صمیم مودت دولت و مرور اولیای قمر از میان
 مسعدت مصحوب علامه زبده الاشباہ و اکثر حکم در پنج انجم بهای حضور و نگاه حضور شود ظهور
 شارح سرائر صدق و در لشوا مبر پس در کار دانای و اکاهی آمد مرسم صفای طریقت و تربیت عقلی
 برای عطف سپهری یاد هر چه حسن واضح و روشن و دقایق ادب دانای و ولادت او که ضمیر
 شیر بر بطریق مستحسن لایح و مبرن کرید شود حسن و لشوا ای پنج و الزام دقایق تعقیبات است که در این
 از مضامین صدق قرینش مشهود بود در مجرب مزید و ثوق و استماد و تصغیر الثقات خاطر عطف نهاد
 افتاد و باب خزیر قسم و اعلام علامه عمده اکابر و تکریم و دلالت بهیه الفیض و لزوم تمام در حق
 وقع سابقین دریا که معروض داشته بود معلوم است در بون غایت حد از اند احد در تین بهج عواید امر
 درت واحد و خیر و ثمر و نفع و ضرر هر یک بآن دیگر راجع و عایدت و عظیم و نیستی امر بحر العجم و برال
 هر که خیر و ضرر از حواشی آن معابر و مرسل بر او یزید و زکات ابدی نیست لازم و از این باری

بالتفات لازم و تاکیدات بنیجه جازم می باشد چنانچه مخصوص همین امور دینیه و دنیای فرزان کواکب
 نوکت و شیر و قبا بانی کوهر عمان دولت و تاجدار خجسته فرزند معتمدی میرزا فرمانفرمای
 محکم فارس با پایه سیر خلافت عظمی حضرت فرموده ایم و بعون الله تعالی بجزار و درود و قرار یاری
 طینت کارگزاران طینتین شرب داده خواهد شد در خصوص لقاچه زنده الایست بر بوسه خان که بدان
 وضع متمنی گردیده بجزار قرار یک لقاچه و یکدانه دولت مقرر گردیدت اینجانب متعرون اینک دیشتم
 و غیرتضار و حضرت اینجانب را از مدارج تملطات خاطر خلیفه نامه نیز با در فرقه ملاطشیم
 شرف اصداد یافت مژوم مردم ملو اهر و خیر اندیشی است در اینجانب بکامان تعویضات مصالح و شیراز
 بهر گونه امور عمر و منظور دارد و در لوازم آن بروقی رستی در نه روز کوثر و توجهات شیرازی
 درباره خود زیاده باشد بهر بنا نهایت شهادت مقام حمام متعلقه پردازد و مسولات را در طی اراضی قاضی
 و در معرض کمال الثبات مقرون غریب داند تخیر از شهر پالایه و مان خاند حکیم و راب
 در از اندر نفعت لواط عیویش به اقبال در هیز کشش دولت پروان نامی نال سنج کمال آمد
 وزارت شیراز سحی الفاس به مبارک شکر به رشک جاوید بارور آثار قضاوتی است گردیده بار
 مو به پسر از حکیم و پسر نه طریب انتظام کردم نفوس سلیم و تقیم و تزیین این منطقت قریه و عبود
 صلاح مزاج ملک عظیم آن نموده در از عیان و تباع هر روز سرانکه با قضاوت است
 و قضاوتی را می تقیم در سرک طریق خدمت جامع حیاقت و صدق آید و برای تصحیح نه عاید نه زویر

عموم معاند از نفع حاجت روم خدمت نماید بتعذیب مزاج عقابش تو جت کاذب بند و دلیریم و در ردع
 مواد مکرمات خاطرش از رتب معاین غیایات نظرات کثات حکایم و از رنج تشریح فریضه نگره
 احوال صدق شمع غایت و فطانت نشان حلق و درایت توان خلاص و ارادت ارکان
 زبده العالی المستحبه و نجو کو مراوند رویان است که از عیال اطباء و فو و بنظر معالجات مشکله و مداوا
 امراض مزمنه مرتب حیات و وقوف اوجوه و ثبوت است اما منظر نظار حشر شود آمده تاسف
 منافع شش ذخیره جدید نماید و در معرض مغفرت بر شهابه و از شریعت نیست یا صدایک در دیده
 قویتر خسته دلیر اورا بختاب طلبد خاضع طیب و هر ذی القالبش را منظر بطراز فاخر چاپر بوم
 تا از رتب منفع نیز حجت تربط و مانع درایت نموده با نهایت تمام در تصدیق خدمت و صدق آند
 و حسن حلق و تحفه از زیاده شعور از سر حیرت م دارد منقر آن عیال ان فخر و جلالت کسکها ان تفریح عظم
 و در پیران دلالت الاثر نظام و عسرم عیان و فی فرصت و قاطبه ارکان تفسیر ایدیت در شمشیر
 و حکم و در قدام لازم الاطاعه و جبر خضعات و مطاوعکات لچاه و نجو کوفان مراد و ریویش الیه
 بختاب و القاب مرقومه طیب و مقرب دارند و شرح خان مبارک در درخت ثبوت نمین و در شمشیر
 و مانع شجره فرائض می بندن ان حرم مبارک ند مبطل عطر اول فرد در رتب چسبیده
 چسب شریک و نبالت و جلالت نصاب فخر و شهادت است ثاب حجت و تجزیه الکت
 حرم امن و بهت و لاریت لایب صدق و ارادت و مرا خرا ابراد بطنم المنظم و الاثر از حجت مهور

در لقا غرت و شهادت سمره فطانت و درایت کشما خلاص و ارادت کاکه زنده ایان العیسویج
 و لک بغایات خاطر پادشاهی میسر بهر بهر بماند که از قرار یک معروض خدمت ملایون فتاد در نیر قرب لب
 والا امرا الکفی الامجد و الکبراء فی سلفه امر حاکم همدستان صورت حمبات داد و ستد می بین ترمین
 الفاد و نزدیک کارگران فرزند ارشد پهل نایب شطه الفیه دشته و از قرار نوشته جناب وزارت ماب
 وزیر امور خارجه ملت بهیه لکلیس لقا عهد الاعیان العیسویه سر منر و لک و کید اندولت بهیه منور کیر
 حمبات فیما بین ملت علیه را کارگران هندوان بوده و قرار پیش شده است که لقا کیش در
 محکمت متوقف و الایه در بتم دانت و درایت معروف و بر اسم خبرت و اکا هر مرد و موصوف
 روانه هندستان و حمابه منور بر سر و غ و شیخ طرب کارگران این سر ملت شیخ باقی نموده و در
 نشان جدا کاه بنجایب سرفا نغیر الیه غریقیم یافته و اشارت و غشایه در بهیه رفته است لقا
 در بزرگداشت بر بختون روانه و حماسبه منور بر بروقی تحقیق و محاسبه و شیخ طرب کارگران این سر
 بروقی قرار داد بنجایب سرفا نغیر با یاق و آورده عاید زرد و در حده شمس سحر را از هر جا
 هفتان پیر حشر کار کشیان و بران کیتی با جرات ثات در از استام و ثات صادر
 علیان فیس لقا بن حمت و جلا کت سها بن بابت و بنایست سها بن حمر و فی کشیان
 کافی مصاح الا نام ناظمی منظم المهام عمدت الکبر الفی کم کشیان و بران کیتی بصدف فخر کلمه
 پادشاه فریب اکا هر شده قبل از منخ لقا منیر الا منیر استانی منیر اکبرین الملی بزرگ ملت علیه

شایسته شمس ظهور ثلثات کامله داریم و باعتباری مقام اعتباری اعتبارات کرامت و مصلحت
احوال العالی فیسح کجا به غرت و شهادت سراسر سید و سعادت شاه خلاص و ارادت کجا به عفو و عفو

میرزا منصور است که از آغاز کار است تصانیف و تصانیف و تصانیف و تصانیف و تصانیف و تصانیف
خداست درگاه فلک انبار بار آمده اگر بماند خلافت و خلافت معارف جلال بوده بال پروان کاکان منوره

و چنانچه در مصادرات خدمت دولت مورد توفیق متابعی آمد تباع روم سبک انه کان عبد اسلم را اند
بده است و غیر محاسبه دید ظهور عظیم جدید در بارش را به فروم است اما لنصر سندان فاده و اورا بوزارت

جانبی میرزا و حکومت کو بیکویه افراز فرمودیم تحریر از شهر رمضان المبارک ۱۲۳۸

عنوان خزان که محبت حدیث قایم تمام دولت روم شرف صدور باقیه بالا حرم حکم
عالی فیسح کجا به مناعت و فحمت و بنا است کجا به محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت

قوام الشوکه البیه سلطانیه نظام الدوله القیمه العثمانیه مدبر الامور و المهام کافه مصالح الانام

نایب الصلوة الکبر قائم مقام الوزارة الصلی احمدی اقامه الله مقام الصدق والوالا فوج

الطافش بانه و ظهور الطاف پیکرانه مکرم و منقر بوده معلوم را حرا تصانیف با دکه ذریعہ صدا

آین و وثیقہ ارادت تضمین کجا به در سکا می که البت سحر مفاہیج تا یادت بخانه بر چهره او

تاسر باز و از غزل فرزند و بخت در بنام خرم شرکت با بهره نفی کجا به شمس علی بن کور با در حضور

مدارج و خصوصاً که صورت غزل در خصوص سنوات وقفی و انساب کفر الدوله در قزوین مرقوم

که از آن سخام که با پار فیوضات نایند لایزال زلال افصال این دولت پزوال از منبر کمال
 معدلت سپایان در کمال جهان جلا و مایعین مواید و عواید از منسج ابر مقاطر کونک ابر
 مشرب بارک صاعرو اکابر یرو سار آمده قطرت مطر صطوع مادا قطع و کمال کمال متع
 و رشت سحاب سحاب با صقاع و ابرام ربع سکن مقوم و متواتر تاج احسان اراضی ساهر
 خطر دریا نوال شای فی فرض غیبت اده و عین حیات مراحم طالع در کمال فیض اگر برین غیری
 نزع رسیده معمور از انصب العین ضایرت ششم خشم در اشته قزوین در از بلاد قدیمه ایران و منفعت کمال
 مستوحه و تابد اقران تلبسته بوخت برادر ایراد بقدرت آب منوبین راه کاکچه مشرب
 عیش کین بعضی حملات کم که بکبر و لا منقص مضایق خنط و مشرب پسود ما یک که این متع
 ایشان مقروع مع مقربان در آسمان شکوه و میراب احم شیرار راتحایت مشرب مول انکو
 مردم متع حجت پرده افاده فرمان قضا جریان تربیت سباب ثواب چنان مقرون شرف اصد
 و مشیدار کان رکت قوم و مشد او تا دولت قدیم دره در خلافت عظمی و رشت سحاب سخط کبری
 چپسته فرزند از جند نایب از کمن المودله لایق المایه لایق منیر و محبت پسر در اشته منور در کمال خیر حیات
 از منیر خاندان راقصه آثار و در شرا مشروبات اقب صطاعات سلطان استعبلات اولاد
 اجرا سعادت بنجام را پاستام درین کثرت و سنوا خد رحمتش از منور لای سیر او ایام
 استماع از صلب فرات در مضیق خلال حبس نده بهر و فقصیق تیغند علی و جند زرد و کور که

و بجات معتبره جدا در قید استلاک شعر در آورده و جوهر موفور در نیت قنوت مزبور و چهار سیه
 مشهور مصروف پس از انضمام میاه سر یک از قنوت بیکدیگر برکن آباد موبوم و موصوف ساحه حاصل از این
 حصول ثواب بجهت و سعادت نصیب با جملات ثلثه مفصله موقوف شده که هر یک از محلات کانه
 در روزهای مقدره استغای بهره خوداری نمودار فرار و مدامت متعجب و زنده نید بر استقرار قرار مزبور
 نه طعرا فرمان قصاصتور بشرح منظور از دیوانی عاصدا که با جبار اداست کم کام طنبیا شایق را
 دشته مستند استغای خطوط خود از راه قات نایند فرزند نامدار مغرور حرب از یک خود داده قد غنم یک
 احدی مختلف کنند و فراین مطاعه را هر یک طعرا با کثیر محله از محلات ثلثه تیسیم نموده و مقرب شریع از طعرا
 انحراف نوزند متفرانکه که خدایان و کسین محلات ثلثه مدارات قات کن با در بر و فو فیض
 دایر داشته هر یک بقدر رس متفر بنزد و بر یکدیکه و حجاب نموده بهره فو متقاعد شدند و تنف از حب
 سطح آله و مواخذ پادشاه بنزد المفرانکه چایان فیض حجابان غر و حجابات کسان متفرانکه
 دیوان عاصد شرح مخان مبارک را در فو و ثلثه نموده از شریع مجرورس دانند تحران نه مظهر المظهر
 فرمان وزارت عاصد که منصرف باسم مقرب کافان میرا الضالعه تعجب پس از آن
 لزان کسکام که قاید پدید و کار که انجم شایر بر رابر قطب و اقطاب جهان چهره شای داده و شکر کن
 عزایم قصاصیم ما شکر رایت جهانک و کورستان از چهار جهت باربع رسکون کلاه حبیب و دایم
 بحسن و دلم تر و امواته و غیرین موبک نصرت فیض از مقرب عاصد شایر است و طنبین تدر تدر روان فیض و عود

و صدر اجتهادش در تصدیق عالم ارادت کمال استعداد به قوتش بر فطرت سلیم شایسته است لایح و
 قضایا کاشش در مراتب ضایع شایسته شهودی واضح لغات ثوارق اشاعت شیر بر بر توفیق
 یوایح احوال جانب رایله آمده در بدنه لویه خسته بدید و ما بعد با منصب صدر حاکم محو
 بنوعی به مرتبه و غفران باب نواب میرزا محمد جعفر والد اول به جانب رایله مفوض و موقوف و شایسته
 و تندرست و مقرر در وجه مرحوم والد او بر قرار لجه حکامان رایله باز کشیم که منافع حاکم بر این
 نموده بگزینت شریف بر او ملام و مرسوم درایت و دیانت خود را زیاده شهود از هر کس دار و توفیق
 علیا فی سبب کچا ان غرض جلالت حکامان متربخا فان متفیون دیوان عاود پس ان دارالالا
 قدر قضا منصب صدارت محاکم را بجانب بنی القاب موقوف و در زیر حکام مرقوم و
 آنچه از حق و موجب و غیره در درازا لجا ده یزد در وجه مرحوم میرزا محمد جعفر صدر بنی در وجه الله بر دار
 و شرح فرمان مبارک در ذرات خفیه ثبت نموده از این تغیر محروم شد و در عهد شایسته تیرا از پیر
 فان خطب خان و علیا و منصرف به شاکر کاردین با هم صحیح خان خیام باشند و
 در چشم مفتوح ابواب فتح و نصرت از فرمان فرمایان و کاه قضا و قضا فیروز و ابان سال
 نیز به غیره تسبیح و ال را بمجدود افروخته و خیام کردن قاجار به طلب لطف ابدال با و دوام
 و بقا مودد داشته و در حد از نیت علمی و از اعطای پیمانه عزم و تمیز و مکتومیت قضا غریب است
 در از صدق ان در کاه فلاش که مدد طراز ان آسان خواین کرده بهر آنکه بکاه حد از آریا شایسته

صدر آید و از ادب و سیاستش سبب منظم بشکاه قمران را نماید و افزایش افرازد از ظهور عیادت
 کامله اش بر آن و قرآن بسمت برتر مودوم فرایم و از تشریف رجوع حدت نسبت به بود و
 منحصر طراز سیاست افرازم از آنکه عیان فیض مکان شهادت است نشان مقرب الله
 خاتم شهرزید و فطرت نجم اقبال را از قسب مصباح بندگستان خلاف نشان شهری
 روشن شده و سحر آمل را با فروغن شمع محشر در شبستان مطوح انوار نظر توجها
 شانه دوده شمع میزدیم و محرم شمس هر اشمول و تقیر پریا به اعقاب مودوم از حرم شمسول آمده
 درنده اسبه باریش حبسته دیدار او را بجلال بند خاندن مبارک و ذی القدر را مظهر بطراز حکیم
 و از تفویض منصب و شهابی درجه تبارش را افرازم سحر را از شهر رجب المرحوم
 صدر فغان منتهی الماکله دیوانه سیف بهم مقرب استقامت انیسر و محرم تقی از شهر
 در چشم از بدو شایع و جهان که منتهی حاکم عالم مکان غفور سبط است از دیوان
 سب نام نامی در و صادر و وارد هم جلال را در بار جهان بظرافت عظیم نشان موارده
 آمده تویسع یون در آستانه انشا الله نشان والای ولایت را از طغر غر الله
 منتهی مزین و موشی شسته و ستین دیوان و قدرنا فغم القادرون طوایق تیر از خیمه مبار
 بر قسم والای و الله قدیر عیادت خط خود گذشته را از خیمه تیر که مشیر است تقدیر و مقرر سبب
 خیرت بدین مظهر و مظهر پناه تیر که طیره در مظهر قاص عالم کیرت بدین مظهر ظاهر آمده که از چاکران

و چاکران در بار سفت مرا آنکه همیشه استعداد سر مطهر آثار بیت و قبول خدمت سایه ارقامی بدرج نذیر جمع
 گشتنش از توفیق خدایت رسته متن را دریم و در توفیق حفظ توقیر و کارش بکین صفت انطباق الثانی
 و غیر این خصال از شمار احوال عیسی چاکر و غیرت کتبه و عتبات سر راه خلاص و راه
 مقربان تان فدو چاکر دولت ابدار کان میرزا محمد تقی ظاهر و بطور کفایت کامر مشمول کمال لطافت و
 لویه قدم خدمت آبا و اجداد و ظهور نهایت قنوت و استعداد از بدو فطرت و جهوشه عالم همواره در جهاندار
 مدار حجت معظمت کفایت حتمیه و قواعد صغیر و کفایت کفایت انبیا منوره هزار در کفایت
 منبصر خصوص سزمان بضاعت محمد مستم مبالغه اقدر سر مصرع بالغا مانع حجت انصاف
 انوار مزید فصال و نظرات مطمح انظار قبایل آمده در بدنه به بنی حشید و بعد با بنیو منبصر
 حکمت در قلم و آبر مزید شمار افزودیم و از تشریف انیم علق خاص بر خواص کپران شرف خصوص فهم
 تا با خاطر منفس و صدر منشرح و بطن مستطیع و ضمیر مستبشر بخوبی در خوشحال در پشیمان کفایت او
 بوزن شریف و اقدام و مزید به تمام هم و خدرا خدرا سر محمد را در و مقرب آنکه مغرب تان مستوفان عظام
 و در پان عطر و قلام مقرب تان ثانی انشی الممالک بالاعتلال و به عموم متعقبات شرف و خصوص
 و شرح و فانی مبارک و دیوان قرنفاد و با فیروز و قافیه و ثبوت منوره از زینت پیر مصون و اندک تحریر
 فانی توفیق و لایعربستان و لسان بنوب محمد حسیس میرزا فخر ایسه اشرا و شرف
 نور صدقه و است علی و نور حدیقه و کتبه به فرزند منو در حتمه الدوله محمد حسین میرزا صاحب سیر حدیقه این

عرب و عجم تبار و عطف نیمه انورشان به قرین مغفرت پسران به بداند و صحت عربستان
و لرستان که از جمله ممالک معتبر و سرحدت شهرت از بدایت حال بکم درایت و تحقیق حرب و حکم
قدس ق الفزند مسعود مصطفی و ان الارض بر شریف و ذرا آسیر یک چند بوطه اش را ام الفزند
حضور حورشید شمع شغال و ستار و یاقه و هوالمالک تنسج المملک خورشید در پیش نظر
نظر جهان را و ملوک و ملت فرقه ها افشا در در مناسم ممالک مبرور میزدالت مبدول اشد و در
دارای آن بدور دیار است دیزیر پنهان سبب ستر غوطه شود و از بنجامر تجد دایم و شهر شهر
و فراتر موفور در نیمه سعاد الفزند مشهود و منظر آمده و نماینده و اقبال از احوال او بر سر
ضمیمه انور حبه ظهور نموده ما را نیز ظهور استیسه کامل سطح نظر حورشید لیل و نبدل هرگز ممتنع
سبرند تازه داریم و لهذا در سعاد و سبب ستر غوطه شود و از بنجامر تجد دایم و شهر شهر
حکایت ابی بجهه تمام و قبضه اقدار الفزند مکرول و مفوض داشتیم که بخو که باید و روزگار
و نصفت او سزد و اید از روز بنایت استقلال و اقدار بلورم غم نرزد و غم امور سزد و بجهه
حکایت و یمن نوب و احتمال و تفویض و محاسبه و فاه و کان و کان و استحصال اموال و اموال
و سایر ممالک پرورد و حسن کار داند و اگاه خود را در روز مبرور و مکرر بر شجاع شود و شیر زرد
و هویدا و مقرر که با آن سپه گاهان و لایحه کشم و شمع و جان و غم و کدیلان و محمود الما و لایا
عربستان و لرستان و فزند مسعود مصطفی را صاحب شیار با استقلال و الافراد و اسب و در جمیع مواد و امور

اور مطوع و متعاقب شبنم و از جد و طاعت او پس راه آن حرف جائز نیست مقرر بگویم تا آن
 عظم دیوان قرنظام ولایات منور را ابوالکلیج فرزند میرزا حسن است شرح فرمان مبارک لایق نموده
 از ژرف بغیر و بدید محسوس در اندوه محمد ششند تحریر از شهر ربيع الاول ۱۲۴۰
 فرمان مبارک که بجه عطی لقب ختمه الدوله باسم نوب محمد حسن میرزا اردوان صادر شد
 که از آن روز که در پناه قوتیست سبط پسر از غرقالب بنیما نیت افرا و طور و قیام
 قصه مقرون غرضها کردید سبط ابدیت را ایات ختمت از هر باب جمیع و مفاد سعادت بناد
 از چشم سعور فشانه مشرب عنین مضاعفه انوار قیام الثبات تبار حسن بکارت حق بآل
 و ظهور لطافت خافه در رتبه جلالیت ثانی افان ثانی تپ نور صدقه و علیت و نورید
 سلطنت بیه فرزند از جند معجزین میرزا حبیب الله سرحد است اقصی غریب هم را میلاست سعادت
 از نواصی قابل ظاهر و نمای احوال بنمای آثار منربان و ملکه در مبداء و هر طرز محال قایم او و حبش لیز عوا
 ضمیر و شهود الثبات خاص در باره از منظور ضایع خوشید نظیر افاده در بدنه او و ذخیرت دلدار او از جند
 ختمه سبطه مخصوص و ایات شهنشایات الثبات بالنسب با و بدین عطف مخصوص شستم تا موجب نزدیکی
 او بکمال الثبات شهنشایر بوده با نهایت اظهار در مقام حمام ملکه در و منربان است تمام نماید مقرر بگویم تا آن
 عظم و دسر ان عطر و سلام در سخا طبات و مکاتبات این لقب میمون را بر دیگر القاب فرزند میرزا
 ضامن نه شرح فرمان جهان مطاع را در فخر و ثبات نموده از ژرف بغیر محسوس در اندوه محمد ششند تحریر از شهر ربيع الاول ۱۲۴۰

[illegible]

و در عرض قصه و آنچه استعدا مقاصد موله بزر زال خفت اقدام نمید بخیرانه نثر زال المکرم
 فرمانی مایین با عطف لقب معتمد الدوله الیه بهم مقرب بنفایان منیر پنهان صادر شد
 از بجای که معتمد از بوی قضا توقیع وسیع منسلطت جاوید بنابر ابطر اغراض خود و البومیز و موش
 داشته و پیشکاران بکوه قدر قبض و لبط قضایای جهان در برابر جهان در ای مایر که به بار در خدای
 نعم سلطت ابد بنار و شکر موهبت خدا بر کاین در غار مژده است تضمینت و تقسیم از عرشید ضامن
 نیست هر از متربان بار کا بخلاف بخلاف و محرمان و سکا به سلطت ابد اوصاف آنکه بر مصائب
 خرقا قب کفالت حمایت خطیر را بر طرب و عوقب امور را بد قاتی نظم است تمام مرقب به مرتب عرش را
 باضاف القاب بسته سمت ارتقا افزایم و با جرات و جهات مکنه مکنه است با شرف خیر نم و
 نیمقل منظر احوال لایحه فیس لکجه جلالت و نبالت سکا به هنر و شهرت شاه خلاص و زار و کاه
 مقرب سلطان صلح منیر منیر پسر خان ایح اقا سی شیبی است که از مباد غار خیال زندگان و هوای سبک
 دولت ابد مایه لورا بر سر و کند اثواق مکارش بریزد درگاه فلک پاک و هر سبب آمده بطور تعداد
 و سائیس موفور نظم تربیت خورشید ظهور را منظور و تجارب غایت محرم سراسر سلطت ابد و
 آمده بالغامایع در مراد خدمتکار مرتب خاصه شمس صلح منیر تربیت شاهی مرتقی مدارج تربیت
 کاه کردیده روز بروز لایحه جهات ضمیمه یون نبت بشمار الیه جلوه که عرضه ظهور و بروز کاه و بگاه از تقویم
 منظمه مطرح انوار شمس عجب اظفار عالم افزور و بده تا در ترقوت ظهور غنای جدید و بار بار به مژده رسید نموده

در نه سنه او و تخت بدید لقب معتمد الدوله العلیه با عطا و بدیج حسن عطا پس اسرار ان قرین مغناطی
فرمودیم لچان مقرب انما کان مستیون عظام و دپیر عطا و اسلام و حکام و ارقام و جن طبقات و مکاتبات
مثالی را بدین خط عالی خطاب دارند و شرح فرمانها که ثابت جراید خود و بسط و اراجه نموده از پرا
تفسیر و تدبیر محروس دهند تحریر اند شهر محرم کلام
ه ۱۲

فرمان فیما که در عنبروات بار و سه بولایات محاکم محسوس و مرقوم شده
از بنحار نوبت ساین مارا بر حتم و وجهت قدر حال افتاده هم از آغاز قاضی رسید در طی اصل کلام
ان با قدام تقدیم سعادت نموده و بهر منظور که غایم قصاص و تقسیم یافته در بدیت حال مقدمه اقبال منظم
نهایت بوده بر تعانیات از لایه سمراره ابوبست و غایب بر روی بدین کثود و دارد و چگاه چهره
مقاصد را که بدو غایبان نصرت قریب محجوب و نور کمر از درین نهضت نصرت مانوس که تدبیر نصرت
و استیصال شجر شاست آنها از سر حد محاکم محروس مرکز و طر حصر و بعضی تم قصاص نصرت افتاده بعد از
رایات عتاب پیکر بقوا شرع جهاد و نهضت عقد و قادی و اگر سلامه البسه بالکشا و مابعد تخت
ماعد بکری جز از تاشاب و افروخته قطرات باران متواتر حالت جبال و دود فرود آمده
جاید جازیم آمده در ضلال مقاطع سعادت مقروص مع غلبه پرا فاد و خیال آن فرقه مختل پرا می
حصه ابروان گردیده و پاکیزه اندیشه حال کبر جد رتبه چنان بادرت و زبده سمودنی را فرور غلبه
نرم نموده بین بند پرورد و شمر شکار بدین نموده و رسید چرخش با پیش در دام آمد و جاح استمال کثوده

ان الله يعصمك من الناس قل وحي را امد و وليد و قاید ایما گشتیم بر معکم منیر و راه خط و کف
 مرسم ایما بر تعجیل مرسم داشتیم و شش غنیمت بر وجهت بصوب مقصود و سبک خان خستیم
 طغنه و صدمه و کوب مضور و لوله امد آمد جیوش نامحصور و در اران را طایفه ایما و شطرا و
 موجب ترزل لرزان ثبات و قرار امد و دت چاکران دت چهره و در ۴ چو روز فرستاد
 کردید و سر زنده از غزایان مامور و سر حدت و تیز دلی میدادند و میرسیده و با انواع صدمات از
 قطع طریق اخذ و اسباب سیر و قتل و تسبیح و اذنا ب متعرض آن طایفه ضلالت نمیکرد
 چنانچه تاکنون در مرتبه در مرتبه رسید و چهار صد دل و سپر و دیت و رسید بر غنایم کثیر از طایفه طایفه
 آورده و کارهای فیض داشته اند تا آنکه دین کر و در کار بر رویه تنگ و پارسان در طریق نمیشکست
 در ششم شهر حال با جمال خذلان و کفاح خارج ابروان کوچ نموده جمعی از آسمان بانه و اسباب با کلیه رولان و
 پتاق و چ سر در آسمان خیزد و بخت را تا یک و رتبه میداد یک و جمعیتی در ششم متوجه سمت کعبه و وایان کرد
 امیر الامراء العظام حسین خان سردار جمع بر عتق که حرارت بقا کینسان را بانه با و کلچ ریش با الفعس در این راه
 و در مضیت صح صر مغلوب و مغرور و لقا و عتده الامراء حسین خان را طایفه از شش و پتاق و چ راقب نمیداد
 و بکنان شایع و مرقب ایصال او بکنیک که چو بدین مقام رسید فرزندانش بهال نایب اسطه العینه بر امیر الامراء
 خان قاجار را با هم نشاند و پتاق از شش و پتاق و چ روانه ساخت و در منزل فرانیه که این خان را در طی غرض معروض
 بنشیند و پتاق بود و فرزند از حیدر امدار علی میرزا را با و سر در کار که آن جناب نام العالیون تبدیس مفرقات اعدا

مأمور و شاه عالم قیام قیامت کبر قیامت مری آن ملت را قیامت محصور خواهم داشت
 هفتج کاسمان شد غنای شریف بگری مقدمه قیامت با لجه که رنگ ظلمت کفر از چهره
 زهره و بون الله الاکبر حیات مخصوبه مرکز اعلام بخوراک و مضر بخیم نصر و ظفرت باید در هر یک از حاکم
 مفارق اسلام را از فرایند نادر خطبه حمد پروردگار و من و قیامت و همه طهارتی جدید اندوغم
 اما دین را خفیه مقرون به قیامت نماند و در عهد شهادت سحر را از شهرت الحرج ۱۲۲
 فدر بان قیامت سیر عوده نور باسم جلوه معرب لقا آن جبر سیر از حد متبرک و وزیر ولایت
 از اینجا که بتاید خلافت ده کرد کار و غیره تو لا خاندان محمد اقطاع دار الکلی بن زردیوان کن
 کارکران ملت ابدار کان رسم آمده و نیز انیر دولت ابدیت از پر تو عدلت نور افزای عالم
 کردیده مارا کنون خاطر خوشناس و ملزم بهت قهرت بس نته هر یک چاکران قیوم و صدرا ن جوده صدای
 که خمه حوسا در سبک حشر آسمان اس مجموع دارند و خرس عبرت سوک معارضت را و صفوا نادر
 معتبر نازند موباید که نه عواید بهره و روز و نه لطافت لکان مورد و خرد و مرداریم و خیرت به این حکم
 شهادت ایام عالیه فیه عواید و سر راه خلاص و لاداد اکاه معرب لقا ن خیرا و المعتبر حاجی بر آ
 نوری وزیر ولایت خمه است لهذا در بدنه لویی فیه خذید و ما فیه قیامت نور از نور که عا
 را به اوت بسترال جبروان سرمد را به بکر ایتیم و از جمله کافیه و محارض لیل و غیره ما فیه ششم در نادر
 به منافع و نال تمام و کمال خصوصاً این بهر ایشمار و حکم دار المیزان و پیمان و ما فیه ششم در نادر

وجه دیوانه را بنحسب دیوان محرزند و زبانت مایات و متوجبات و صایات و لوگو و سحر و
 دیوانه و ولیا بر با معاف و مسموم و شمشیر و اسلحه متصرف و متعرض شوند و از هر جهت و بهر قدم
 و قسم کشیده و کونا دارند و لجان متفرع از خان متفیض عظام دیوان اعلا قریه مزوره را بر سر ای
 لجا بشمار میسر شرح فان جهان مطاع را در ذمار خود ثبت نموده از شیر و تندر محرزند و در هر
 شرح خان نشانیها را شش ایستاده و در ایستادن و خروار و در ایستادن و در ایستادن
 و مصفا این وان و و الا صلیان و ولایت کیلان و در هر جزایه و در هر جزایه
 در لزان و خنده محمد بن نشانی و الا خلافت و خسرو زردیون تقدیر بتقریرات ابی طاهر
 طاهر خسرو در شرح و مقرر و صورت بدیع شادین و سلطان حاده از زبده سید محمد بکاید و عالم مشهور
 و بسین افاده باز سوره بر مرتبه معالمت در هر چهاره معالمت در هر مرتبه صدت و در هر مرتبه صدت
 و الا نه هر مکرر و خوار و ضایع و خورشید ظهورت در از متفرعان قاضی و خلاف و محمان حرم بگاه
 حرم و هر آنکه نشانی حسن و نیکو و پیکر و پاکت سید و در قیاس عیش و شاد و صدق
 شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر
 انانیا محرز و عارف مکرر و راجعه و پرست و عیون و شمشیر و صدت و در مرتبه اول
 لجا و فیس و لجا و فیس و لجا و فیس و لجا و فیس و لجا و فیس و لجا و فیس و لجا و فیس و لجا و فیس
 ایستادن و در ایستادن و در ایستادن و در ایستادن و در ایستادن و در ایستادن و در ایستادن و در ایستادن

تمثال بند که دولت بدش از نظر اقبال جلوه کو لا امتلا احدت و چاکر کمر عالم دار شیرای
 اورا ذخیره کنجینه خاطر آمده با صدر ز شرح و قبل منصف شمع می که خدمت را قدم صفت
 در میان گذشته و صورت بدیع بند که را قبله ^{الکرام} شسته و قضا استعداد فطرت سواره بر جوع
 معطله سرفراز بوده و در برابر شکام و اتمام شرایط جد و ستام ظاهر نموده هرگاه به نایق امور از دست بیام
 ولایتی منصوب آمده خود را از عوایق می و اعتداف برشته و هر شکام بر جوع ضربه در غلبه و تمام
 ان که شایه و اقران با طیش و بر سر افشته بوجات برزید ارج و ترش در حرم حرم حریت
 متدبر افروزی و مرتبه پیش بر اعتبار کمال کار دانا و اکابر از گفتار حدیث خنثیه و بهر ملا مقرون ^{نحوه} انوار
 همواره سحر انوار شفاق خاطر خورشید سراق شانه و در پیش با صحنه انوار شسته به منظور نظر ^{شهر} شاهر
 خسروانه و ملوک مهمت قرار گرفته پایه قدرش را بطور هر گونه طاعت سازیم و مقدار حصص را بهر ^{بها} شاهر
 کنزیه خفته باشد و غایت سازیم در صورت و کائنات اوقات در مقام نشان الثبات نشان منافع او افزون
 و در مقام حرمت قمر و شمیر مرصع و بهر مکتوب شایه خاصه مرور دیدن شیر و خورشید از مرتبه ^{در} هر
 از انار جلالت و جلالش با هر ت غایت غرورده بهم در بد و تجدید ^{سایه} سیان نیل بنی فانی و کج
 نیز اعظم با سعد برو عجمت دال که کلشن عطا خسرو افسد رسیع و بهار بذر بخشش خاقان ^{را} همکام
 شش شکوفای بدیع ^{عطا} را بیک نشان مرصع و مکتوب لباس مرور دیدن نیز و مشیج تصویر
 و تمثال جایزین فال سعادت سرین ^{نشان} نشان غایت عطف و است نهایت حرمت ^{شهر} سرفراز و

این رعایت در خواص امر را خصوصاً تنه پن آنجا خاص خصوصاً تنه پن آنجا مبارک را توضیح
صدق و ترین پسر مغفرت دشته از و کمال شطرها بقدم خدمات موجود ویم حتما
محموله اقدام و مراسم بند که پیش نشود در حرارت م دارد مقرر آنکه فرزندان و عظام
جانش م و منار در وولات و حکام بلاد و مصارف حکم با فی شهرت شال و تعداد و در
توقیر و حرام مقرب انکافا نثار الیه را بر تبه نشا چنین اثار م و تعداد و مقربان
مستوفیان عظام و سر رشته در ان دیوان قرطام شرح فانی مطاع را در وقت نمود
فانی توفیر مضرب و در و لا محله در و لا محله در و لا محله در و لا محله در و لا محله در
خمس لچا به نسیح لچا و عر و عادت همراه خلاص و در ادانگاه مقرب حضرت الیه
در یکا شود شایسته بطور مرتب درایت و انکاف سرشار به کمال استعداد و قایم لجه
حوررات و مناظر مناظر از نظایر و شباهه در مناظر در حالت ابد همراه کون و غلات
ربعه منال الخواش میسر بایات صدق کامر و در بطور کمال ارادت شمول نهایت عطف و طمشت
آمد بمقتضای مرتب مقرر شود در حور شید طور و مکنون ضمیمه هر النور دشته م در توفیر و حور
پن آنجا خاص غرضش افرایم و بانقا منبر منبر در نصب اعلام قلائد معالمت مبدل فریم
و بعد حکم ستم را مقرر داریم هر یک از فرزندان عظام در محکمات فی شرح خبر از این است
حشیرا فرزند من در تنه پن لچا به نثار الیه را خصوصاً لجه ندیم خاص دارند و در مرتب عر و شرا

کمال است تمام حکامند و فرزندان کواکب آسمان خلافت اقدار خجسته فرزند ارجمند ما را احمد علی میرزا
 و الامت حضرت آن مقرر حکم قضای دستور لجه در نهاده است به بر شیر فرستاده و بلید و مایه ^{منصب میرزا}
 بدو مخصوص دارد و لوازم رعایت و الثبات نسبت به این لازم شمارد و در عهد شناس
 بدین فرمان نقابت محاکم بهم میرزا مسلم را زردیون در تشریف هر چه شایسته
 از اینجا به بارش و قهر کامل شامل ملزوم را در هر شایسته باشد بر آن و کمندون ضمیمه بنظر ^{ظهور} الله
 چنانست که از یکایک مصادقت و وفاقان موفی عرفان و عقیدت آنان در در ملک
 طریق استی پامیر در جبهه دستگاه و قریب ابدسات بر شهابه و اقوان پیش قدم
 و از جذبات اوراق هفت به مرتب قبضه دست از خط تخفیف و ذوق محفوظ و مسلم پندارک ^{نشان}
 از ترک عوارض طرد و در تاج تمکین و سیم کدازیم و کوسه تعداد شازا بتفویض مناصب باین طرز
 مناسب از رانده داریم و لچاپ حقایق و معارف رضا صدقت و ارادت او آقبوده اما جده
 خص افراد الموحید مخزن ^{احسن} هر در حقایق و طرائق الدقایق جامع جبات الشریعه تحفه مجمع محسن
 و استخفه میرزا مسلم از نقابت نفس نجیب و ثبات طبع نقیب لقیب معیت منظور و متعقب بر نه ^{منظور}
 نفس خطیر معجز طراز از خطور دایم عواطر پر دشته و بر ارادت نطق فائز و حرم با کجا حرم
 اندیشه قصص منقبت روز افزونش حسن او را در زبان شاطران و زبان شاطرش بزرگ حسن
 احسانات وارده او او ساز و کامد پر دشت لهند از شرفات انوار توجه او بر در راه ^{شامل}

و در دهانه قوین فرسند. دلیر و ماجرا از توفیق لغات حکماک محروم شمرته اند که در
فرمان مایون که ترجمه عبارت ن مرصع بگردان این محروم الکلیس مرقوم شده

خمس از انهد سجد نشاندن در سمرات ابدتین به استیسه کفایت ن عهد و طراز
توشیح یافته و از خورشید تفاق کشتین علیتین انوار شهاب بر قطره واقف جهان یافته است
حضرت مشایخ با جاسپر از رجه احوال یان وین به خاطر اصدقا طرفین صورت حسن
پنهان تا بقصر روابط تمامد چنان را مردم بهت خورشید نشان نیست در شمر اندک
ابد فرجام انکه اقدام آید نشان در طی طریق مراد است ابدت بازو پای آردن
مسکک مصاح از دیاد تجدد در دلت ابد بنای آید توفیق مفاخرش از نظر اطرار غایتی باشد
شایسته و قوی قسب فرایم و از مصدر مکارم پیشهاد صدر عبادت نشان ظهور حضرت
حیصان فرایم در نیر او ان که لاجا به فیصیح کچاه شهادت و درایت همراهی مروت و کثرت شاه
اخلاص و ارادت کاه عمده الاکابر العیونیه بر التفر المسمیه که در کتب ایشی اندک است بهین
حکمت مرصع به طریفات و بهر اندوز شرف حضور حضرات امیر حلالیم چهار در صفا
مزید تجدد است عین تن معلم کمال کاسی و خیر خواهر کوشش خود طر حمت مرقوم افتاده زبان آرد
ترجمان است وفاق نمود و در شسته اراد شیراز بند کن تا لیک استین ابدق در اوراق بغایت
این مدارج مصداق وحدت منظور و تفسیر حکایه مرقوم است عاکر منظر منظره است مرقوم شده

او صاف است از جمله ممالک مشهور و ولایات معمور بود و نعمت و وفود جمعی از اغلب ولایات ممتاز
 و از زینت هوا و وقت فضا بر سایر برادران دعوی امتیازش غایب بود بطه اتصال حد و بطه حد و
 ممالک نامحدود و بجماع معدت سبب جامع استعداد نامحدود است بموجبات منبر نظم امور
 زیاده منظور تقیسن صاحبش با جرمع است افت و سیات و رافع رایت لاری و نصف
 معدلت موفور نمود و از آنجا که شایل احوال نه غام کنام سلطنت و شیراز صمصام شولت بخشی
 فرزند ارجمند مادر شجاع اسطه ای که سنه میرزا مظهر خرمین بود و در لوزم اوف امارت مشهور نظام
 و در سبب میرزا شجاعت و شهادت از جمله یکنان افروز و در دروم مکرار و میرزا از آنکه و اقران بایر
 خاص خصوص مقرر است ما را بکمال ادب ملک آراء و در آراء او و ثلثه تمام صد و در برار جم
 از در وقت و در تمنی و حجاز از معدلت شهادت بایالت حکمت منبر سرافراز نمود و حکم از آنجا بایا
 بفرزند مغیر الیه تفویض فرمود بهویم در بدنه سیلا و خسته دید و ما بعد با حکما کان صاحبش باری
 آنجا را از بدنه و بکات و توابع و لواحق با و مفوض و ششم و دهم و رقی و قس عموم حماات مکرار و میرزا بایا
 بعد به تمام او بار کدیر ششم و پنجم که از رسم دارا و در است او مقصود منظور است در طرقات خدمت بر تمام
 و در نظم امور ولایت و تدبیر حماات دیوان قدرت است و بطه با بعد از نشرو انصاف و رفخحات
 امور و رفع موانع و قصور و فواید احوال عایا برایا و جهاد عایا خیر تجرید است ابد قضا علی کامل و تمام تمام
 مقرر آنکه عیالان انجاس و عیان و عمال و کدخدایان و سبب باط و شیر سفید و عموم نوکر و حری و بکر و کات

جهادت و مدفیت را با مخالفین و دولت با قدام صدق و یقین نمود و در حفظ ثغور ملت پشاور و
 شریعت غرامات کامله هر نو و محروم و غیره دولت را بصفت شمشیر جهاد محروس و حوطه
 و در قلع موافق از خواست مصار و بلا و امنیت تمام کجاست تا مشرع معارف ملت و مکتب مدرج کمال
 نفیض صدر و در مورد اطمینان از مصدر ارجاع خط بهیض و نشر متوجه اند به برابر تقاضا و در دار
 ارتحال نمود و خیر مشایخ ابوالفتح مصباح مشکو و روح فرزند از سر بهال محمد میرزا خلف اکبر و ولد
 مبرور در معارک جهادت و ممالک گرفت و چهار جنگات و چند مواضع و مواضع محاربات همیشه
 فرزند مغفور را موجب حضور و در مراتب تربیت همواره او را متعصب و منظر بود و در ادب و عذر و مریض و سکر و باقی
 و ادب و اتفاقا و ستر شد از قوانین غیر متعصب و در نظام جهاد و در شکر از احوال جهاد تمام صلوات
 و از تفسیر قواعد جهاد و جهاد است که بیا به این مراد و جهاد است که با این غرض و جهاد که بهیض و جهاد
 در تفسیر هر مرد دارد و لازم که بابت و مرتب را با اطمینان مدار و ملک بابت در تفسیر مرتبه و جهاد
 نمیکند و در غلبه و ضایع و سیمای که راه رضا خدا و سیمای که برای مقتضی از احوال و جهاد است و در تفسیر
 بلاد و جهاد مستقیم شایع و تفسیر جهاد است که از شایع احوال ظاهر دیدیم و اما قصه و دست احوال است که
 مشاهده و جهاد که در استحقاق تفسیر و جهاد است که در جهاد و جهاد است که در جهاد و جهاد است که در جهاد
 فرق مناصر با جهاد و جهاد است که در جهاد و جهاد است که در جهاد و جهاد است که در جهاد
 جهاد در جهاد تمام عطف تا به تفسیر و جهاد است که در جهاد و جهاد است که در جهاد

بشیر گورستان پیکر جلالتش را پیرایه فیروز بخشیدیم و از خجسته شکر زار بازو بر لبش شفاف سر
 بر دلها اندیدی سپاس افندیم در دهنه یونست یوسف فرخ دید منصب پس نیاید عطمت
 و ولایت عهده لب به شهران چنانچه با والد منورش بود بدو موقوف شدیم و عزت این امر خطیر را به
 و کفالت او باز کردیم تا بحکیم از فرزند زاده و طرز سبک او سر و آید در جرات متعلقه اقدام و در نظم
 حمام و کلان و غیره را به و خط خود و دستیار کسرا را جهاد و سهام تمام ناید و در تمیذ قواعد عدل و داد
 و تطبیق حمام کرد و بخواه و رفع مفاسد ایام و نخب مقاصد انام منظر میزانی تمام آید مقرر آنکه فرزندان
 عظام و امرا حشام مناد و کلان دیوان قرآنی و ولایت و حکام ولایات و اصحاب سران و دیگر دکان
 مناصب و اشرف حاکم نزدیک و در فرزند مغیر اله را منصب جلایه منصوب شدیم لازم حکم کردیم
 و شرایط توقیر و تفخیم دارند و مستحق و ثمران را از اجازت آرا شمارند المقرران این مغیر اله حکام
 عظام و دسران دارالاسلام و حاکم کربلایین دیوان نمود و کتب و خط و حکام و دارم و خط و حکام
 فرزند از جند مغیر اله را بامتاب اختیار القاب و منصب مستطابیم و مخصوص شده شرح خان قریش را
 در وفات و جراید ثبت نموده از پسر بشیر محمد سرور و در عهد بشیر تحریر از شهر مصر المنظر شده
 فرمان هدایت که در باب الف و ق و ش و ح با ر و ب محمد حسین سر از اشرف صدرایه
 فرخ فرخ فال شمان حشام ال فرزند حشام اشرف و خند فال حشام ال محمد حسین سر از اشرف صدرایه
 عراقی و عجم باشد بین شیش خاق شیر را با کثرت مفارق مغیر داشته باشد که از آنجا که شبانه می باشد

در هوا سخا امان افزون نماید هموار جناح الثالث باو طیر شکر سرور درضا بخام نامو لا
او بدت افلا هر گونه عطف منظور از رحمت اغارت درین وقت هر مقام شیطکار و
میسر بر مطرد و مطارت اظهار محترم ناب مقام تصیم عطف و سر جرم افتاد یک بدو
سپا رخ بایام افزون دخت و لچا فلان را با بلاغ آن مفسر مودیم باید افزون طیر از
در عرصه یک قدرت آفرینش شمر شکر مرسته پیش از پیش ثبات عرصه حد و مکر از بر در حد
فرمان توفیق قضا و عت کر مقرر بعد ه عالی و میزرا محمد حسن چا رحا که لچا چت ملاط و الداد
که از آنجا که بقضا حسن قضا مضایضا باسط عظم از قضا مضایضا مضایضا و قاضی نقد
و تاید حضر تقریر و شنید فیر رسید در تحفید و باید نوشته ماکم اقضات قاض
قضا حرام نام مروت قضا ضمیمه و مضایضا امر فاکم فی الناس بر ارض متبذب مناظم ایام مضرر
میشب و غیر لغظات حرام یک نظم غایر سلام و تراغ خلافت فی الانام تعیین فضل انیر و تقریر قضا
با تکریر و لنداد هر یک از بلاد در روز یک که در شکر عطف کاشته و زمان رفع و بط و حد
شهر ایضا رکف کفایت او باز که شیم در مایه مکر نصرت نور از محمد اکبر افواج سبزو
جمع عا کر غیا محمد و مرجع تحفات قبایع و در جمع متفرقات صاغر و کابر مصدر او امر و لواجر
خلاف و مورد قاصد و ادله طرف و کان فیه نصب شکر نصرت و دیانت معروف و شکر
و استعدادش و معروف لازم نمود لایه فضیلاست سر بر عود شکر به صرف و اراد اکان

افلاک و جنات است بابت وزارت فی دایت و کفایت نصاب صداقت و راداد است
 عمده الاکار الیهوتیه بترالامال مسیح خیرالیاور غنی مسیح المجدد تبیه روسر از اکابر آن است
 و در حجت حیات است بطور کمال خیر خواهر و صلاح اندیش میشود و مشهور و در نظم ادب است
 و غارت منظر معر موفور آمد و بهجات مزار ظهور و جسر در باره الیه غرور تمب خورشید خواص فکوه
 در بدنه سیلائی فرساخته دید اورا عجب یکش در مرغ خورشید از مرتبه اول با مهر سر بر سر
 غایت مسکرات نشانه را نشیب الیه جلوه پیر عرصه ظهور فرمودیم تا آن مبارک لفظ خدای
 و شرح کردن اعتبار شمه حکاکان در سوک خیر خواهر و صد حاجت بر دو عمر و بحسن الطوار و کمالات و خیر خواهر
 و مصیبت دانه خورامش و الیایر غلیظ در دلچایان متفرجشان تیر غنیمت و آن مبارک شربت
 فرمان توفیق مضرب وزارت عظمی در آن اعلا و عطا لقب صف الدوله بامیر الامراء المظفر المیرزاخان
 از بجایه مدبر اعیان و مشهور و مقدر حکام و امور در دربار آن خدای تعالی شرف قدر اکبر و در فاضل
 فوق بصیرت و نور خلافت را بوسیع اناجل که خلیفه فی الامر موصوف و بدست عظمی و جلال آن است
 مقدار و اشیا مملو و بسته نایز قضا و سنا و عطا اللهی سپاس این نعمت بها هر ملزم طرقت و شرف
 از کشتن آن درگاه و تهنیت است بابت که استعدا و حضرت از صیغه احوال میشود و در کمال
 کاش در مرتبه است که چهره ظهور و شهادت پدید آید و قهر را با قهر و غضب شسته افزایش و جرات
 از تفاع کوکب منافع شنید که پایه حیات تر افلاک است اندازیم فروغ نیز مصالح بسیار از حیرت احوال

یورش هرات بمو کب قیامت توش را قاید بنود و در طرد و روطیات تدبیر منظم و عریض و مبله
 بموجبات منور توفیق منجم صدر از لوبجانه تدرع و عریض را در مغیر الیه ناب نمود و اظهار غایت و در
 منصب چنان دباره او موزوم خاطر خورشید منور و اثار و در بدنه استیغاب تیره لیدر از تکریم
 اول لوبجانه مبارکه حضور ویت غایت تقدمات مکنونه را از عظمای مقطوعه ان جلالت استیغاب
 سفیدست با و میرزا و منصوص ششم و سابع فلان موجب در از ان قرار فرمودیم تا ان هان
 طرا پر اقدار و حایم میوزا توشیح صدر استیغاب تیره لیدر از تکریم و جلالت اوت موجب منور
 شعز منور شمر مقرر انکه صاحب منصبان و عیان و عموم عمل لوبجانه توشیح ان تیره لیدر از تکریم
 و حکم او را مصلح و ع لجه کاو زیار نیند مقرب انکان متوفیان دیوان و شکر زین بنو طرا
 شرح منور توفیق منجم صدر و فاطر خلود نمود در عهد شمس تیره لیدر از تکریم ۱۲۵۲
 فرمان و لیعدر لوبجانه لیدر از تکریم ناصر الدین میرا که از دیوان شاه صادر شده و تیره
 از انبا که تخلق با خلق ناصر توفیق در سیر سلطت سیر از تکریم تیره لیدر از تکریم
 متابع تیره لیدر از تکریم ناصر الدین میرا که از دیوان شاه صادر شده و تیره
 سیر خدا و او عظمی نظام دنیا شد چنانچه ان پانزدهم و بیست و یکم و بیست و یکم
 علیهم در دشت تعیین خفا شریعت است مقرر لوبجانه انان امارت برانهم تیره لیدر از تکریم
 نیز سطر تعیین نموده اند بیز راه خاقان خدا را که بفرست و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر

و احسن الله على سائر الروح والسرور و در امر سلطه و جهانداری و عبسین و بیعت مغفور را
 طاب الله شراه اولاد ذات باری را ثانیاً برایشیت این عظم منسوب و ایام و ملک زمره کلیات
 جام ملک و اقدار داشته بودند و حکمته اولاً و آخراً و باطن و ظاهراً امروز که بعون غایت که در حکم
 و رشت پروردگار صدر سیر سلطنت بفرموده اقدس نایب افواج جهانداری از فرق بغیر فرموده آمده
 حایرین بنیه سلاف سلطنت این را شنید و تغیر و لیعهد دولت در بدایت الفجر سلطنت ابدیت
 مردم متفلسفاندا فاده در دهانه ویرانه ویرانه ویرانه ویرانه ویرانه ویرانه ویرانه ویرانه
 و کاکر فرزند از جند و فقه العین و قوت مندر از این منیر را که امارات بسیار در ضمیمه احوال طاهر و لطیف
 و مطهر استحقاق منظر نظام خورشید مطهرت منصب مبرور خصص فرمود و از غنایات ناصرین بر
 حق کریم نیست که با قضا تنزل الاسماء من السماء بنشیند صیر من و قاهر که جمیع مشرق و بقانون عدل و انصاف
 چنانچه مکنون را معدلت تصانیف تبار در بار سپاه و عتیرت رفایند مقرر آنکه تخت عظمی و کرم و کرامت
 فخر جم و امر بفرموده تجار و اصحاب ابدان و ولایات و عمل دیوان و افراد متجده و جاد و عباد
 مثال قضا صراحتاً شال نمایند و فرزند از جند را در غزوات این جمیع بنده متفلسفان و مستقر استقلال و استقلال
 مستقرین دیوان شرح مقرر بر کاشت مرده و حرمه شنید تحریر از شهر ۱۲۵۲
 فرمان بایران که در جو عبسین علی صید عید خان امام مسقط شرف اصداف
 لچامه کچاه امارت و ایالت و جلالت و جلاله صدق و تهنیت و ارادت اکاه میر الامیر عده الولاه

صید عید خان امام مسقط تحت احوال خور اسقط انوار غیات پادشاه و محبط اضواء عهدت باقی شد
 در عین عقیده عزیزان ارادت ترجمان آنگاه مصوب لایحه ان عمداً المشایخ و المعارضه حضرت العزیز
 شیخ بنی العزیز و شیخ و سایر خمر هر شهر و منصفین صدق قریش از مانت فتح تاج تا خاتمه خستام
 بتوسط ایام دولت ابد فرجام معروض شد و در محفل آیت الله العظمی خراسانی صاحب کرامت
 خدمتکار و انقطاع شسته مراد و موافقت با خبر موالیان دولت ابد مدت نیز کما بهر معلوم و بهر
 حصار و ثوق و اعتماد خاطر محترم مردم گردید در باب اقدامات خود با شطرم و رفع غواید حدود و ثغور بعضی
 بحرین و تادیب معادیان دین باریک بین گشته و هم بوطه تقریرش را ایما معروض گشته بود مرتب قد
 خدمت و خلوص عقیده آنگاه و موافقت در زیر محلات جاویدت ظاهر معلوم از احوال آن حضرت
 حدیث ثابت قدم و در دعوی خلوص و صدق عقیده راجع دم لجه اند و او امر علیه را در برابر سبع اعطای
 و سرانجام این دعا و گزارش همه که بر پیش پیه برست و محتاج بر توبه بگونه بران و دیشی و از آنکه ابا
 از خلوص نمیزد و عاکیان در باره نمیشد همواره حمایت و اعانت آنها منظر نظر و تملک و ادولای
 مغضبه ایشان مکنون خاطر نور لجه و لعلن الله تعالی و حسنیه برای انوی محلات قاهره باب آن از بهر محبت
 و پشیمان نقص و قصور در معذرت قلع و قمع مخالفین صمیمیت و مدلت است که منصرف در العاش بشمار
 بعادوت آنگاه و استخلاص بلاد بربر و بنام هم منظر منظر ایام در مدت است در شایخ مثالی که دارد و
 و احوال انحصار معروض شد و رای لم اراد بخواب و اوضاع شهر صمد آمده معلوم هر که هم اجازت غم و کاند

منتهای حرب و زرم تا عیال شیخ غیر انصار را در تحت دعا کرد ابطال و نیکو معذات جنگ و قال در
 اوقات اصرار و جهاد بغایت کمال بود زیرا که منظور از اظهار شهادت اینست که ما میرویم و جزای این کشتی ^{عده}
 اینجا جمع و حاکم شود و قلع و اعیان سر و برباعین را بجا بر آید و همین ارجحات منظره موقوف بر توفیق و شهادت
 جدید نماید و این سر موقوف بکج کردن کار از اطراف کس و تیریه باید بشیوه پیش و معلوم است یک چند خط خواهد
 بدین جهت مصطفی خان خود را با ایلها محبت و تمکین نیز از دبار شیر مرصوب ما مراد تا مملکت خراسان و
 غایم ما را با کچا و دیگر کشتی آن بکرم کشتن نامان و آنها را بشمار اسم شایسته و مطمئن و سر کرم میرو
 و بکار دارند تا عیال العاقب که منصرفه و صبر و وار در گذرند و لهذا عیال چنان را از کرب و یون با عیال
 ما مرور و مرتب الثبات خبر از راه حمایت و اعانت الاخذ و القافه و ایل ما مراد که در اینجا انجا نماند و کچا
 امیر الامرا را هم در تحت کج کردن کار از اطراف کس و تیریه باید بشیوه پیش و معلوم است یک چند خط خواهد
 و فرامین مطاعه بخیر خود از هر حد و بصر در میو پسته که در مصلحت است در مملکت رواد و حسب الامر که باشد
 ما مراد قلم غیر باید الچه همه الا اوقات را با عیال و حمایت باشد و هر سال و منظر و در امر و حد است
 میسر و معابر که بر و مرور غیر و نمید مصلحت است و غیر از عیال و شایسته مترصد و صحت که بشود و بعد از ان
 با بر سر و دی هم بند شیر مرسلات الچه جمله لغز و مقرون و جهات منظره و قیاس شطام خواهد و آنچه منظره
 نند میر معاذین و بناد و شطام و بلاد و غیره مراد بر حسب استعدا که هر چه حسن صدر تیر خواهد و غیر از
 فغان که با فغان است و فغان فغان در خصوص امر جزیره قسم با عیال و صحت الفیض صادر شده

فرزند غلامدار سینغ میرزا فرمانفرمای محکمت فارس را در غنایات خاطر حیرت انبار قرین و اکابر باد که مقدمه
 جزیره ششم و سپردن شش جمعی متجده نظیر که از بر قس و قسع شهر ارجاسم آمده بودند مدتها فیما بین مناسبت
 قسره و کلا در آن نظیر که متقیم در بارستان تاسیس لجه بخنداریان و محمد سبب تبخض لایمتر و کلا در
 خلاف بنقص سررشته ال این اوضاع بود و تعد نمود که برود در سطره لندن شش ماهه کس روز و امان
 اخراج نماید و منظور و منظور آنکه تا حال رفته باشد و امر حجت در و در مضبوط و عظم بنم از قرار که در
 چاه میرزا با قمر و فرموده سیداد کار کنوران آفریند با چاه ستر بر بخش مرضه در میان آورده و در کفر
 فیما بین قسره و نهاد محکمت یکدیگر داد و ستد نموده اند معلوم از چنان آرا نشد که بکتاب بنیم امر از
 و کبر امسمک لجه و پلاذن و رجوع بدین صلاف از چه در یکراخت نموده اند و در سال رسید
 اثر خاص از رجاء بندار چه بوده و آمده رفت چاه ستر بر بخش کبر ام اذن و قرار ملا دیوان
 و بچه هم آمده و بعد از آنکه آمد چرخ عرض قصید بوب نموده اند و در گفتگو امور و فتادان آدم در محکم
 از لایمتر بر نیامده اند بنیمه قرار این وقایع چه سیر بود که در عموم حمایت بین الدویر رجوع بدین رجاء
 مشر و جمعی از این حالت بدین تر نشستند و فاتحه و خاتمه از این نظر وقت ملاحظه مینمودند و وصف آنرا نموده
 بنود که کاخ خط و خطا واقع شود و یا سهو و بی واقعه شود چاه زکینا را چه استخبار از امر محکمت و چه باید
 در میان کار قرار و مدار دهد و همچنین دیگر کار کنوران اینجا چه کار خواهد بود نه را خدمت و باید در ناظم شد
 بموشند محکم و سایر ولایت امر است جد و قرار و مدار محکمت و ثواب و تها که امر جد و تها فیما بین

بکار گذران نفرزند بر نظم حجام و لایق و محاسب و وجه دیوانه و سرپرست و کفاداری
 سرحدت و قرار و مدار حجام محکم و معاملات و موضوعات با هر حال خارج و بعضی از دربار و رجوع بعضی خاص
 باشد و رجوع بعضی خاص در دانه دیوان بدین سال و ده سال از آن بر سر هر یک که در خصوص خط سرحد
 و خراجش معین است و هر ساله بدین رسم داده شده دیگر و خبر در قرار و مدار سرحد و خراجش معین در دانه
 باید و محکم کم یا غیره اگر تحقیق در این امر ذکر شده و خبر در میان آورده باشند موقوف دارند و هر چه بود
 آویز سر که یک در دانه باشند و دست در دانه بید و عدم محکم است بدان و آخر خاص را از دربار و مخالف نیست که
 با قانون معاهدت که بین ابدار کان جان اندوخت اعلان دارند و پس در دانه و تصرف در دانه کانگند می کند
 قرار که در میان است و عیش و شادی در دانه باشد و قطع و فصل و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف
 هم اگر مستر بر سر خان از خبر و خبر باشد باید روزانه در دانه خلاصه کرد و اوقات متسرک است اگر آید
 خارج و ملک برادر او را از آن خبر و خبر است و هر چه بود در برابر بروی دانه و دولت قرار و مدار کی لازم
 خواهند داد کار گزاران فارس را در دانه و پس در دانه و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف
 فرمان فیما بین حجام و بعضی از دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
 حجامه امیر الامر است و مدیر کار است ابد و حجام و بعضی از دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
 علیه تبرجات مکتوبه باشد هر معتمد به هر چه بداند در دانه و اوقات که آن فرزند شرف اندوز خبر است و دانه و دانه
 محمود است از نظر هر طرف چنان که اعلان نصیر حجام ایران و کاما هر او را از اوقات احوال این دانه و دانه و دانه

فرامین مطاعه صادر و مضار اوضاع مرقوم و اجمالا نیز مقرر گردید. بود فی فتح خان خان اقام
 بسرخ جبارتها که نه در خور پایه او بود و نه حسب آثار خروانه فرزندان کوکب سپهر خلافت و اقتدار خرد
 اغراض حسنه میسر و اولاد مکتوم آن جمعی از که منصور را پسندیدند و او را مرثیه مغلوب و مقهور و سباطیل
 گردید و بنیادش محمود را که اهل انار و انار و مسعود و محمودی افتد از رو و سختی هر اس کس ثبات روانه
 و در آسمان کیاس و در باب غفورات او در خوت و التماس منجبه بود از یک جبارت و یار متجاوز از حد
 بدو جز با اعتراض عقد فیض و جرت دیگر صحابیه امض منقوش. مغیر الہ اعلام هر اگر با حمایت
 مد اعانت اب خود بدولت قاهر نماید و در عجب پد فیتیح خان را متعبد الہ و متعبد روانه در قضا
 سازد و چار کامران نیز از ولد خود را بیات فیج خان مامور و مجبور و اورا بر سر دایه و یاد تحقیق منظر
 و بدین راه خود را از اطلاع رفتار او بر معذور ساخته بود و نیز مقدمه مسعود برادران فیج خان مرثیه کرد
 کردن و با شایع الملک و نصیر و از اولاد تیمورش. قرار مرصع و مراد و در خفا و محمود ثقی و بوقت کدک
 تمهید سباب جلال و قیامند و بر از وقوع مجادلات نظر با جماع و اتفاق در آنها را کنگشتی فاش
 بش. محو واقع و انقباض نه تمیز تب هر تب رافع آمد تحقیق مکر و در نهایت و لای خوار است عاصم جدید
 عانت و حمایت بفرزند مغیر الہ اعلام و چند نفر از خان افغانه را روانه از رض فیض کرم نمایند و فرزند مغیر
 آنها را با کتب و ذرایع ماحسود روانه در بر محدثه و در انحصار فیض که از ملک او با و یال دولت ابد
 و روانه شمس خان نیز بر ششم طریقه انداخته و همی از متعبدان خود را روانه و بواسطه عریض خرابی و محرومیت و شکست

از دیوان عزیز گردیده هر یک سده عزیمت مرکب نصرت نظیر تمین سپاه بایک از دربار سبک نشانی
بجانب کبر کشمیر گردیده بودند از آنکه در آن قدر بزرگوار که با محضر غلات معاصران تمین نامیده
که از عهد سیرت تمین مرکب مضور برهنه آمد عزیمت رفت و فریب این نیز فرودم و بالعبار
فرزند معزیر به جرب حکم قصاص و مرثیام حمام تمین کشتان و خورزم و در سبک از دود و نور حمام
ایشان معرکه از اعراض حرب زم آمده اکثر ولایات و سلاطین بکین فرزند در استیسان و کفایت داده که در آن
مقیم بکینها و تفرقات داف و متعد و غیر این مستند روان و هر یک یک طریق مطهر و مستعد عروج و حدیث
جمع ولایات متصرفان چنانچه چشما و چهره را در لایق و تیرش و دیگران داخل محاکم و در ولایت و در مطهر و
رجوع قیامات شایسته و در هر طرف مقیدان هر یک با عرض مطیعانه وارد و در بندها در مرکز از طرف و در
در استیسان بهم نصیر مفسد جهان در مقام است و در هر طرف عجز و در انداز و در عیاش معابر اقدامی
فرز بر این خیم و الا کمال را با و تپنده آنها مامور و همه را مامور و در استیسان و در استیسان
از در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان
و سران دارد و در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان
کوی و کو و آنها بدر الامان کمان رسیده و رخت نصیر و در استیسان و در استیسان و در استیسان
سجدهات مرجع و در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان
فرمان که در یک غزوات مشتهر و قایم سفر و در استیسان و در استیسان و در استیسان و در استیسان

فخر از آنکه مرکب های یون اربع غور و تسبع تصیم نظم صفی شیروان و قربانغ ران حضرت ارگشت
 بر اتمام و انجام هم سرحدات و قطع ماده فدا و خلعین اناسات عا کر منصور از هر طرف ترش و شش
 اندیشه و دست قطول بهیصال پنهان مناسد کرده ضلالت شعار انداخته پتا و سچ سردار بزرگ رویه
 در از ایران روان و بحال پنجه ان کر زبان شده به توبه مت و مت نیارده به بهمت خود را بخیر کوچ و
 نوشی و سربانغ رفته بود و پنجم برادر کل ارده بود و قلعه نظاره با صراحت و سیال طایفه گذر لوبا آنها که شهب
 حب الفان قدر نهاد قهرمان امیر الامرا اعظم امیر حسین خان چارچمی پرا بهر تبذیر آنها مامور و در قیدی
 جمعی بن اربعات متواتره و لطافت شدید از انوای کشته قلعه نظاره را متصرف گردیده غلبه بر ریه
 جمیع لجه اند به عرض تیغ غازیان منصور یاد گیر و نور گردیده اگر قیلاز قید بر قید بسته بخانه جانی
 هشد روس مقبولین و کفران کند کین را روانه کاب نصر قسین حشد از طرف دیگر فرزند
 مسعود میرزا مومنت سربانغ و شطام حدود آن بود هر روز تباشش لوجی و شواشی نصیحه پر دانه فرزند
 و غنیمت سپهر از او و صهر از او گیر کنان که گردید بهت فرزند پنهان مریدان پسران و غنیمت میرزا فرزند
 و در کباب لایحه بممت اباران و پادشاه سیما مامور لوبه الامرا اعظم حسین خان سردار اعظم مرکب فرزند
 داشته ایم مرکب جانش برای نظم امور شیروانات و حده تا بعد از هر طرف نصیحت لرا گردیده در اقامت
 چرخه بران حکم اقامت مرکب منصور و انجام حمام منظور نصیم غرایم قصه مخطوطه چار و عریضه فرزند میرزا سید
 داشته بود که فخر از او و صهر از او در قلاع متصرفه تخته تبه مراسم حاکم و منظر اقامت و از پتا و سچ استمداد

نموده و اوستعد و شایان با تو بنجانه و قورخانه بامداد روزه و بفرار و صوم و شهادت و شهادت و شهادت
 پفرامده با بخاریات اقدام و ثبات و رزیده مدتی عرصه گیر و در کرم و نوایر حاربت و کفایت و کفایت
 جلالت جنب کجایان و ازرم و شرم بوده تا از حجت مومنان ناصر اعلام یم نصرت بر توفیق اعلام و درید
 و شکر تمام بد الفرفه شقاوت انبار و در نهفته متجاوز از سر از نفر مقدم بقید بر پادشاه شد صد نفر معروض
 و محروق تو ب لک شبار گردیده اند و حجه تو بنجانه و ثلاثه حشرین بکجه نصر غایبان نصرت در
 سر او سر بار بکاست تطار ارباب و فرزند معزیز زور پذیر بر نظم نصیر امور و ام حیات منظور
 امیر الامراء نظام لادوله و الاثام صف الدوله الحیه اللهبان قاجار و وزیر ام دران عازر و سر مشهور
 فرار کار متفرقین از در پیمان و لاهی حوائز و نفعات صحران و در پاسبان صدات انعامان و نموده
 مرکب های فقیه ال مبتصول و شپس و ال نهضت از آبی حادث و خلافت از حجت افزور در و خلد

۲۲۴

عرفیه است که در بدایت احوال کجایک می باشد تا بنشیند بر الفاظ صطوره نصیر و فرزند نشسته
 خاک رنگد از خوش باد سرعت را ابروی مردم دید همد ساخته موقوف عرص پنهان بارگاه فلک پایه
 که فلک رانیه و خواقین فلک جبهه را منفرجه است میسر که از انهد که زمانه عهد منرا انفرین عهد پر راز
 و اوراق کتاب کمال را که بعد اوت و در صراط مال به سران بود بدستیار اینر بنام
 بنار شیرازه ساخته است ارباب سر در وایا کن سر بر از غزلت شد پافرشی بزرگ بنام
 او در کمر شد صاحب علم که در کف فرامی از عهد طرمانده روز بر تیغ می کند از نند در عرصه مرزا علم
 افروشد شعرا به سلسله نظم امورش بن خسران که قطع از یکدیگر کینحه به جمعیت شسته چون
 اجزای نیست کفام فلک بحر در دایره پریش از هم ریخته بود هر کرا از بحر عیا اینر است مدید بهر و افروشی
 جدا آمده به پیش رخصت قمار بستند و بطن انباشان در بیض زمین فسط کرده از عروض خفا
 زمانه تنخص می شد رسم خطاطی را رسته با ارباب رسم تعلیم از صفحه ایام نوح و خط و خط صاحب خط
 تعلیق عوایق همواره در خط و خط به رواج افتد و ریگان خط نوحان یا قوت لب است و اینر
 عجاظاتی بر خط نشسته بود بکجا برکت بنده درگاه نیز می رسید به نوح را زده و در صوبه که شکاره ظهور
 ثبات خسرو زود و قوت در عدد و سروران خویش را در با کسب و نوحان خط نوحان اندازد در کینه در خط نوحان
 و بر اهرم مطرب کعبه سر ته شحات سخت بهت ساح ناقص است روز افزون نایم در کتب اراد
 خط بر خط شاطر از سر کرم و برای آموزش رسم خط نوحان در بستان تعمیرت لوح و کجای در بر و سر باید که

انجا عوارف پادشاهی که هر مراد صمدی او هم حصول زندگ در تصدی معارف مصروف دهم ستمی
 باین خیال که از مخزن مکارم نامتناهی در آلت ج قنار زخیر بزم مباح طبع استاج ابواب اصل
 معال را با جتهاد در میان که شتم بچند برصد بیکه که کجاست در پیک الشرف شود ارادت با سود پیران
 با نظر الثقات شهر را نظر آید و هر مراد از اوقیال و اصل نصف الهی حشر را قطع مظهر اشیاء
 بطلب یاضی در ریاضت رنج بردم و با مثل طلوع شمس در بزم صمدی دستار به خورشیدم نام
 باین همان که از مصدر امر بفرج بسم بند که مورم ایم در بوم حشر را در معرض ارادت عرض و خوف
 بفعیت و انیم اوقات صرف سخن کردم و در استقامت قوانین ادب حال ماضی متبذل در دم چند نیست
 نی که فریضه خدمت با شرایط خلوص و حقیقت ادانم و با قاضی شود جوارح و ارکان ثبات دعوی
 ارادت فطر بر دوزم در فغان فغان قهر تفنن کردم و کام شریف غرض که را عجز المقدور
 اوردم روز بر تصور آنکه در حضرت آسمان قیاس بر بر قیاس بزم و از ترتیب قضایا مناسبت
 کبر پر خنده تو بهر صمدی که در مقدمات معانی و منطقی شروع پیوستم و در التزام طلب خدمت تهنیت
 مستلزم است و عوسن را با تصدیق جان مطاعه لازم دانستم تا شادمان شرم معانی را در جمله طبع
 بهر هفت صنف صنایع در شهر پندیده است و کثرت گیرانم و دردم و شیرین تر را بدست قدرت
 لغز به بلاغت زبانه افروخته بر اشد مدح حال بجز ضمیر زرد چو خیال ایران بیان آرد بچند مظهر فلاح
 بودم و مباح دق ابی لغات دقیقه از دقایق بزم بکشد و هم عهد بزرگید که در صفت توصیف حسان

هلت ابدتیس و خیر و در نلی ایم و نرید عطف خاقانیم جث طلاق خاطر از قید ذل و خروج ناریه
 اندوه از دل کردیده مصراع بوجدت بدست دیده نیم خم حرف در سپرد و حرفیان قافیه کردم و بس
 در مدح از دیر مکتوبات بر اشارت بارگاه فلک بخت بکنار آوردم کاه بنی عقیقه که در دیوان تربیت شهر ری
 صیغ سباق بند که سر رشته درم خدمت بدت آورده هزار در جریده تا کنان تکرار قسیر نه شام
 دقرا حواله مقبرت عطایا و جوار از لغرض توجیه عوارض مرفوع القسم بوده از شرم مفوده مرده دان بعد از وضع
 یقینات دینار با قبول پیرسم صدوق را در کعبه حبسیده بخیر روز جمعه انام محشر دهم محشر را بر پا
 ادا یافت میزان بند که در حوض به تیره خدمت جیای پس در برستان مدتر خسرو کوشان هر روز در مقام
 شمع طراز آمد و طایر بسم در تحت خزان با سیلان روضه قدس از کاه طراز منظومه نظم بر نظم
 عرضه عرض نیز چشتم و کاه بر منر شوره شرد کاه شرمه از رتبت شایر ششم اکنون مدیت تا تمام
 خوش احوال حرم حضرت حرم نشانی مانند کمر کج بر می ایستاده و اوقات در بارگاه فلک سیر چرخ
 زان شب نشانی پیمان نیکین کشیده پت می پریم در حرم در کاه بر باد و بر شش کاه
 مرکب میون در مقام صفای چون بر سر عهد بدیت میقم بوده و دستکم بنام غیر میون غیر لغز سکینه اللم
 رکابت ترسیم حین رکوب سفیر مرکب میون را بخاک دنیا که خیرل خوش خرام کرده در آن غریب
 بنحیر لولال سیر کیر را چرخ کفن تا ز سر ادا دان با او ششامه اگر زور بوده نام بر قرب ششامه
 مانند حرم چشم جابر و زان از زور داشته و اکثر صیغ صلا حذر از کنان شده پیر چون مقصود کس

گذشته شعر بخ برد بارگاه دارم به امید قبول شاه دارم و اولی رحلت قاهره را از مرتبه
 اقدام در خدمت و جان نثار همچون ضمیر خویش از مرگ محنت و در رفو و واژه صدامه انا بمرض
 احوالم در موقف حضور اشرف اقدامی ندارند اندام از پخت باریستگان بزم هدیه را از روی لیاقت
 برضا عیقت تم بان را رخورد در استکار غدا در صاف و ت و لا در صف صرف نام با بنید حسد از میرج لیاقت
 اکریت و با بجه در نیت روز و شب در حضور و غیبت آن مقرر امرب خدمت لجه و دقیقه از دقایق تمام
 و جهاد و راحت و سر و کمر گشته و لا با این همه هم سنو و دیل بکینه مقصود راه نهمه غیر غرضیم نمیزنیم که خضر
 و ت نداده و با اینکه تمامم تا کنون نفعده از کار نکود غیر از حسن نیکوکارم خاقانم در بر سر امید
 نموده مکریم لطف پادشاهیم را هرگز نید و در عطف یا نماندیم عهده از کار کشاید با ظهور افلاک با نهمه
 توانم بود و با شمول تربت خدیوانه در ران سر در پهنان قصب بس قلام روبرو صدور امر اقدس اعظم

و مطالع امره الاشرف الاعظم

عوضت به در برابر امیر الامراء محرم محمد حسین خان صفهان مسترد الما لکیر در انچه تبه افلاک در سر حد مستطاب
 اشرف والا ناپ استیلا لیه مراده عظیم محس بر از شده در مقام اوجان تیر ز شهر ۱۲۲۵
 دینم از ان قبله عالم و شمشاد ملایک چشم روح در روح العالیه فدا نفیس سر و ذت اقدس و لکیر
 اشرف والا در املاک عباد و غزما لک از تبه و کالت دان ذت مبارک را با اتصال غصا به چرخ
 بدین ذت سعادت تبه شسته اند با قضا افاضه فیض حاضر را در حمت منصل این منقصر است با عدم شرمین با

موبک میمون نه روان و خفستج و نصرت کباب نصرت بیت را از پرستند از جواهر و سر مضایین
 بدیش کوش امل را تبارزه اویره اعتبار بستند و بدر را بدار معانی غیش و شاح صدر صدق را بجای
 جدید موش و مزین دشتند بواسطه لاک نظم کاش در پگاه شود شیر زر از نظم حذت آن افغان
 معظم عذر تمام برشته عرض پوت و از کوزر منور مطا و مرا بطاش نثار با کجا خلافت را عراضه نی
 مرتب شد روح مستاع ملاطیف یعنی کوه سپکر قاطران انعامی که مطایای مفت کایه سپهر در دست
 دارند رسید تهنه مر و اید و کار در مرصع با آفته مر سه سر که کردن ارادت و زین میان مغاخر و آیه
 قامت صدق آمد مر و ایدش در دیده بان اشک اینم محور را برمان آن خجسته خضر نمودی
 و یاقوت احمر شش همان خضر از در از خدمت محبت بودی زمره ابدارش از طر و آب و آبی
 بستان بهت برده و با آب کار و الماس و شش حتر در دل اعدا داشته در شش زمره آفته
 دیار زلفا سپهر قشمر دارد و از بوتها افرا خبش قرص قاپ در بوت حتر یکم از دبا نعمت بی
 معطف سپکر پریان چن پوئی اگر اموات لاف زنده خجسته و در برابر لطیف کتب خط لک
 فلک را اگر سه طاق کتبه آید بجای کوه و تار شش زلف مجید میوان پیوند پودیا فیه و برای طراز
 اقبال صنایع قدرش در کار کاکت یافه شود کوهلر خوشبخت کجیه خاطر را حسرتی بن در شش سر در شش
 و قاتل براب پرایه ناخر مغاخر مطر بطر متنازه ناخر امید که تا لایسم آید زنجیر سپهر و پی پری
 انوار زل پرایه پوش سپک ماه و حتر بمبارد خجسته معظم را شریف عطف شناه در حفره پرایه اقبال

باد و لایلایم با غایت خرد در آتش افروخته حلال تری بند و مجبور که تیر به فتح اقسام در برابر
 فتح ابو محسن الثقات بوده بدر در درنای حبات رایت بزم لاد و رایت افراید و در رجا
 مرشد که از جانب امیر العظام خدمات لایه سرور فرمایند تا لام تر که در جمیع حسن خان قاهر مروری
 در جواب مکتوب جناب بنام غیاب اقا محمد کاسم صفی متخلص و ابالکمت تجرید در قریه شهر سنه
 در صبحی که از شتایق آن رفیق شفیق در محضر طریقی بن شتایق مشتاق و طوطی بدایع کمال انبیا
 غایت مقصود کمال نامل لوص صبا صفا و صبا و فانی که کتب سبب و صبا کراچی
 عطر افراشته مودت و سحر از آتش محبت که دید تراش صبحت نرا به منتهای مضامین
 و لیش دماغ خاطر را تا طاهر سرود و تبا انوار کجی اقبات عبات تیش سرچشمه امیر امیر
 هنر و زین نمود مستورات معانی به قصور در قصور سطران بلعیه مسکین عیون و خضر و خضر
 بوده و کما مضامین بعیش در نظر مرقعات منبیه جو مقصودات شجیم و کفر لم یطمنن انفس قبلهم و لایان
 شعر فلو کان الفطما جئت لکانت عفو نحر العواذ ما شعی طور ادایر کلمه و داد و دایر و طرید
 استیز استاد حق تعالی از احوال در مزاج متبایع شعر کراج ذی جاج او کروی حجت و هم
 مقدر المراج امه و اعلام تحقیق را در که درش ایام مفارقت بزم به حیات شعر الفات الذی
 و عفت البهوع و فیهما عینان اضاخان و محضر آنکه تا غایت با عانت غایت پروردگار در قیامت
 مستقر مقدر و طما بخیم وجود با واد ثبات و با مودت شتایق ایام و شتایق ایام و شتایق ایام و شتایق ایام

در تصور نیاید و معانی اثواق ضمیمه بدان غایت که خامه بدیع البسمان از جمله غرر اخبار بر آید
 ادراک حضور و سراسر سوره رکض انجیل است و تقارب بزم حضور کا کعبه روزگاری مایل
 به تنگه نیز شعر خواجیه شیرین کلام در معارف استفاظ حدود الف التبیان صمد و غیر الکلام ماقول و دل
 حدیث روز قیامت که گفت و اعطای شعر حکایت در از روز و از بحر کشت و بجهت رقم خبر ان
 دارم کردن مایل به بحر فستق انبیا است از آن کسر کردم و والا هست شبر در روز و روز فراق بستی
 که با تو روی برو شرح شتیاق کنم پیا صدق و فاق در عایت روم اتفاق را که ترتیب مقصدت
 مد کفایت شد و در اهل ان شطر پر دانه بودند یعنی بجا و بر وجه کله القالب مدیر الالقاب در فضیلت
 صدق مدعا حق این اعداد در قضا و فافض منقطع محبت اثبات شعر و ان الجاب کسب لوحه
 و غیر مدعی شعر را که ادا بکت دموع در حدوده تبیین من کما فرتب کاه و نه در قائل و
 تو بار پر دیشنی و فاطمه ترتب خلاف عهد زب پر دکان بار زرتب شعر مدید و فافض
 در ادای شکر عطف کا خفا نخبه زوال و پس عوارض مل خرو و فزون قبل خجیل لث
 جانداران تحمید مجبر و چاکران استمان کمان هاشم همواره نیز مرکب و فرموده کافدا
 در راه حد شجر جان تبر باد فخرت صحیفه صدقت و زب و پاچه محمد ششم بودند مسکام بعد از
 تمایش غیر روشن طبع فایز بهتر از نسیم قابل فخر و زب نظیر بود بر من تحقیق بر دشت و از صدای
 هبده در نظر ارباب دانش غیرت مقالاتین و از زباید عرضه عرض در ادب شکر شکر

لشکر کرم در پیشگاه العالیانه موجب ابراز لایزال کم کردیده تصاعف اشفاق خسرو را با
 امید که انوار عقد خاطر خورشید شراق شاهی سواره فروغ مجرای آمل بندگان عیدت فخرت
 رستان نواز شرف پیوسته غیاث ملک دیشم باد از ارصایب رجاء واثق است که بجنده العالیان
 صادق اشفاق فرایند و بشیخه اقسام بخت کفایت حدیقه ضمیمه خلاصه راقی خضر اکابر از احوال
 مکتوبه بر حسب اصرار یکدم مقربان با کاه طرب تامل فرایند خلاصه سراج بنجاب معتمد الدوله
 میسر از اجداد اباب لاله لان اکثر والا کردستان در بخت و صفای پدید میسر و ۱۲۲۰
 امروز صبح بر صبح یوم الاحد و انوار طلوع معادش غیرت صبح صبح بخد بود تشریح مبانی خلوص
 کشف حقایق صدق و صفای و صفای حقیق حسن و فایز داشته آمد و مصحوب ناله گلرسمت افادیت
 اکنون که ظهر روز مبرور و در التبیاضات خیر مجتبیان صانع روان در لطف رزور و ظهور و در در
 به غیر که کشف انچه بای محاکم حسن الاسرار کلمات خلافت با یکدیگر مقیمان با کاه خرو فرید
 اقبال لال زل صدر سده اقباله مقبلاً لقا القیصره و الایل دستانه نشسته و این کشف از این خیر نیست
 از این دلها بر جسته ناله از شر که بنده لیکو در میان آوردند و کاه بر صبح صادق خاطر هم را طافروزد که
 تارخ و صفای حاضر لفظان را بجهت بر مبصر و بجهت انظار منظره آن سرور در این کاه تدار از این
 مبرور نوحه خورشید مجید است و شارح کتب را مدوات شمرند و اظلام خود نوحه کی بمغفر پیاده دیوان قبا
 شیرازه اوراق محکم دستور قوانین مغفرت و فرخند غرض صغیر عادت ترند دیوان محبت و افروز

جریده صفوت و صفا غیر مصروف و وفوق مطاع کرم خسته خفاق میسر از نهر یونف از نهر اللاله کلام
 بدایع نظام دره ایسه در کوشش پان خستند از ان مشفق جهان کتاب از تاریخ منبر جامع
 محسن کتابت بقیمت عالی اتباع و بان او ان تجمه دستدر افاد و شسته اند و فصیح شمع در باب نجابت
 تادیت نمودند و رفع التباس و تبا به اربعانیت و شش رت صدق مقال نشان را که صدیق محی
 و الاکثر نزل من السماء مصدوت و از فانه کان صدیق و شش کلام و کان
 دلک عا حقیقا مراد میانه حیرت و حاطر بر رفع این بهام مل نغوذ بانه که مکذپ رسا پر امون
 حرت مغایره جمال مرور روی از نهر القاشیه غرض نشان بخلیه کند اللهم کما فی قضیه محمول از نهر ایسه
 در ایسه ضمیر صانه تخمیر عکس پذیر صورت اصوات متبصر مرسم موحدت و ارتباط منبر دستدر
 بکتا چنین صورت و تصدیق از را جمال اثبات بدایت باشند و تا کنون عاقر در لول واقع با لول آت
 و حایر تغلط طامع اند باشند و لهذا بر این تحقیق نیز صفحه صدقیت کفایت و با حقه مرقبول
 در ایضا قضیه و اما ان شاء الله در هر در باب السلام

مرسله که از جنب جناب بلاغت باب ستاد کرم آقا محمد کاسم تخلص لایله بسید الامرام العظام
 حاج میرزا محمد خان پسر کبک در العالم زیاده در خصوص الفاد و طقه سکن در مرقوم شد در هر ساله
 سر طقه از باب خلاص المرض میسر از تاریخ نهر حق ابل حصان این دیار بعد از صحره و زو به ستاد خضر ان
 مرکز دایره ارباب بوال منقار ثقل و عات با سعادت قرون فیض و اوقات بوس مستبد

کردید همواره در پنج سطح طبع شمرت حیات را مقصد و ظهور نجوم خیا فی سائر احوال محال
 از شرق خیا بر شرق بجه و کوه مقصود از ارقی ما مل ایستاده نموده در مرقب و نجوم سطح
 و بعد کما حدت نیز رسیدن تحت یخ و در ابر و همت مرود و مورد سرپا نه نمودن نصبین
 چنین بود که بالیقین شرفانه هم در ابر و اقبال رقیه ملائک و فرشتگان قیادت می نمودند بود
 نیز این امر نیز تعجب الی الله من خف و هم میعادت از هر طرف مراد بکافیه کردید از هر
 و مدارج الطاف پنجاه و یک پاره شده و قلث الی الله را بنصف طالع خود و فرشتگان
 عاظم خیر از کرمش غر محکم خبر دیگرندش و الا با وصف تب خلاصه کتب در نصف النهار و ظهر و عصر
 مدارات الارشاع است چگونه بله الی الله از دست هر کس قطره از قاعد حجب بر روی لطیف باید و حکمت
 رجب معسر الی الله در حق حضور و دست پر از اوصاف عدد و زوایا و طریق سیر و ادراک شرف و حدیث القدم
 معاهت مرحله می بودند طهارت و ادوات خود را بذریع کاشان معروضه المانع از مستلزمات و شبهه در ضمن
 قاعده مصطفی بن الانام را هر سر و دست می نمودند و حویر و حویر که نتیجه از بنویز و زبیه کفر و علمه و سیر بر
 اندازد و درایت ساخته قبل از خدام سکر متبرجی و تمس و از رانده انوار تعقدت خاطر همراه برز و مل
 رقبه و رجوع سکران و در عورت متضرر و مقتضی با ایام کم ران و قیام در کمال
 مراد است که در بن امیر الامراء عبد الله بن من الدوله الیه بداهت پادشاه و وزیر و در اسلام بغداد و قریه
 چند آنکه در جنگ بکون سپهر و در اسلام جهان کفایت از تقدیر متفرع و عاظم جهان است و در اسلام محمود و حویر حرات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

حافظ جبرودت فرخنده نمود کفایت نظم اعتبار و اقتدار با بعد از ابدای تحف دعوات و افوات
و ابرافرات تحیات در سرایات لوحه صفحه صفحه مصنفات میگرد و در خمین خمین خمین خمین خمین
صفت ابد استکاره را در بر کفالت حیات دیوان مصباح امور متعلقه ترفیع جاد و آتش ملاد
زیاده منظور و هم بامولیان و درستان درم خیر خواهر ملزوم را بر لکانه منظور است نموسر از خارج نیریت
ظهور دارد که ملاحظه مصباح تحف و شمس شمس حمام و شواهی چابن الثورام غزوات آن ازم اصل
التیام ذات الپسین است لهذا در این اوقات در بعضی اوضاع از چند مدکور کوش لکانه تحف باب است
بپاره امور که نه بروقی قصاص مصطفی و غیر خواهر اولیا نغمه و آتش و صلاح سپاه و عیت است سمیع قد
لازم نمود که بدین صفحه الموده مذکور خط محمی آید قبر ازین درم در طی سکه تنی بکسر خدایا ام صدر ام
الظهار بعضی مواد برآمده بودند ازینکه ایشان بنظم همام صفات عراق و فارس را مرور الثرام کا لکانه
دستر رجور بودند در سدر در جواب سمر لم برابر آنچه ملزوم درم خیر خواهر و تحف و لکانه خدایا تحف لکانه
میدانست در نظر یقینی در مرتبه تر از ایشان را حدت فرغ بعد در مقیسات مصباح اوضاع زیاده است
خواهند نمود و اگر اندیشه مصطفی مصطفی حجت را بخاطر منقصه صدر است بهر بصیرت کار دانه خواهند دیدند
چه لکانه که نه بروقی منظور مقصود افاده و کار بدین سمر کشیده که اگر باز به اجماع جمال و امال در صلاح منضمی شود
تدارک آن متعذر خواهد بود در عالم نیکو احمد دالظهار میثود که قدر در خدایت عاقبت سگونه اوضاع تا مل
و تدبیر نمایند تا هنوز ظهور در دنیا و مصدر امر به سمر در تدارک آن است تمام لازم دارند و ادبی متعذر است کار دانه

و خبرت مومث به عریضه شتاب بر معذور اوضاع گذشته و الزام تدارک آنچه رفته روانه در بارش شاه و فرستاده
 سازند و فرستاده بر طریقه سابقین را بشناسد و نوعی نمایند که روز بروز سبب است که در تازید بهر چه که خداست
 بواسطه این امرها منقصه دیگر چه صدایند و نزدیک حق و دشمنان و عیب بدنامی شان کرده و انوقت که مدت نمیکند
 و چاره از دست بدر رفته بنام و شپمان که دهنده میدید که نیمه و زرای بغداد را بهر براریکه عانت و آلتها
 این دولت بهر و شهادت و استقلال خود را در حمایت پر داری از سیر طرف میباشند و هر یک سبب
 پسر سبب بکنار فرستاده و هر یک برخلاف این قاعده قرار پیش گرفته اشرا بنام میسمت انقضای
 چرا باید بنحسب از اطوار پیشین انحراف و ززند و خیر خود و امستقرار خویش ملاحظه نماید با توجه ظهور اوضاع
 باز از جانب تقدس شما ملاحظه کردم که دو سیر بر جهتم عتاب رفته و در منع از کتب است هر چه عظم بقدم
 حکم صریح صادر گردیده بنحسب رسم قرر عرقب کار را امر بفرمود و در تدارک مافات جاهد و سعی بشند
 حشران قدر از جانب شما پسین را در احوال شما السلام دارا بهر یزد در وطن حشر در حشر است و ملاحظه
 در حشر و انحراف و بلایا و بهر از ادای مراسم محبت حشر که در و پس از اهدا صلوات بر روح مطهر
 محبت جوهر زواهر دعوت که عتاب از راه اجتناب تحسین قدس الیک و لا اطلاق استیلا بهر کردن و گوش
 ترا در قید است بدیده بارگاه فخر لایه و الاشته بر سر خورشید صیقل از نور مرفوع و مکتوف میگرداند که از
 در پیشینا و خطره و الامور بطاعت و اتحاق حق معذرت از رفع معذرت را معاذ الله به الارض
 ماصدق و بر شال و شوال بن سبیلان نصفت آیین را در و در خط صدقه شریعتی غرض از المعذور و سعی ما شیم لازم است

و چنانچه از امور در متعلق بشرع النور و غیره خواهر است عدالت کثر شریک مشهوریم معروض عرض در آوریم که
 حکم عدالت با جرم او مضار آن صادر شود لهذا بعضی مدحاً برت میسرده که فلان مذکور نمود
 عزیضت در خرب پناه بکسیر الان جرم میرا اگر چه طریقه خاصه نباشد با کثرت قاشق و الا
 ناپسندیده الیه هزاره عظم عیال میرا در محبت از سفر کلمه منقطع شد و بپایان میسر شد
 کترین بدکار بنسبت ارکان درگاه ملک مطاف ملک نجاف را قبوره جاسم برشف غرض کار
 کعبه خضر باهر النور والا و معین آسمان حرم حرمت سمان بنا میسر در مدلت ناز مقام ملازمت
 حضور احرام حرم دعا کت دوله ابد منظر بسته و در طی بود سرمان از نشیمن کباب بدلال اسباب
 خایقیان حسرت بپا خاسته در توفیر هر مرد و معاصت و وقوف عرفات خدمت سمان را
 در نهتهای مال و غایت منت بزدت عیبت فرض نموده و در وصفان کردید غرضت را بیست
 این عریضه عقیدت فریضه کنز کین ارکان بسکت دلت بر رب البیت سه ام قسم و کواچه آل حاتم
 اگر چه در سکر محرم بان از شرف ملازمت درگاه فلاش کوه بوده اما خدمت دعا کن و نیابت
 چه عظم من کبر سکت که جبهه در بر نیایسته دشته در هر تمام نواپ از یاره پایی خضر نیست سر پر
 و بقدر تقدیر و بگوئی از خود را ضربه مید که آثار دعا پسیدار از پیر پیرت در معراج
 ملت جاوید مدت را عاید و بروقتی بندهای لغواه لواهی فیروز رش سمان فرس و ملت افروز
 معروضه که کاتب خوف باطن را خضر جاوید باد امره الاشرف الامام و شکر آن پیکار از امرانوسه در سوره

نیند آمد طوطی فصیح اللسان قمر را بد کر محامد اخلاق و شکر مرا شمع شفق آن یکانه افاق شکر شکن بساز
 یا بنعمه سرائی غنای خدایع سپان با جلا شمه ز مکار محرومی کربط با انباط حضور بخت سترعا
 پردازد اگر خواهد سطر از مرتب این را در قفس نهامد بدید بختی رخسار و توید در او و مسیحات و چنانچه اراده
 از مدراج انرا با مداد و کجای غایت اقلام شجاعت جبریده اظفار زلفه الجبریت استغفار الکلی
 خداوند عالم علم و شاد بدت در هموارستان ضمیر شمع ارادت اخلاص سر و شمع دارد و طریقی عقیدت را بقدر
 سداقت محی سپارد و شرمین قب و در مکارم بخت با رفعت اخلاصه اورا اولید و نهام ساخته و صفحه طراز
 رقوم خلاص نام عالم مقام پر دشته دامت بقاء و تعالی کرامت در لایه و ایام زرد کاه و سنده کلام
 و سیدت و عذر قصور از ادای شکر الطاف نیستها را بضرر این مرتبه فاقیت اگر هر روز کرد و در نیت
 شود هر یک نورانی خواجه حسن زار زبانه شعله ششم ز صد شکر یک ناکه ششم و پنجم بر و ششم ششم
 از بس سپ و ریامبر او معترت و کردن و کوشش غنائی بقاء و وقطه صدق و صفاتین و حجاب
 و اشیای ته و رعایت شده حیات ضیاء افروز رحمت رسول و یحیی روح افروز قهر عظمی و غیره کلمات
 اید و نیز ذت محمد بهادر وسط السما مجد و علا زاید الضیاء و ساحت ساحت و بهما بر تو را صاحب پراپوز
 و بهما بوده از نقص زوال و فتن عین العمل مصرن بر همت تا در غلک معهود که اکب قرآن کنند بخیر
 طالع تو مصرن از زوال بادیه که هر مقصود هر خیر ساز خاطر و فینش و به سطله در نصب العین صدق و مین
 نیست در تاملک بدن محمیه کم روان و زلال حیات و در عروق روانست که هر خلاص کار را بر نه در صد

ضمیر روید و در طایفه ارادت ثبت قدم بوده پای ازین پروان گذارد و رقمه مرآت زنده کپای جوید
 ره نمک را با اخلاص پوید نشاء الله اگر خدمت دیشان ایشان نیز هموار جنب توجه را بنظر اقامت
 مخط و کوکب مامل اخلاص ایشان را بعد از نظر قبیل مخط و حواستند و تبحر دیگر آنکه تشریح
 قلام منشیان بجان فصاحت فحش اما نه قدرت اندیش را به نصارت مقرون و جامع خدش
 مرسله است که در جواب ابی و ممنون فایز الاسلام یک از فضلای مکتب خریف

نیم غبر شمیم بوستان مرد و شمیم کینیم کستان مرالف فی خشم کتاب تجرید
 که حدیقه اشواق خاطر را به بار و سنجی را حال خارج و خمر غایت مقصود ضمیر صدق شاعر و مرآت
 غار بهر از نمود و بهر از مرمت اعاشش مرز و خیمه متر از کلب قلب و لب که شکر مرتب معاش
 در قهرات مظهر بود و در مقصودات انجام دشت و شان شیرین ادعای است و نشینش ارطار
 رفیع طریقین بران خوش خرام مبداء متعل شورش مطلع شهر طلی تازه و مطلع بکلام منظومین ابی
 بل انداز شعر ضرایف الا انهن اوالف شوار الا انهن سواه و ششام ریخته و جمعوه از حین
 بدی عشر افراشت مضمیر آمد و ظهور بکمال است و عرب ترانید لایم قبیل تجرید شمس اخی طرک شمس
 لطیف بود و طر از شیرین ترین طرایف شعر کلام لوان الله مرسمع مال من لطفه الا انهن
 و بالا حمال از احوال اگر شمس را خیر سیدیت بادت و شاد است و ال در بزم شاد و صحت در بزم جوید
 سق معانی اوراق ضمیر از خیر پان خامه پروان است و شرح مراسم منتهی صحبت از درجه اظهار

راقمہ القلب لفاک قدمتر و اقرب الیک لیس یدرک قد صافر الذموع سجڑ پنی متحیلہ پاکشت
اس لریشایقم و ارجاع مطالب راواثق
و سلام

[illegible]

عنوان مرسله که بر جنب ب حضرت امیران شیخ الاسلام روم مرقوم شده
قطرات دحوالارض علی بحایت صدق تراوشن میرو شحات تجا در ازجا مبالغه صمدیه سرشته
فمنه ای حدیقه مصفاة ساخته کثوف از سرور و سپرای تقدیر اسلام صایام بهرج نام مصفا
هدیت مشق کنوز که مت صدر صدر در مرکز کیه و داد کز کز نشسته نه حیدر جن المله بحسن النسیه

صدور المحیطات و منواله بارجاع الی الی لاجل فی تقدیمها شرایط خاص الی الی
 و لما کنت کتبت کتابه هذا هو اول تصنیف لغیر العرب ثم لم اتفت الیه لیس فی کثیر النظر و لا بالیقین
 و فی المنصفین المتصفین بالیقین و التقدیر فلا یغشوا و الذمیر یصرفون فی الکلام و هم لا یقینون
 و لا للناس فی الذمیر یمکن ان یتحی و هم یعلمون و ان وضع علیه ان یخرج حد من المنکرین قولوا
 بمشده ان کنتم صادقین الباء لعلکم الیوم الیقام و علیکم النعمه و سلام و سلام و سلام
 مرسله که از جانب میرزا محمد شیخ صدر عظم دیوان ۴ وزیر اعظم دولت قرا مرقد

فی شهر ۱۲۲۶

جناب وزارت و کفالت باب درایت و جلال ثبات کفایت و نبات الکتاب
 و منانت لای فحمت و فطنت لصاب و وزیر بلطیر منعم و سوار ملک ارکرم در کتب
 یخبر توام برون ده دامنس وزیر عظم دولت بهیه فرمان رادت اقدارنا ظلم و کفاده در دولت منیر
 شتهای کاند حسام ملک لجه بر روش اصابت منور شمسیدارد که مکتوب چتر مکتوب که منصف
 علیچا زبده الاکابر و الالباب و کونست و حسین و ده ریمونت و صدر بن محبت و منصفین لیس ازاد
 تا آخر معلوم را در شهر اند فخره لای شهاب جوس پادشاه فی سمران بر تخت سلطه در دولت شمسیدارد
 در تیسر اید مکتوب باز در کلام علام و مقرر با استیام و بهر بردند ظاهر و بهر پیر ما بلاخ لایچا قی الا
 در فی منصفین شهاب و حرم فراه شهاب و شرفنامه حجاب و جز نبعت لصاب حون سال العرش

عظیمه مقاصد خاطر متواتر و متصوات انداد میثاق که عیش ن غرث ن زنده الاقران مزاراچ
 حاصل هدایای اندولت به غلام معاهات و سالک طریقی نصوب به سرکایت توشیه منایه اموات
 و تحریک سلاطین صفات تجریر صفیه شرفیات لازم فاده هدایا حضرت امیر اطوار و صاحب رالیه و
 علیا فیسع کلاه منانت فطانت سر اعمده الاکابر بولکونک مزاراچ کلونک فیسع منانت
 انظار نور شمشیر و مودت تحسینات یثابره کردید تبحر کس در نهایت حسن صنعت و اعیان لجه و کار کلاه
 غایت مستام کارگران آن م یون ملت در بنجام مروجیات غیر شرکت ابدایت نیرد ظهور نمود
 لشعف مدارج چهار و داد و سخام مباله در و ستاد آمد از یک لیل حال حاش رالیه در لصل هدایای
 لازم تمام معمر ششم و تهمید معجب مصاحبه سزاوار روم تجا دتین ابدت نیرد مضر غلط باشد
 در از اندولت غلظت الثاقه جدید در بر رالیه بذول اقد و نصیر شسته سرفراز صد غایر و لغیت که
 لغات بنجاب بر درجه بار او خواهد افزود و تمیز در موفت و متفرع خاطر لکات است تیر کلاه
 مراد و ت رافتح کعبت مفتوح دارند و با جع مبرجوت الثاقیه خاطر مولیان را مبرر غلظت
 شریط صدق و کعبت میثاق به ایام سر خنده فرجام قدر و است با مرسته ام با بر بار
 مریدان که از جانب سیر احمد شمع حضرت م دیوان اعطای بصر هم روم مرقوم شده
 بنحیر دعای را که بر سپهر جات مداریت و کوشیه نه باط صدق را سینه نشان از مبرر حضرت
 و انجمن سر و مفرزین فیاض و مکرر محمی و فضل های حمیه اقبال نور بصیرت و کوشیه نفاق و وفا لطف

وزارت عظمیٰ نصرت خضر صدارت کبر نظام ملتین قوام منیبین سرور و زینت برتری
 وزیر کرم منعم عظمیٰ افخم الباقه اله کفیلنا ظلم العالم ساتھ مرفوع ارتخا کث و شو و ضمیر صوابا
 که خیمه قضا لشرعیتین تان صدق ثبه و مهر و زران اندیشه را که شواخ خضرین و ثمرم کفا
 حمام گشتین جستم مردم ذمت مضامین و محتوم مت مضامین است که هر یک چند کلمه را از بروج
 و بدایع اوضاع اکاه و کاه و کچاه از مصالح حمام و امور محکمتین بن تعیظ و انبساط داریم تا از بدو
 کار بار ضرر و زیاده غلبه نایم و در حین تمام حمام بروی مصالح جاسین یک غریبه و سمدت را نایم
 در یوف بنگالیه رسیدگی و بید لبرج شرحی از ضایع تان و سطر طرز از اوراق پیکراه پرداخته
 جلالت باب را اکنونات ضمیر خا رینید مرسمت بر از ب میز را که شمع ضرر است ایدان وزیر در لیس مردم
 پوسته ذات معاصفات خباب جلالت لصاب صد شیرمند وزارت مسند کرم ضرر است
 کافه کتبه و رتبت از ارکانات سلطه ناظم ناظم الایام بالرای الثاقب الکفرات الام
 بالکفر الصاب وزیر فلان نظیر کرم شیر از طوطی پر معظم را در مدار مرالو شیم لازال فرات مختلط
 و غیره الال محظوظان بخرار اک اجلال و اریکه از اسرار مع ال بعد بر اعش و معالج اریکه
 و دوا و فاتح خزان صدق و صفات مرفوع با و که شیم تان مضامین و خطرات تان غیر کرامت
 در زمانه سعادت مرصحت و صبر است و قبل از شمول کث شطر در سر برسم تا دیر شید
 کشمیر از همه ظاهر و غیر مردم در زمانه است و برویه شایسته از کرامت خضر و ترمانا که بحمد الله

امروزر و البتة میانه این دو دولت میسر اوصافیت کمال شهر و زکمال شهر و به
 وفاق محمود ملک فاق و قطارت قصور مواحدت را خدشه قصور منظر شرب و ارکان منوقت را خدشه
 خطره استحقاقا عظمه الا کابر سر هر فرد و جنس و نبی الطیر اندوخت بهر نیز در از و یا دیگر که بسیار
 اندیشه صایب می نمود و معهود در کتبه امیر التیام در حصه شکر را به تیسارم و به چهارم تمام نوشته
 پادشاه پنجم سپاه شش بطلان روحی فراهم بحسن دریت و کار دانا او شرف نیت اعتقاد و موجب
 و غیر خلویش را به بهره دولت عظم کمال و ثوق و عبادت ان ثقله و بفرز و در و بجا به سر کور او را برد
 میجر صید اندوخت و استعمار البانی و نکات از جهام مرجوعه با و از جانب نیرشید مبنای وفاق و بدید
 خلاف وفاق را به چهره بار ما مریخت صواب را خواهد کرد که مرتب منوقت را به خاطر از او را بدو
 جای پنهان ندید و سر قرار باید که سواره از طرفین الحرف و شب و در تیر و دیگر بوده ابواب اندر و در و غیر
 حکمتین مستوح آید و موافق وجود بایان و شومر که شد و از آن پس میوان هر یک از این پستان تیر و در
 و بادشمن دشمن بعد دقیقه از دقایق اتفاق جهمت و سر و کزایر عظم شروط کفایت و دشواری است در آن برادر
 و وزیر صاحب بخار در هر مقام محکمات انیر و کزایر به تفصیل است در پایش پادشاه و بکارگاه
 ابد الله که کرار و این دشواری چنانچه در مولات اثر گت را که چنانچه دشمنان این کار در در و در و در
 است و به شمس محض و خدا و انداد و انداد توقع دیگر که به پاره خالی احوال و خضر فرجام و انواع موجودات و نام و خدا
 و جریع آید تا خاطر از ان سر و فراید و در فریم نیست و البتة عا بهر آید تا و لایم و در فرجام و وزارت و انداد

عسکران مریدان در از جانب حضرت امام ایران پیکار و زورافسند مردم شده و تفتی شرور
 همواره محفل و مسند عزت و جلال از غیور وجود محبت نمودن خست و محفل و محلات با محبت
 و محبت و نبات مثاب نموسن سالثو که واکثام مسمم هم نام با کثام جسد برادر تمام
 خطه الله تعالی فرط طوارق افت الایام نیت یاب و ذات کثیر الکرات از فیض تغیه میزند و
 فرسخ بباد بعد از راه ای تخت تحیات همشما صنفی برادر صنفی هم و واکیر دد که پیشتر جهت خلق این
 و این محبت ایشان موقوفی نیست که پرتو بتی خرمه واکه واکر ل در ل با و نبه موفی شد و کابط
 محمد شایسته البوخت محبتی بفتح میرا شریف و باز دارند و شایسته واکر واکر ل در ل با و نبه موفی شد و کابط
 ارند کند از این لاروم مضایق این بیجا

نظم و شریعت در در غفلت شبانه شبانه محبت صحیح اسم کتاب سم تریق بار اگر جواب
 بکار آید یا هر را چون مرید محبت با رسم در هر اوراق کز قیاس سابق که گفته اند

سلامی غیرت مشک تری

سلامی سپید لبر روح پرور

سلامی خوش چو خوی هجران

سلامی سپید شیرین پیش پرور

سلامی که دشمن بوی دل آید

سلامی شک باد نو باری

سلامی دینشیر چون صبر

سلامی جان فراختر رو بر خان

سلامی خیر لب شیرین شکر ریز

سلامی که نمیش جان فزاید

سلامی خیره نسیم صبح جا نگش
سلامی خیم دم عیسی روان بخش

سلامی غنبر نیز خیم طره یار
سلامی مشکبو خیم وصل دلدار

سلامی بوجزب در در سر نه
سلامی بهتر از در در سر نه

از حبیب نیز حجو رستمند و رنجور بدم غم و الم بند
لباس گلستان غمزه آن یار و نواز صید

خورد و غمزه آن نازنین طفت ز بسته خم کند
صید بند حق جان فرساید و نه بند محکم

محب و دولا به خریدار کالابرز فرساید محنت و غم
و شتر متاع کرا بهار درد و الم

پار پل پل بر در در رنجور غم نصیب بالین حجو ر

پایست سلس محبت
پر رسته شلخ الفت

یعنی زغم تسم سیده
نا کام غم فراق دیده

یعنی زغم جاکشیده
خیز از در جوشتر ندیده

یعنی زغم رسته خاطر
در مانده بکار جوشتر مضطر

یعنی زغم بدم غم بند
افتاده بدار جوش و پیوند

یعنی زغم کاه رسته
و نیز طریبال و پر رسته

یعنی زغم کار رنجور
ایم از باریار جوشتر در

سبب آن ماه مهر سیاه طنار و شمشیر
کار و نواز شمع خیمه افروز محبت و دلداری

حدیقه طرافت و نیکو منظر خسرو شاکو سیر شیرین زبانه شیرین شکر خند مشکو کشته دانه
 سروش و اندام بوستان خوشتر احوال و شمش دسروسی بالارستان دلدیرین و عالم
 اراستان به نظیر شریف طبعی هر سنگام عرض حال کمال از عزیزان محصل حال بغیر و حبس
 مایه آتش آن هوا ملک کریم نشیند و عذرا عذری که گاه معارضه بخوان بدیع کمال
 نظیر عارض نظیر خود را خبر و منظر آینه مذید طره طره بطار از رخسار امیده و عیاقوت
 نیش لکس حیرت برینه خورشید کاشان افشان دام پریشان و لهما و زلف غیر سایش
 نجات و خیر سارا که در سمرقند به تیغ خونریز غمزه باج از جهان طناز گرفته و بنجر عیش گلشن
 دراز ملک و بسر زرد لبر از طناز باز گرفته نظم آنکه به هر شیش شعار بوده آنکه عیش کاشان
 بغیر تو که فت جهان به بغیر تو که فتنه زمانه به بغیر تو که رحمت روانه به بغیر تو که ارزو جانانه
 بغیر تو که مایه به بغیر تو که در جهان بلا به بغیر تو که تبر زار به بغیر تو که کج کلاه می
 بغیر تو که مایه به بغیر تو که سر و پیر به بغیر تو که خنجر بکنده به بغیر تو که شرح زخمدانی
 بغیر تو که آشت خویش به بغیر تو که خبرت به موت به کالیف عجز و نین ز ادا یافته برین
 ضمیر غیران مایه هر سیم به کاسینه سکندر و جام جهان نجات به منطبع میانه که از سر عتی
 در نظر منظر نظیر به نظیر آینه منظر دلدیرین نموده و دیده و مرد دیده آن نور دیده و شمع فرا
 کشیده یعنی چشم جهان بین را چگونه حال چه چنان را آبی آن جان جهان و جهان جلالت و دل اندر

بدو تران دلبر دل پسند خرسند ساخته و آتش شکار آتش و خشی غزال چن فتن کبد صید
 طم پرشن و ناوک غمزه پرزیرک و فتن شکار استیم و صید خاطر راسته الاحال که تبت
 بجا ر که دلار جهان است معبود که دانی نهان است بجلالت و خبت آفرید
 بنقاش که زیبا تیکشیده ببالا دلارای تو بکشد بکبد سرخ و زرد
 بچشم فتنه انکیز تو بکشد بزلفین دلاور تو بکشد بر کاشنیا به سحر نات
 بشیر غمزه و دلوزارت بشمار کس سحر آفرینت بتار حمار بالاشینت
 باشک دیدم در وقت بنور سینه ام در شتافت بنور سر ز غمت دیرم دارم
 بسینه زان عم دیرم دارم در خوب چشم و تاب از جسم و توان از روان این تا از دانه
 و صبر از ضمیر و شب از جان و قدر از جان بخت جانت که کرده شکر بر زخمه از شراره
 شرق آناه تشنیه در غله آه تشبیه از جگر سینه زانیم بر شمع جان سپهر از زبانه بزبانان و قهقهه
 گذشته از نو در غمت گنم معشوق شیرین زبان بشیون و افغان از بویده ام از نیل عیش و تپان
 بهر در از شد پت و منیر که زد که غمت ببرد و شر از اسم از انجم فغانم از افلاک
 از پنجه صحرای صبح و پیشگاه و آستان عشق آن یار شاد را بعد و ستان ایلم
 و از تنگه و پنا به شب و زور با خیال آناه دل افروز مصداق نظم و دراز فرغ و فراتر سحر و کلام
 بودایش که در شمع و جاشیر کاشب : مضمون این ابیات حسرت اندوز بجز روزگار مینیم :

در بار بکت شهنشیت که یاربکت در بر گرفت که من دیده روشن شمر از تو
 که منیر خانه کشتن شمر از تو در بر بود و نجوب با تو که من نوشد شراب با تو
 در بخت یاربکت هر چه چشم که اشد بر وی پیر چشم در شبها تا سحر بخت نشیند
 که از کند و صالت میریند که راز در بخت با تو که کام جان و صلت با وجود
 که آیا سر نهد بر سنان که آیا بشنود حرف نیت که شب تا زو کوید زار با تو
 که بشد زو و شب و با تو که کیر و سرو قد را در کوه که شب تا تو در ره شش بر دو
 که رو بد خاک رمت را بدید که ساید بر تن امید که سب از چشم در تن فشانند
 که بر چشم جهان بخت نشاند که شبها کتر از بخت که کیر و بر سر زانو سرت را
 کند غنیمت را که بافت بر سر بایه سروت که لاف که فشانند براض کالت را
 که پاک از خون کند بر ک کالت که چید و تن بر زلف هیت که آرامد به سپاه منت را
 که پوشاند بتن پر منت را بقرات یاربکت پر شراب از ساغر صلت که نشاند
 نطق آیا که بند و بر نیت که کیر و کام از نوشین نیت میانست را که آید بخنجر
 که پیش از دوشش خنجر است شهادت به خدا ان مهر سپهر و کبر استیاح مانند فلک
 از بنجم اشک شوق کون در چشم حرمین بلمان خویش ستار فغانم و روز با آرزو حال آن خوشی نال
 تا شام خم صید تیر خور دشت بخت و کو که بکوه دو انم کام به نیکو بر بر راه نماند شمر خنجر نشین و بکوه

رکنین ابد از حسنکامی غرور و نگرانی رکنین پست توانست کرد و دلش خوشتر بجا بشود و کلاهش
 و زمانه با بر و زور شعله آفتاب در گذران سرویسین عذار زرد انهارشک بدشتان مرغ میدار بخت
 این شهر شیرین میدارد شعر غافل بر ابر کرم از فرج مسکین کند و کشته ام تخمی چشم بر باران تابان
 در تبر اندوت دشمن نواز کشته و باز طریق دستی جهان قدیم کشیده ام و نادیده بر زور خوبان
 غرور و بر بدو کشته چشم از زور عالم پوشیده ام با سرو و بالا و حبس آن گلزار سرو و بالا و لای سرو
 گلزار خوب گلزار آن سرو و بالا در چشم پست و در دیده ام خارت و با ما در و مهر سیامی آن مهر سیامی
 رو و رو و سیاه و سیاه در نظر تیره و در بصرم تاریک تا رو تو افکار دیدم مهر از همه گلزار بریدم
 و در میوه است سچا و انما و کج کلا طنا زو شاه جهان سپاه کشته نواز در چشم سپاه و بحر نگاه نشاند
 بکاین شهر لقا شبنم عشق جانکدار نموده و از بزم عشق کز آن شد بزم کجایم و از بزم کجایم و از بزم کجایم
 ابرو و بر روی این برشته زور کار در آفتاب نموده و با چشمتی چشم پست لطفی روشن نموده و از بزم کجایم
 پیون ندیده ام و پس حقیقت حرف و فز آن پرخاشینده ام فانی زحل زار ایم و مهر پراکنده
 از آرد و باغ و گلزار هم نشیبت و پنجر از زور ایم مستند دل کجا بر قریب آن کجا در کوچه و بازار
 لاله رقیب مدام تب و تیش غیر از این رخسار از آن عذار و زور اگر زور غیر مدخولین بگو چشم حست کرد
 بخان آن گلزار حسن و جمال کشته بند کمر در دوان و دیگران به و پنجه بشنید پروانه پر رفته دیده
 بجمال آن شمع شب افروز و زور غمخیز و دلال روشن نموده و زور غمخیز و زور غمخیز و زور غمخیز

بسمواره کوه نظران پت فطرت را در کن روکن این غم میقرار از کله اسب حشر شک لاله
زارت جام میبارد لب لب و زار باد و صافش لب لب و این در کشتی حشر زار و زار
بحران آن آرام جان در آب تب پت زوالت کما مجوهرات و کشتی فرقت قیمت فراموش
پت اندک پیش تو کشم غم دل رسیدم که دل از ده شور و نه نخر پارت

مکتوب که از نب میسر از ده بوالا شش

چند آنکه دیر و دیر پای زمین بریندار در درایت ستم و زمین حاط دایره ت امانت کشور
فیض الابرار و ابرار ذات خجسته صفات دارد و ایراد و اقدار لغه از مدارات چرخ مبدل
محرم خط خداوندیکتا بادینه وجوده بدر از تمیذ مقدمات مالات و پس از ترتیب سبب مضامین
در سر از خبر شاه مدعا بر قش میکرد در نیم کشتن و فاشیم کتب لغیر مرالف نامت استاد و ضرورت
مصرف بهجت شما حط و از حفر و رفته و بد کنونات خاطر مرالف شود آمد و الفاظ مطر به شما
معانی نشین کشید ضرر هم در و اما در صحرای بلایت تیش طاهر طهر حق لغت و و داد از طاعت
مضین مواحد قرین با هر کردید از حصار شما بر مقام ذب فرخنده آثار با بر جی شما پارت
جان متواتر و از شود چاکر و مضامین صفا و از خاطر خیر کشت لیا چه عده الاقران و الابه
محرم غنی عریضه مکرر عالم مدار شیر و در مدار ابلاغ و در حیات متفرج و نیت بدست از کشتی شود
نیم کشته لغیر شما هر نیز از برکت و و اما اینجا بدولت ابدش فیض شایسته معروض و به معروض

و فاعطراف و امش محبان با ضایع ششکوفه کنیزات موالات و بام کلمه ستر استقامت
 ابد حدیقه حضور مستنوم التور و شه غایت مملت لوزار در کشتن مدعا غنمه سر یک زد که عطرها
 بخت و بهار بون محبت لغیر موافقت نامه مرد سر کها میکه شام کام را ششام رواج کام هر کلین حوال
 فرجام غایت مرام بود مصححین سلاطین دولت از چند رسید میرا غر و صمد از راه شرف و از راه
 در ایض روح فخر از منیر سرت قرین شرف و احسان است و این سه خذ صفات بهر چهره
 شمشک و خور و قمر در شمس ضمیمه موافقت شجره غایت مملت لوزار در کشتن مدعا غنمه سر یک زد که عطرها
 سحر جمال صفات مواحدت فردین سه خاطر سر فخر از منیر سرت قرین شرف و احسان است و این سه خذ صفات بهر چهره
 و شروح غنچه تهر یک کشف قنق مستر از چهره و اتفاق بوسن صدق غاید و فاد و فوق بود
 حال و حقیقت و صفات معلوم را از راه جان آمد و با المعانیه ششکوفه کنیزات موالات و بام کلمه ستر استقامت
 بر جمال خبر خواهر شجره محمد ششم و بمقتضا صفر صدق حقیقت معلوم و قبول فاد و چنانکه مرقوم داشته اند
 بملزات این اقدام خواهند فرمود و فواید آن نیز خبر بدو که عرصه شهود خواهد از جمله رایز
 تفصیل الثقات کلمه صحی را در مناجح همایان و تحقیق قطعات شامه نفیبتی و چهره ششکوفه کنیزات موالات و بام کلمه ستر استقامت
 استقامت مایل مرآت دین پرستان و ترایید مدارج طمینان و آید در ثبوت که مجد دایره عالم
 نشأت میث تشبید ارکان موافقت و ولایت این سطر مواحدت آرا از تفضیلت شجره غایت مملت لوزار در کشتن مدعا غنمه سر یک زد که عطرها
 بنا آمد و هم پسین شروح احوال را به تقریر او موکول میداریم و پنجم و ششم هم مرجوعه رایز را در مرام

الثالث ستر قبت و ارجاع حیات ثقیه را به اثر این معیارت مترصد بایستام و خبرم را بپایان
مکتوب که هنگام وفات میرزا محمد رضا صدر الممالک در سن ۷۰ در نخلستان مشهور تبریز بمیرزا

از نجف الصدفی مرحوم قلمرو افاد و العالی

چشم صبح با تم زینیه آتشید چه شد که شام به بحر شیبید چه شد که اشک ملک با حق یافت
چه شد که آه زمین سر به رویا کشید چه شد که شفا مل در طهر غنبد شنید عز و نه الفیازیه کشید
چه زخمود که شکر کش حسودالم بشیر بند دل محو در کشید چه زخمود که در باغ درایع کبیر
بزر خاک الم هر و کی کشید چه زخمود که از بارگاه بایبر دراز شد که قدم صید کشید
حق در دستبرد خزان حبش بر غایت صدقه جان از سر غم با پیر شسته و شکر شسته
امید از تعلقات جهان یکبار هسته که سرخ نه بر نخه جان شایخ شون نشان و زور در ناله و افغان
وزر و وقع نیر و افغانه اندویشان حال و در صبح با صبح مکن و کمین با لاقمه
چه اچو بحر صغیر و کبر خورشید به که بار لب و لایع صفا و کب و چه اچو ابر کرسید مردوزن که کز
برفت که نقش بود ابر کو به رز ازین معاد عالم روز و رم علو و علو در عرصه لم معدوم و معاد عالم
برای علم و ارباب فیه معلوم ماند لاقه فان که در کفر نیست خدایان علوم فان که ماند علوم کبر
محروم فان که در کفر نیست پرورد چنان و هنر زرش جهان شد چو کمب معدوم و دایر در دایر ماند
ازین در دایر بردن تا توان نداد و کلا از کلا سر بردوده که ازین مضر اندویشان با نماند

لاله حمرا خمر است چه به خواب نیم صبحت لاله رنگ و غنچه باغچه از اثر این مایه غنچه بخون و دل شکست
 گل بر زردل نور و صبا بوری جامه بسوزد بر تن چاک چاک دارد و باد بهار از کوکب و ابروی
 عربون باغشون بر سر خار خوشاک نرگس شدا پس ازین مقدمه جانگزا رنج ات بر کن ندیده و حسن و
 زینب واقعه پزیران زبان بدمان در کشید صبر سوز بر از خجسته شگاف این قضیه پر غصه زار شکار
 غم بر دل و شمشاد شب در اینچون سرو آزاد دست حسرت و سپهر خیرت در مایه
 حرام عوی را نیز خیر جام غم ساز ختم تیار از کفره قمری سبک کشته عطار دود قیام
 بر نیم شسته زهره از سر تا سر تا موا و تار ماتم بر با جسته شمس از اضطراب شفت و میخ
 خمش ام قصه خود را خجسته شسته کالار اندوده و غم را خریدار آمد و غمت غمت الم
 رونق بازار غمت نیز ماتم صعب از افق خجسته بکشد مه رو بکند و ز سره کیو برید شب با سیه کردیم
 بر زلف سوز و کریان بدرید نظم تش و آب از بدستی که زبستی که فشا اثنای غم شد از خن
 کز لیرش منزه در خجسته پیر ارات براه مراد و تبار و در خصایم بصایق آن صدیر
 مغفرت بفرقارت و از لاله بدت آمد سر لایوت و مقدر مایه نفس بی رضایت که از این
 ماتم ماتم و از سر سر شرمه از ره آن از زو ندم مات و پیر از خیرت سیلاب سرگم کتور و الد
 من الضرع از چشم حمرت پن بر خواب حمرتم کعب القطر الزرع چشم خیمه دل اندو کین ساری
 از فغان جانورم از لاله ز فغان و در چشم کینم چشم جانیان لیلان است با نظم آنچه از فغانم سرگشته ام

بگرداب انگ میت و انهم میون سرفرو سائر موجودات که بطیفه شرفش بر پایه شش خلقت
 و جرحه نوش جام فطرت گردیده اند پدید که قبایله هم که بدت جد دریده ورشته حیات مجی
 فایزیده خواهد شربت هر آنکه را در بیا بدش نوشید ز جام مرکب مکر فرخ علیا فان پس بدین
 مستغرقان بحر مصیبت را پرت که در توت بدلان ناخدا ای ضعیفا بقضاء اله انداخته کسی خطا
 از غرقاب خنجر فتنه حاصل و آن صبرم فو خیر الصابرین رسید و طعم غنای صبر بفرمان تالون
 ما تجنون الا بالصبر ما تکرهون شمر اثار صبر حضرت بر روار قمار در ارج غنای و کار در دانه
 انما یؤتی الصابرون اجرهم بغير حساب بر یاب اجر دینور و اخرو شدند شمع صبرت و کان الصبر
 بنجیه فحسبک ان الله یثرب الصبرمت رفشن کر که رفته بر باد و کله صد برک در ران با
 رقه که قیسر از باب عهد دین بعریش مال در بخاج مقصد منزه سمت تجر و شش با
 نکر ف در تو کریمه فطایس روی و حیران اندلم که کم از سنگ خاریش باغ خود با نه مغر و منظر العبد
 ثم من هتجات خطره خلل اقامه شوغله خیر چرخ زود ستیزه ستیزه بکوه تونیزه و ما ذلک الا العز
 و السلام علی منزل قلب جزیر فافظ و کیف کان عاقبه الذین من قبلکم و هم کانوا امة و اولوا اولادکم
 فین و قوا ما

نوشته

روز در مسجد جمعه می از داخلات صبا هم صرازد این قلم از خطبه و قلم از قلم هم رسم رقه مقرب کافان مجر
 منسجکم اذا نودی للصلاة من لکم جمع بوقی الله الملک القدوس العزیز حکیم سبح لله اسموت و اولاد

کویان الا ذکر الله سعیدم و در بازار و در البیخ تراشوا لب را به نیابت خدایم در الاغزار الدین
 بزرگیم و یقیم الکتاب و الحکم و غیره و الاکسین بر لایق منمید و در برکت منمید و اعلم ایاة از منمید
 تجارتهم ثابن را به و الله یصلح لمرثیه افزون خواهد و ذلکم خیر کلم ان کنتم تعلمون فاذا یصلح
 معا و دست ما یم و فریضه منمید را بر فرض بر و غیر تحت طاعت علی العاده و دست اکثرن حاکم
 کما استحقاق منمید را سقیم از در بر منمید عرض چهارم خطاب منمید و الاض اوده و حاکم
 بقدر ادا در کانه دستايش خدا یکنه و هر الفص العظیم حمد طایفه یکنه کرده اند لغو بالله الذی لا اله الا هو
 اگر ناز را بر کدرم در مسک خراطین یا ایها الدین ؛ دو اسل الذین کذبوا بایات الله بیا نکار بدین
 الذین اذرا و تجارت اولهوا انفسوا الیهما و هر کوه قائم شاکت خواهم بود پنجاه بود و در قلم خدا
 منمید الله و الخبارة را سزای منمید حجاب اول الامر مقبر انارک لهذا انهارا و ان کما و منمید
 لغرض لال منمید سجد شماراه شام و بدین راه بر خور و ما دیر از ذکر منمید الله توبه منمید انهم طایم
 فی شکم بایتم تعلمون شام ان غنیم انکم اولیاء الله یم تردون الی عالم الغیب الیهاده ایضا
 به نیابت منمید در کاه شمس ان منمید ان کسر ادا که حضور منمید و منمید و منمید و منمید
 ممنون لعلکم تعلمون بایتم تعلمون منمید قائم امام منمید و منمید الله الیه بکیرن الذین یقیمون الصلوة
 در ترتیب صفوف قیام و ما تبیین الیه ما تبیین منمید شایسته زیاده بر این و الله خیر الراکبین
 رفته که در اوقات بوس احوال پس از حال اخبار استکفرا طول جلال و جل جلال

چهره را غلبه قیام و خرام بود و سرای مریم خیمه و نوچشان شیرین شاد از این سال چون
 زینجا از غم و صفور از مدین با بحر اوطان و راسل مصر همان گردیده و از زورتا حال قضا بقایا
 و ایام و دوران سپهر فزونی فام نزدیک رفت از پنج شجر استقامت میزان عدل و نهارش
 سیما مکتوب ایشان برآم از اخبار رخا احوال نیامده و خوش قدم قاصد زرب الفزیزان دلام
 فضا ضیاء را بوضویر قدم شاد نموده مکه غیر از آن رخا بودند نیز غلبه قضا و خاندان از تقصیر سرست با
 و عذر آسنا را مکتوب را در پرده اهل پناه گذرشته و بدید و لایط محبوبه حجب از پیش در کرده و جگر
 خنجر طرب ایشان دلا را قیصر را پناه گردید و میدانم ارباب طبایع سیمه را اینکه خوب در محراب کرام
 محبت و در بر لغات جاریه زمانه برب الذی و نصت الفقه را چه موقع و محضر در ترفیع طریق
 در عتبیه نهان و از زوچشان غیر از صحنه خط و علم کتب است و نبت اعام تعالیان که یکبار آید
 مکتوب را راند به است بر غیر از حمیده سات صریح صفات این هر عطف فایغ است این محرم او
 و تقصیر از صفات صفت او این است بر هر وضع است کاتبریت آورده جوهر احوال مکتوب را در توفیق
 اعلام خواهد داد و بر این کاغذ دیگر جامه مینویسند تمام خواهند داد البته کوتاهی نماید با و بکشد
 رقه مستحلا یک از ارباب خط در بخش تعلیم یک از فرزندان نوشته شده و نه سرشته
 بنده زاده محمد نسیر اگر چه سر خط ارادت مروت را ضبط مجموعه کند دارد و بدید راه که خورشید شمع
 خدمت با عادت طیر و در سیاق صدق سرشته جدید از تعلیق خدمت بدت لودجه کنایه از رقه احوال

ز داید بشو سقیق قلم کشیده و تعلیم شده را نیز منحصراً لطفاً از ثقات مکرر داشته تا آنکه تبحر
 بنده در اسم از ارتکاب جرات نماید چنین موقعیست خرد را مکرر در دست در گرفتن از آدم
 ششم یک ریحان نور و تزیین توقع دارد بنده هم در شیر که تا خرد از آب شیرین دارم
 این رسم میدانم در ملازمان مکرر رسم نفس قلم و صفحه را پیش از نامه شریف و خوش خطان
 میفایند که وسط رسم عنوان توقیع قبول بنشیند و از آید شاید بر تپ طرز شباهت از رسم
 یا قوت صفحہ شرح روئے صدر مکرر اسلام

اشعرا چندت برتپ اسر سلاطین بم که قبا از ادم لوده اند بر خوبش غریز در

در خانه یک وقت منظم ۱۱۲۹

ایانا مجوس در کت دان	که جوئی نمی نامم شنان	نخستین بای کیو مرث
مسلم مرا این امر تاخت	چو کبکشت بهوشنگش از جند	پس نگاه ظهورش دیو بند
دیگر بود شنید و خبر در کشت	بضی که سپدا در ملک کشت	وزان پس فرید و بیارت کا
چواوشد منسوبش بر باد شاه	ز بعد پدر نو در سیکری	بشای ابرخت بکشت پای
پس اکتفا چند شراب و پاپ	در ایران بفرماندهی میاب	چو طما کشتش پس بم
بدو پشادی شان تمام	دیگر از ملوک کیان کعباد	نخستین بر تخت شهر با نهاد
چو کبکشت کا و کس کشت	و ارا بهضاف بر خلق لب	چو زلف کخیر و یک کشت
بر اوخت ریت یک کشت	چو کبکشت تاب پس شایر	و کبر بفرآمد ابر کا شد
در کخسرها ملکش پریش	ز در اربخت شهر پریش	بدار شد آنکه مسلم شای
وزو یافت ملک کیان کوتی	زدش جرمت همی بخت	شاه ماکس نظر مکر کشت
نسب نامه دود کعب د	ورق بر ورق داد در کشت	با کسند رانکه جان یا فر
که فیروز شد بر جان سبر	چو کبکشت او ملک ناپدید	بایام شایر بطش کام کشت
چو کبکشت ستر کبکشت	باشکایان پس بکشت	و شک از پیکر کبکشت

جان را نهبان ز شتر آمدند
 لباس آنکه از ملک شتر میبرد
 چو فیروز کج پلار بود
 دگر در ره آن بود و خشم خواجه
 نیش بر ملاسر انگریز افرو
 دگر باز رنسی پسر لره آن
 در بودش لقب با بجان اندر
 دگر بود پور و باز از شیر
 وزان بعد برام کویر فیم
 انوشیروان کسر داد دگر
 باورن بر سر ام چو نیش
 چرخ لاله و نیش لاله شدند
 دلا یزدجرد از شهرت
 بدختر پس همی هر زیور گرفت
 سینه چو حیات مرغ

ثن پور پسر پادشاهی رسید
 وزان بعد هر مرد شتر میبرد
 ملاسان چو خسرو دگر برت
 با شغیان محکمت تر شمر
 دگر بود کوز و نرس چو
 وز دگشت ملت با میان
 دگر بودش پور و لور مزدور
 همان باز شتر پسر میثم
 دگر یزدجرد کردت و فیروز زاد
 از آن پس پست شتر پدر
 دگر خسرو در شتر پوزیرت
 ز خسرو شهر جهان شدند
 باو یاف ملک عجم تمام
 که تا فرشت مظهر گرفت
 باو سلطنت تا ابد بر مراد

بهرام ملک انگریز رسید
 پس آنکه از شتر میبرد
 چو رقیب او بلان دگر شتر
 سخت لره آن بود و خسرو دگر
 همان باز کوز دگر ز پل
 سخت لره شیر آن دگر
 همه برام باز پل دگر
 دگر یزدجرد دسیم و ایشم
 ملاسر لره و باز از آن پس
 دگر هر مرد شتر شتر
 چو لور فک شیر و دگر شتر
 دگر فرخ و نرس خج کام
 چو دیزجرب از حشر نظام
 جهاندار مفتح شتر
 با هم باز شتر نشانی

د برنج چون وزید و بجزر	یاف جهان بار و صلت خور	نزد شد و زو کار بار بیارت
زافر خورشید سربا فبر	تیغ بر افوتش قیاف کرد	دع مرصع که دشت چرخ بر
راه افی بر کف مهر انجم	چرخ فاند شر کمر بگذر	رفت ز طیش سپاه روم بگذر
جیش حشر را تمام کنج کبر	صبح دید و روز گریه مهر	تاخت سمند سیاه بکوه و کمر
بر کف خورشید برق شیخ نمود	خمس کف شاه تیغ برق	شاه فلک بار کاغذ شاه
خسرو انجم سپاه فتح شاه	سند دیم	صبح چو شاه چهارم فلک از کت
کرد خاور و ملک با شرم	از کج کنست قند در صبر	ز انبیه شب زرد باد و سبک
دشت عیان مهر بر نغم و بش	کردنمان تهنه با چرخ بیز	مرغ سحر خوان کشت آب از
بت فردوز ناله مرغ بشکند	پای در آرد در کشت روم	کشت نکردن ریت سپهر
شاه کوکب نشست از برادرش	خسرو سیاه راز بشکند	کتبه بر آرد رخ چرخ زو شده
خمس کشتی بجای مریه کرد	شاه فلک بار کاغذ شاه	خسرو انجم سپاه فتح شاه
سند دیم	فرمت حیرت ز حسن و نور	وز حرکت سپهر و زرخ
که تخریز است که ده چه اول	که بگر از بس که خشم شود خور	بود در اندیشه زین دلم که دلام
سپه صمد پرده در آید	باقدا فراخه چو سرو خان	بانخ افروخته چو ماه منور
نیلوفر رود و روشنی بند	شکر لعلش که قمر بشکر	قامت دلش غیرت شمشیر

نرگس چو شراب دید بهر
 ابروی او چرخ کمان داور در
 طره او چرخ کند شاه دلاور
 شاه فلک بارگاه فتح شاه
 خسرو انجم سپاه فتح شاه
 بند چهارم
 گفت چو دیدم بدام محنت و غم
 کف چو بر زور کار فرستاد
 کار نظر مدبر بر درون
 امر این نظر بر باد دهند
 حیت که ناکس نداشت یاری
 حیت با کس نداشت پیوند
 وشت و لغت خلق نهی نگار
 غنچه نشا در کعبه اش کرد
 خیر جابو شیر کوشش کند
 خسرو انجم سپاه فتح شاه
 کشت چو خرم شبت غصه لم
 لب بر نم نشو قمر اکرم
 دید به بیدن کث در کعبه
 سحت صحرا زبر کعبه لم
 ابرق مد کبر برانع پیا
 خرم و لکوش چو زرم منظم
 بند ششم
 نمیدانم و آنچه بود
 ز که بود در زمانه یار
 کفش ایان رو نواز فوار
 کفش ایان و کبر حوار
 شش چو زرت کار با مهر
 شش چو زرت کار با مهر

نیت چو زرت امیر	نیت چو زرت کار مرثیایان	نیت چو زرت مرد در همه جا حور
کف بنیم نوزاد بر شین	دست تو هرگز تر ز درم و در	کفشر جان فدای سحر و جادو
کفشر نیش پر خور	صفت بگو کفو نکتی	صفت بگو کفو مدح شاه جهان
شاه فلک بارگاه شاه	خسرو نجم سپاه شاه	سند مضم
کفشر از خوردن عیش	در خم لفت با پیش بدخ	کار مرثیای تمام مدح شاه
نیت چو ارم با چشم	کف کریم تر غم مدار در	خیر و در خدمت ناصحان کبر
آنکه بدل او بود چو جود	آنکه بخت او جوان بود بخود	آنکه نظرش ز بد شمع فخر
آنکه ز نیش ز بد کشید	آنکه بردش روان در شست	حور و فلک را فکده تپش ویر
ناظم ملک جهان و جهان	صدراعظم وزیرش جهانگیر	شاه فلک بارگاه شاه
خسرو نجم سپاه شاه	سند مضم	اینم چو شنیدم شدم ز بد غم زار
اینم چو شنیدم بر شین	کردم ازیر بر سر کمر	کشم ازیر بر که او نمود بی
کفشر آنکه در کفش نهند	با تخم فریب و شهاد	لیک که فم شعر در شین
در شین کس کی بحر فرات	بحر عین مدح شاه پاد	در شین شیش سر حم ازیر باد
کف کت اینم در کفش	باز بین غدر خبر و مدح	رایطیب بیچ شنید و شکم
نصرت جولان مدح جهان	شاه فلک بارگاه شاه	خسرو نجم سپاه شاه

بند نهم	آنکه بود کنیش مایه اقبال	آنکه بود چاکر ثغایت آفاق
آنکه مقرب است او بود از راق	آنکه مقرب به تیغ او بود آفاق	آنکه مایه یون در حیات آفاق
بر همه از جا و با جمله احلا	آنکه از او چاکر بحر و سرب	سطوت ستم نمود در ستمی آفاق
آنکه از بند و بروم کمین	باج رقیصه گرفت و مال چیل	آنکه اگر بت کس خیال حلال
بود چو نقش بر آب غیال	داور دین بر پر و خدیو خد	خوشید تحت پناه عدول
شاه فلک بارگاه شاهی	خسرو انجم سپاه فتح شاهی	بند دهم
آنکه زنجیر نظم نایه دران	و آنکه زنجیر سید مکران	در بر زرمی که اوت خسرو بس
با صف زرم و اوت زرم	کلبه پیرت زرم سرور دیر	نشر زنت زرم ستم
عسکر و مژگان او چاه	لشکر و سرخام او ستم	خاک زرش تو تیا ویر قیصر
بارکش سجد کاچه چاه	باجستان ملک مکتوم	تاج و خسروان خطه توران
فخر ملک کین تاج ملک	بجاستن جان و شایان	شاه فلک بارگاه فتح شاهی
خسرو انجم سپاه فتح شاهی	بند یازدهم	زینت او و روان در دج
زینت او و روان در دج	داور دلار انعام خیم خوتین	خسرو و صحران و دود جبار
روشن از او و تیر	حرم از او بوستان جبار	اورشمان بر زبیر زار
شایان شمان جبار	همت زمانه بر سر زار	تا ابد از او نزار دود جبار

مردۀ تاجر فخر عالم داری	فخر کند مردمان رده تاجر	کسر کثورت فرقه آراک
شاه محاکمستان جلال	شاه ملک با فخر شاه	خسرو بنجم سپاه صفی شاه
بند دراز دهم	تا که جهان است ملک شاه جهان	شاه جهان جسم ملک چو روان
تا که روان در خست جهان	بار که کوه خلق جهان باد	تا طرب افروز روزگار باد
شجاعتش روزگار جان باد	تا پسر هر بهر خست	و شمعش را بهر عمر خزان باد
تا که زمین تابع قهار است	تا بی فرمان اوزمین نایب	تا قدر خمید همچو کشت
ختم قدحش زار غم جهان	تا ز ملک کی بود جهان نام	شاه جهان منقر ملک کانی باد
شاه ملک با فخر شاه	قصیده	خسرو بنجم سپاه صفی شاه

در هنگام غیبت در بهر جان مدار در منزل و حاصل راه منظم شد

اینه منم یارب که کردم بکویان سپرد	دزدانم بنجم بر خورشید تابان سپرد
اینه منم یارب که بعد از مدتی خور را	طالع از فلج کشت کشت کشت سپرد
اینه منم که خرد در پان قفا	خسرو بنجم کشت و در حیران سپرد
اینه منم یارب که زینت سخن نخب جان	بور مصر دتم خیمه سپهر کفان سپرد
اینه منم یارب که خیمه لایق نخب جان	بر سریر شیم از کج زندان سپرد
اینه منم یارب که همچون موسی زان	فضای در واد اینه شتابان سپرد

اینم منم یارب که خشم لوتس مرا پازیرد

یا مکر موضعیم رحمت پروردگار

یا خاقانیم منم در کفم بنریج

یا مکر دلت بنمشد یا ورو ووزیا وریم

یا مکر شربت یارم ورزه یاری مرا

شاه کیوان پهبان فضا نشه کفر

ان فلکشان شاه حم دربان پر

نه قضایا را او کار برسان میکند

حدریش خلت خورشید تابان مید

خشم بکار ملک نور کتر منید

هم برابر نور کتر حجت منید

در زنت حکم او در جان فراوان

اب اعجاز میسج و روشی هار کیم

کرد کیوان خوشش دینش رو پر ز

چرخ با صد طعنه کشش باید پروان

در ثبت جاودان لطاف یزدان سپرد

لنگ کفانم بدرگاه سیمان سپرد

مدح خوانان حاجم در پیش خاقان

بر دره لت سراسر ظفر یزدان سپرد

بند هسان در بارگاه شاه شان سپرد

حسرت دینش در چرخ کیوان سپرد

سجده سدم پیش او با آنکه شایان

نه قدر حکم او امر بر بیان سپرد

ابر دستش ابرو را برین سپرد

خشم بچسب خودت کو فشان سپرد

هم بدت کو فشان روش فشان سپرد

میثید لب چو برانبرابر آن سپرد

از لب جان پرور ورافس نوران سپرد

پیش خود پنداشت کین ره پریان سپرد

نام بر کار ز کس شایان سپرد

شد پریشان چنان بایاب در حدس نام
 اثبات از افق کو به چرخ آورده روی
 که نه کردن بند بهر و را فرمان پذیر
 دشت خشم تیر دل درد از او دل نهان
 بهر دعوی آمد از مشرق برون صحرایه
 همه سپید چون تواند بهم رای او
 کردم آن سرکش عهد با صد کفایت
 پس غمگین که فیم شعر خیمه شری بود
 خنق او گفت که بگذر شر با میسر
 برد خشم این خیمه بزرگ راه پیش
 تا توان کش در فضا بهر وقت
 دامن جبهه تو پر باد از کاه و تار
 قصیده است که در شعر گفت

سکر یزدان را که باز از آتش فرخنده کار
 سکر یزدان را که باز آمد از آبل و بار

از پریشان نه جز زلف پریشان سپرد
 خشم بدولت روی از خنوت بدیوان سپرد
 پس چرا فرمایش هر حکم فرمان سپرد
 مرک را اینک سپهر گزیند در مان سپرد
 بسکه رشک حریف سر حریفان سپرد
 از خجالت شکم سرد در کپان سپرد
 ساده لوحی من که قطره عیان سپرد
 میچسبش شعر را بر خورشید تابان سپرد
 شمع جود مورد در شیر سیلان سپرد
 شیشه آن سراجی که هر کس بیابان سپرد
 کمر برون کفگیر دایان گزینان سپرد
 از تو هر سیکر کاه و تار بدمان سپرد
 با کاه و شمشیر و تیر و نیزه نظم اند

کار فرمود بر مراد و شد کجا هم بزرگوار
 طالع شرم یاور و آخر معین و نجات یار

شکر یزدان را که از باد بهار حشر
 شکر یزدان را که از رشیح ب تیش
 شکر یزدان را که کردون با کشت از کین
 شکر یزدان را که روز محنت و یام غم
 شکر یزدان را که صد آمد از آمد بخت
 شکر یزدان را که باز از آفتاب حاشا
 شکر یزدان را که باز از طالع و نصیب
 کاملاً فحش شاه آنکه در عهدش نید
 شکر یزدان را که بخت و بخت و بخت
 نعمت پروردگار را که کرد و دوزن
 نعمت پروردگار را که داشت مل خلق جهان
 قطعه خطاب صد غم دیوان
 صدر دیوان وزارت غم غم اکبر
 سر بر ملک وزارت را تو سلاطین
 که بزرگ کردن تپ سپهر از آن بر کینه
 کشتن بر پرده بخت مرا آمد بهار
 شنبه بر که و بر مبد فرغ آمد بهار
 بار کشت از راه کین و کشت با مریگار
 رفت و آمد روزگار شیر و عهد چهار
 مدعا من غم مدعی از روزگار
 ادم در زیر خطبیه پروردگار
 شکر یزدان را که در کشت با مریگار
 هیچکس را که چکس خبر نعمت کل
 این سخن را بر دعا آن به که نار غم
 شکر تا واجب بود بر نعمت پروردگار
 شکر نعمت بهیه و در دهر روزگار
 در دیت احوال کشته شد
 پیرو پاسبان آسمان بر در تورا
 تخت تو بخت بلند و از خرد مهر تورا
 از پختن هم جهان شاه بلند شمر تورا

چرخ جهان یکسر گرفت بهشت از داوری
 که چه بسا افزون بود خرم تو در تکیه کوه
 که تواند فتند تا پوید به پیرامون ملک
 که بود سیه یکروزه بخشهای تو
 که ز فریاد کشند اجام سفا سر که خود
 همه و کشید عمر در طلب تا آمدند
 که چه بسا بس تو را در بار که دانا و پر
 آمدند اما پادشاه شرف نهید و قهر
 در ملک بهرام و برپا نیامد که کشید
 که ز تیغ شاه بود انجم اگر کیوان بد
 در مدیحه مانده ام عاجز اندام خسته کنم
 که مرت کرم نظم الملک از نیم شرم
 که ز نادانان و نه مستی شمر چرا
 زانکه او بود در کس در بنده و بنده اند
 خورشید تا که یزداد و صاف و برخی گفت

داد از آن شاه جهان و جهان کسرتورا
 در شتاب افزون و غم انداز صرورتورا
 تا بدتر ملک و بدتر بود و دشتورتورا
 فی المشک که در صد فتح بادا و تورا
 آمدند احرام علوی جمعه فرمانبر تورا
 مسرعی در پیش تو سن بنده بر دور تورا
 که چه در محبس بود و نغمه نیا که تورا
 این سپهر دیگر آخنیا که دیگر تورا
 این یک مدحت سراء آن دیگر حاجی که تورا
 حاجب که چنان در بار که اندر تورا
 خسته کنم خسته شیب می کان بود در خور تورا
 کاید اکنون عازر ملک ملک بنجر تورا
 کس در نسبت با فاطون دانور تورا
 بر در اکنون از برغان صد چو کندر تورا
 آنکه گفت ز صف نه حب بر تورا

کار مکار بند عمر شد در دیوانه
 نیت ابا همه خدمت گذار تا کنون
 اینم روا دارم و بخیرم چاکر در بارگاه
 چیت حاجت عرض حاجت پیش از هر مرتبه
 تا بود نام از منم در دهر و هر خشت
 از تو اندر پرورش دایم نمراد و آباد
 خدای تعالی شاه آنکه جاویدان
 عسریه به منظوم ترجمه ایض متعین و استقام تاخرین و غنائم شیر بهمشید کنین
 ای خسرو که رایض کم تو از قدر
 خورشید ریت تو بهر کشید تیغ
 در عهد عدل پرور تو صوفی ضعیف
 در روز کار ظلم ز داس تو از غرور
 زلف افاق بخت و شیر شرم که از نخت
 زینم افاق بود که کبیر هم جهان
 شاه روز رسد که تو را بند که نمود
 بنده فرمان انعام بد فرمانبر تو را
 شاه را ز احاطه اکابر سر کف تو را
 باشد و بیا بشیر پس شاستر تو را
 وقف از کار فرم و فرجه آن خاطر تو را
 کاروان در کاروان از من سر برد تو را
 جا بزیر سایه شاه منر پرور تو را
 شاه را در وزارت ایزد داور تو را
 در طلب قضای مقدر غنائم گرفت
 تیغ از کف شان حاکمان گرفت
 در جنب عتاب قورشیان گرفت
 رو با به سپهر طعمه شیر جوان گرفت
 تیغ با شاق عدالت جهان گرفت
 از با شاق حبان میسران گرفت
 در قدر مرتبه خسروان گرفت

آمد اگر پادشاه در روز که راه رفت
 بودش اگر لباس ز پشم یا پلاس
 زان فلاس اگر نبود فلوش و بغل
 قادر اگر نبود حیر رقه
 اجد نخواذد بهو اگر کاف تا بلام
 دست ساحت که ندانم همین مرا
 با آنکه درخت چو شاه از کرم مرا
 فرمود بر نوید و مریه پیرام
 تا آنکه در نظام کمره ای تربت
 نزد مسیداره خدمت گرفته پیش
 شراپچه نه نوشته بدیوان شیراز
 و نیز طرفه ترک شرم زمره طرف نهاد
 نظر اگر بدح شهنشاه گفتی
 بایش رایگان پسران شیراز
 را که دوم در کنی گفتش شاه

یکران سرفرازی و سرفرازان گرفت
 دیبا بدوش کرد و بر پیران گرفت
 دلال جیب از زو کوهر سران گرفت
 مشو حکمران طراش ن گرفت
 از کاف و لام نکت بهیونان گرفت
 باز از عطا حسرت صواب گرفت
 در بند که در که جم پهبان گرفت
 ای بس مسید با که ز نو در کن گرفت
 ذکر وحید با مشربان گرفت
 خصم از نوید های شرم بر کران گرفت
 بود از منوشت رظم انیروان گرفت
 و زلاف سپه شوره بهمان گرفت
 بهمان گرفت جایزه شیرای فلان گرفت
 از نظم کار خوشتر نیکان گرفت
 از بار را حلفت خورشید سان گرفت

پوشید و پس پیش من از قدر شریار
 هر کس ز من نه لطفم نیز اثر
 به حال رفت و بر سربازان خیر که
 پیش اگر مرا کد را قاتل در خط
 شد خدای من سکن فرودگاه
 پر کرد و من از روزیم آنکه دگر
 هر سخته که راه نه در پیش بزم یافت
 از هر زمین درخت فادت فرست
 بسر رنجها که دیدم و دیدم چشم خویش
 بس کجا رسم بر اصفهان شمش
 اکنون نشسته من متحیرم از که باز
 هرگز ز هر کجا رسد از راه بایدم
 ز از نو که دامنم آنکه چو آمد زره مرا
 شاگردیم هر آنکه نماید بایدم
 خرازه در چشم شمشاید بیداریم
 تحسین را سر خوشیش از هر بن گشت
 پنهان نمود عاریه یا عجب آن گرفت
 غارت خود فدای تو سر کرد و جان گرفت
 غفلت کرد و قیمت خود را گران گرفت
 بیرون میدود از منم در زمان گرفت
 رسم تجروره سخت از آن گرفت
 سر منظره همان خود از این و آن گرفت
 از هر هر رسید به راه نان گرفت
 کردت بنجم بچه کف این و آن گرفت
 بس بد از زر زره ما ز زر آن گرفت
 خواهد کدام حادثه ام در میان گرفت
 بدون برش سجود و دستش همان گرفت
 باید بفرشته زره از ادب و نان گرفت
 رسم ادب پیش چون کرد و کان گرفت
 باید طریق کو پیش پنهان گرفت

زیر تابدال در وطم خمی خبر رسید	زرعم بر سر برادر شبنان کوف
رینان معالت که بر رفت و میرود	دشمنه نمود رحم و دل دستان کوف
از طمستان دلم در بنجه شعله یک	زر رحم دشمن غم آتش بجان کوف
این طم سلم بر منم از چه رو ادا ت شهر	با آنکه ملک عدل زو شیروان کوف
القصة باز با غنم دست قستم	دامان بصر و حوصله مستبدان کوف
تارقه رفته صبر بر راه نه پیش	چشم دست عسر و دهر آخوان کوف
اینم داور بر خضرت شه عرصه دایم	نه داد منم ندایم خواهد چو جان کوف

از شبهای صبح مخالف بند در میان آمد که از بستیدان تحقیق قائل نبود بر تهمین شیاطین
 و حاضر بود قنبر علان و شده و سر پرش و رده مدکور نمودند با بدیهه و نیز بر ماهر منظم شد

غلیان صفتم در دهر از دل تنگ	بر شیه صبرم از فلک بار و سنگ
سر پوش سپهر اگر باشد افغان	از پرده دل بعش کیر دهنک

چند پسر برای لوح مرار سپهر هر چه خواهم بزم نیت رنج و فاقات اللهم غفر لها

آر حاشا روز و شب و کردش سپهر	آورد ب و بعد مهر و مه بر آخر آید
غصن تبال عقد میرم بکم که بودم	میرم طهارت سینه صفتان
در اول جوانی و در غفوان غم	در مبد آب و در انام محبتان

دو جگر کشید بفره سر حمش	بنمود راه قاید کمرش ربرخان
تا اینهمه از فریب جهان بشمارید	در سایه حمایت دارند جهان
منزل کنید روضه رضوان عد نرا	جایش چون شکست دزیر تر چاه کرا
روئی که اقبال ندید شر از جا	هم در نقاب خاک شمر از بس جهان
تا مبدل مناظر قدش خود نشین	بدرخت از جهان دل و شمع از جهان
تا یسج فوت او رقم خواستم زرت	مریم کثیر فاطمه شد یار قدسیان ۱۲۵۱

در روز فوت یکا از فرزند زادگان از روی اندوه و ملال ششال خاطر که از ششال بزرگوار

طوطی دهم شو کفایت	در باطن منور شیر یکید	خانه ام رایک چراغ و مرا
بود روشن باو چشم مید	سال عمرش کم از لایح	با به چارده گفت و شنید
نامم ز پارس کریمین	خانه زاد سنیر شاهید	ناکشر در درو بار بابل
زین غم امرغ طبع	دایه و سر پر فوش رف	از کن رم بهد خاک کشید
یوسف بود در جمال اما	کرک چرخش بکج جودید	رفت نام از جهان و مرا
از جهان رسته میدید	شیر ناخونده سیر شتر مکر	از لب ساعری نوشید
دین چکنیز رو کلاه دار	چهره از پستان چاخمید	کوهر شد ز دهم و دهم
شد بدلان روان چو میرد	الغرض چون که طایر روشن	پنجمر ز قدس بر پدید

به تاریخ فوت کوشم سبزه را رضا ز سرور یک از همزمان طوطی باز شخ سدر کند		
نفر خجستان بود در رضا کسر در مشهد رضا که بود در خجستان فوات تاریخ و شریفان که منظم		
رفت از جهان بخون سبزه را	تاریخ فوت کوشم سبزه را	از مرقد غریب خجستان
تاریخ وفات مرحوم کامیز را هم ندیم که در سبزه فاخته ماده تاریخ معلوم و بالبدیهه منظم شد		
در سر و سر کشت در کوشم چهره شمش	کوشم او خجست کفا حشر پنه	کوشم صاب صبر و شمش
کوشم نام رول تنی بلایع پنه	کوشم اندر خجست کفا کشت	کوشم از تاریخ فوت کوشم سبزه را
تاریخ وفات مرحوم ملا حسین چمنی شاد و تاریخ شاد و متخلص فست		
اسحق را کف لبیک حق	بهر خجست از اول تاریخ	شرفیست اولیا نیک
قطعه که بجهت در ب نقره که نواب هزاره نهم میرزا برای قضا حضرت سید محمد علی علیه السلام		
شنه زاده دارا در دانشان دژان	منوچهر اسم کسر رسم خرد و فر که فخر	
فسر و غ دوده چار و نور دیده دلت	بهر خجست بار و میمون خجستان بر	
زبد و فطرتش توفیق بر سر در و اجین	سعادت یادش ز اول تجر الی سمنه	
از آن توفیقها و از آن سعادت یکنانش	که از آید هم شهید کربلا سبزه	
همیشه نقره اش کسرت به تفریب دارا	بار نقیشت در نقره از نصیب کتر	
چو خیر از خدمت شهیدش شایسته	بجای خیر از خدمت که باز و حاشی دیگر	

بر سر قضاة ان در فیض این در سین
 باین دعا از عرش عالی بخش

بحکم نافذ شهادت منظر شو منظر
 ملک کشف قبول در که شاه سید

<p>کشر از زده چراغ بود از زده بج بود عمر ز سگان سرکوی تو فروغ</p>	<p>اگر باشد چو تو یار دل از زار اورا چه شمع اکنون که در آنکو بنود بار اورا</p>
<p>وله ایضاً هم کند جاس در آنجا اگر از لطف شود غفر الله له همت فحش شده مدد کار اورا</p>	
<p>خنجم دیده برو و رخت را به حجاب گر کند با ابروان تو فلک بخت از ملامت یک لب بردنچنان جانم که آن در پیش تا کمر دور تو را دیدم جدا شتم سر شهر دیزج بحر از تو یک غزل ذکر و فروغ</p>	<p>گفت برج فوسر را بگر که زاده تپش یک بگوید بشنود پیوسته در اندر جوب حال کان یکشته آگه شد میثاق سبزه که چه پیشتر مقور بهر سپوشی کلاب تر جانش را رسمزدانم غزال اندر جوب</p>
<p>وله ایضاً بر همنش کرد بمطالع شاعر غفر الله له ظلمتی فحش شده خسرو مالک قاف</p>	
<p>گر تو خنجم از غم دل بزم دل ناکش جانم آمد بر لب و ناید بهایان شب مکر در رختن تبان کفتم کنم خاک بهر ایکه گفتی در طوبی و وصف سپید</p>	<p>همین باغیر اگر آن دهر چاک نیست مست در بخت بد فرسیر در افلاک شب ز آب چشم در جهان دروا که شتر خاکش آن یک خنجم آب انور اینم چرخ تا کیش</p>

<p>واعظ از قرآن بجز حرمت زمر خیزیش کرچه با غم شب هر جا بت در عالم دل زخم اگر از شیخ او آید ز مرهم خوشتر است ای که در چاک کربان منو حیران بگو عشق پاکم مایه حشرش نمود انا فروغ</p>	<p>چشمه کند بهره را این شتر ادا کش چشمه در پنجه من انا دلا غنا کش زهر اگر زردت او بشم کم زرت پاک کش کو کربان زردت غم او چاک کش پس او تخیل دارد در مراد پاک کش</p>	
<p>وله یغیب</p>	<p>دل از اینم شب پاک و دیگر زهر که بت در پنهان درت فحش شده پاک کش</p>	<p>غفر الله له</p>
<p>بردت تو از خا خضاب است یا مشک حیط قلاب است ز لعل لب تو هفت عجب چشمت هر چو بخت من بجز است من خانه یاسو آنسم امروز باله فسوزع رانه تاب است</p>	<p>یا ماه بدت افایت بر زلف تو شانه و دل نیست درماید آیه عذاب است ز پا قشده ام بخت است از تیشه جور او خرب است شاه هر چه بنم خلد است</p>	<p>بهره ز طره تاب است بهره از اینم هیچ و تاب است از یک کنم کند خست کردت بگیرم تاب است جوایز صفت شده اناه با خبر دت در خضاب است</p>
<p>وله یغیب</p>	<p>قصه حسن تو در بگذر شیشه است</p>	<p>غفر الله له</p>
<p>را که از عشق تو در بر لبش است</p>		

<p>و ده که در شهر چه زب پیر شد و مرا چه توان چرخ سرودای کسی شب تو را خبر بیا که از فرم کنند یاد کسی آه کس شب اثر در دل آگاهانه نه همین فرم تو دارم نظرایه که کنون بجند از فرم در بیا چو فروغم ره</p>	<p>دل سپهر غم ز پیا پیر شد و میش ورنه سودای تو در چرخ سر شد میش قصه زار منی در گذر شد میش آه من بر سه انگو سحر شد میش منظرت قبله صاحب نظر شد میش بر سه کمر تو بیا و سر شد میش</p>
<p>وله ایضا چرخ بر خاک رفته شاه از غر تاجش ای و با جور شد میش</p>	<p>غفر الله له</p>
<p>ز من نه نوبت پیرار تو بود سنور چه وقت ناله ات ای مرغ صبح بود که سخن ز جوت مرگش در سر شیخ ز سبزه و زرد جهان هر چه بود چم ختم بها عشق نکویان گذشت عمر فروغ</p>	<p>زمان زاریم از بحر بود زود سنور بسرم با بک برب سره رود سنور چه بودین که گو شمع نخورده بود سنور بقصد جانب فراغی کسب کبود سنور ازین معامله آمانیده بود سنور</p>
<p>وله صبی چرا که بود گرفت روزی من نیاز بر افچش شب جبین تو د سنور</p>	<p>غفر الله له</p>

که ز دامن وصلت دست بر میداشتم	کز جبر و محشر زینان خبر میداشتم
راه حرفه با کس کاهرا اگر میداشتم	که قیسمان را در بنج کاه و پکه بود راه
کاش که زین خبر قدر در شتر میداشتم	در کرد پیش یا افروزد قدر قدر من
کاش که من هم یک خنجرانبر پیر میداشتم	که بدینم خوبه تور را یعوب دید کفر
به یک پرواز دیگر بال و پر میداشتم	باز راه دام و فرس به باب وره نزدیک
راه اگر در برم شاد داد اگر میداشتم	داد خود منیو شتم از گوش که من سرخ
همسیر میخاستم از در پیش سر میداشتم	جمنشان فحشا شاد آنکه با چشم بدیخ

عسفر الله

وله ایضاً

کشیدم پادشاهان قفس سر ز بر پر کردم	بکعبه سر در چرخ در دم کلین نظر کردم
چو صفت شد نژاد علم را زان خبر کردم	وصالت را که میگویم همسم میگویم
ز بس در تانت با آنها سر به اثر کردم	بسر از پاسبانان تو دارم شیرین
بحرف تهرانی می دانستند مرا محضر کردم	ز بهر از شکوه دارم نکردم تا طول آما
تو را در دل بر در عاشقی خود را سمر کردم	حدیث یا مجنون را قافله از تن
ز کتیب اجف جویبار اگر غم سفر کردم	کنو تا حاجت رسد در دم که بر تادم
بر مساحت آن روز در طریق درو کردم	چو میگویند که در فرخنده تر آنکو

<p>نشد صبر بخرد شام از آن حد کجی ز بس دیدم خاکم کم ترک وفا چندی فروغ نیمی مرا تا بود اشقه اما من و لایعلا در ملت فضا شنه من</p>	<p>طمع در چو دهب بوسه کاهرا اگر کردم شندی ترک فرج کرد جفا کارا اگر کردم ز نو داسر زلفش نه اشقه ترک کردم نمیدم خبر در آن رلف و دایم نظر کردم</p>
وله الصب	عسفر الله
<p>بگو یار سینه لیم شب غیر فرج با هم بیار امروزم فدا و الفاق بهر هراتا من پسند سو قدس روزان پس بند کوفری اگر میدید غیر آناه راز در مردم بزم شب نشسته آن پر بغیر نشیدم بسحتم دیگران سپهر آخر کوفری فروغ زمر کمر شرمند کجا آن کس</p>	<p>لعلش بن نوای عید و صوت زنج با هم نیارستم کف از چم سهرایان نخب با هم یکاره قدس و سو وقت در خج با هم چنان سپم کنش نهمشیر در خج با هم هش بند و جبر ز پروا هر من با هم مذارند اسیر یار نو و یار کهن با هم حیان سازند ما هم آن و ما فرج با هم</p>
وله ایضا	<p>با دهر قصه شاد و پروانه عسفر الله اگر گویم به پروغ و کوه نخب با هم</p>
وله کاظمی نور خدای این	<p>یار سپهر خسر و کوه کشت ز این</p>

تیر تو در کجانب و مرا منج دل طیان	مگذر ز حق اگر گذر ازت خطای اینم
ببند ز هفت عضو شکار ضعیف را	پس حمله با بند بر او که روت اینم
فرس تو و تو خود را و اندامش	وارزده فرس ز جور تو تا از کجای اینم
و اگر این خراب پسندید از جفا	ارو بر آن نه ملک و فاشتا اینم
غم را چگونه دل کنی ز جان همت	از آبی و فابسی پیوفات اینم
پر مهر ز جنت و کوتهی ز جور	آن بزم شاه و شاه و جلال اینم
کشور خدا فتح شد هر که دید	یا شاکر گفت کور عدل خدا اینم

وله این
جز مدح نه منیر و دنیا که میرود غفر الله له

ذکر از فرس و غ و شعر و از سجا اینم

لبی شیرین و چشمد کوش پین	دما از شکر شیرین تر شش پین
بلک خوبروء پادشاه است	بسر ز شعله کاکل افرش پین
بجنت کردند رخس طوبی	بسبغ جان قد جان پر پین
بگرمه اگر عنبه ندیدی	بکودرخ خطا غنیمت غنیمت پین
ز سر و کش سید فرخواری	قبایل و برادر بر سر پین
بقدرت تاز چشمش کمرت	بدت سبک ز شرکان خیمش پین

<p>زخم فرم مراند ساعش پین باوج نیکنجستی حشر پین بیب جانا بچمان ترش پین هوار جفت ز بر سرش پین</p>	<p>ستاند مر زدت غیر و نشد بدست غیر از او یکدم جدا شد یقین نبود اگر عشق فروخت قدم کس را بجنبه کبره بر سر او</p>
<p>وله ایضا براه مرکب و محبت شاه غفر الله له کف بگرفته از جان کو شیرین</p>	
<p>بچون خورشید . عاشق تر از شیرین بان رلف خورشید روزگار شیرین بغیر من چنان جان کشا شیرین بویار که باشد ما شیرین نشسته راز بر چشم سطر شیرین زدت داده در زدت رفته کاشیرین چو خورشید با زار و مهر شیرین</p>	<p>دلش را روده کفار در کفار شیرین چو روزگار منم شده کرده زلف شیرین شکار کرده دلش را چشم او چشمی بنحو نشدم کنه اش بر چشم آقا دهان در کفار بر سکه زحمتی کاشی عشق و منبغ و مبلد شیرین تو که هست زخمش ز بقرار و در لعل شیرین</p>
<p>وله ایضا خورشید و خورشید هر دو حجت غفر الله له چو در محبت شاه کاشیرین</p>	

تأچند کتم افغان یارب غم هجران	یارب زغم هجران تأچند کتم فغان
عشق رخ مه رویان بآتاب تو انم کرد	بآتاب و تو انم کرد عشق رخ مه رویان
ارنیک که پنهان تشر روزه بر جام	تشر روزه بر جام ارنیک که پنهان
لذعش تو درستان زد چاک کربان	زد چاک کربان لذعش تو درستان
زان طره مشک افغان بندت مرغان	بندیت مرید پازان طره مشک افغان
یارب بنود پیمان آخر شب هجران	آخر شب هجران یارب بنود پیمان
بگشت فروغ زرجان خرم غم	خرم غم بگشت فروغ زرجان

وله ایف	کسی همه چون زلف از شمشاد	عسفرالله
	از شب شاد بکینی به غیر صوف	

سرمه خاک راه آن بت چاک بستی	براه آن بت چاک این سرمه خاک بستی
رخ حال شاد شاد بک و تا شوی آگه	حرف دلت دل بیت دلیر بک بک بستی
لله او انم سرمه بک لای ای پیرانا	سرمه بک سرمه بک چمنان بک بستی
سوار جان شاد قسم دره میر سرمه شش	تنه بک از سرمه بک سرمه بک بستی
به چشم ناگه م سرمه بک آن نیمه بین	بک غیرت سرمه بک بک بستی
وله بک بک بک بک بک بک بک	بک بک بک بک بک بک بک بک

غفر الله له	وله یصف
<p>خوش آنکه در بر او چشم تویم سار مید و صد تشر در شب و رستی میان غیرت یار تا وقت میان این نظر از بهر بهشتی در درپشته آسمان روستی</p>	<p>حشده روز که کش تو در و تافت خوش که که ز غم فرج در پل توام شب و روز موفق کند از بند با منشر و اغم نظر ز هر چه تو آن لب خیر منظر است تو از کز و شریک ز بهر رواق غم چه فروغ</p>
غفر الله له	وله یصف
<p>تا چند بنزد زبیر نشینم همراه و کشم زبیر ای تا چند ز بهر آنکه ام بر خاک و ششم بداد خواهی فحش از شش بهادر زبان که زخم زوی</p>	<p>تا چند حیرت کنم که هر تا چند تو را بفرستم لذت هر که بدرکت پناهی تا چند چو نقش پارت بر در که سایه الهی شاید آنکه داد تو خواهد</p>
غفر الله له	وله یصف

کار من زار شر ندیدار سپر زار من

دل گرفتار غم و من غم در افتاد

در درخت غم و دانه در کار و ما

خوار شد من لب کور تو و من شد خوار

من و من سر در خیمه ندیدم و در دانه بخود

پسر دلدار من هیچ در کایه نکرد

کتب یارب در دین کار کند یارب

بدل افتاد من منیر و گرفتار من

شیر کار بخت بر از خسته بختار من

در جهان پیش عزیزان همه از خوار من

من و ما پر من من ز پرستار من

بفسد و آه میس بود و فادار من

بعد افتاد در غم من سر غم فاد

عار مادم همه سر ز غم فاد

(فهرست اعلام)^{۲۹۵}

بهار خان - پادشاه بخارا ۱۳۱

پ

پستادوچ - سردار روسی ۲۲۲ - ۱۹۶

ت

تقی خان جواهرباشی ۱۴۷

تیمور شاه ۲۲۰

ث

ثابت علیخان ۱۰۴

ج

جعفر خان زند ۵۲

جهانگیر میرزا

ح

حسن خان ساری اصلان ۱۹۶

حسنعلی میرزا ۵۸ - ۱۱۷ - ۲۰۳ - ۲۲۰

حسین خان سردار ۱۹۶ - ۲۲۲

حسین علی فرزند زاده فروغ ۲۸۲

حسین علیخان ۵۰ - ۵۵

حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس ۵۸ - ۸۹ - ۲۱۸

حمزه میرزا ۲۱۳

حیدر پادشاه ۸۹

حیدرقلی میرزا ۷۷ - ۸۱

خ

خسروخان بیکر بگی اصفهان ۱۹۸

خسرو میرزا ۱۱۸

الف

آقا بزرگ ۱۵۲

آقا محمدرضا تاجار ۱۵ - ۵۰ - ۵۱ - ۶۶

ابراهیم خان ۲۲۱ - ۲۲۲

ابراهیم خان معتمد الدوله ۵۵

ابوالحسن خان میرزا ۹۴

ابوالقاسم قمی - مجتهد ۱۲۸

احمد احسان - شیخ ۱۲۲ - ۱۲۴

احمد پاشا ۱۸۲

احمد علی میرزا ۱۰۱

احمد نراق - مجتهد - ۵ - ۱۲۴

احمد نوری - میرباشی ۱۹۷

اسداله - متولد قم ۱۴۹

اسماعیل خان عزالدینلو ۱۶

اسماعیل خان قزاقو ۱۶

الله یارخان ایشیک آقاسی باشی ۳۱ - ۳۲

الله یارخان تاجار آصف الدوله وزیراعظم ۲۱۰

الکندر براویچ ۹۲

امام وردی میرزا ۵۹

امان الدخان ۲۹ - ۱۴۱ - ۲۳۳

امین الدوله ۱۲۸ - ۱۳۲ - ۱۵۴ - ۲۱۱ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷

ب

بروس خان ۲۱۸ - ۲۱۹

بلد - بلورساز خارجی ۱۸۱

سید علی محمد ۱۲۰

سید محمد ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۲۷

سید محمد - میرزا ۱۴۹

سید محمد باقر محمد ۱۳۱

سید مهدی ۱۲۵ - ۱۲۶

ش

شاه زمان پسر تیمورش ۶۹ - ۸۷

شاه سلطان حسین ۴۷

شاه محمود ۲۲۰ - ۲۲۱

شیخعلی میرزا ۵۹ - ۱۳۱

ص

صادق خان شقاق ۵۴ - ۵۶

صفیاء خان ۲۸

صدید سعید خان امام سقط ۱۶۱ - ۲۱۵

ط

طهاسب میرزا ۴۸

ع

عباس میرزا امیر السلطنه ۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۷۹

۱۸۰ - ۱۹۶ - ۲۰۵ - ۲۱۵ - ۲۲۸ - ۲۳۷ - ۲۳۸

عبد الرحیم خان بیکر بگی یزد ۲۳۴

عبدالرسول خان مازندرانی ۱۹۲

عبدالرضا خان بیکر بگی ۱۹۳

عبدالحسین - فرزند فردع ۲۶۵

د

داراب میرزا پیر احمد پادشاه ۶۹

داود پادشاه وزیر بغداد ۱۲۷

داود شیخ الاسلام یزد - میرزا ۲۳۷

ر

رجبعلی - حاجی ۱۹۳

رستم خان زند ۵۷

رضا قلیخان ایلخان ۱۰۳

رضا نوری ۲۸۳

رضی کاشانی - سید ۱۴

رکن الدوله ۱۸۲

ز

زکریا خان ۲۱۸

زین العابدین شیرازی - ترجمان باشگری ۱۶۰

زین العابدین کاتب السلطان ۸۳ - ۸۴

س

سرگور افزلی باردونت - ایلمچی نقیص ۹۱

سلطان عجم و اساسی آغان ۲۶۷

سلطان حسن خان ۴۶

سلطان سعید ۴۸

سلطان عبدالحمید خان ۸۶

سلطان مراد خان ۴۶

سیمان خان قاجار ۵۵

ق

قادر خان ۱۶ - ۱۸ - ۲۰
قنططین ۹۲
قلیچ بیگ بیادول باشی ۹۴
قصر میرزا ۶۹
ک

کاروان میرزا ۶۹ - ۱۰۲ - ۲۲۰
کر بایدوف ایلی ریس ۱۱۰
کرمل خان ایلی نقیس ۲۰۲
کریم خان زند ۴۹ - ۵۰ - ۵۱
کلبعلی خان دامغانی ۱۵ - ۱۷
کلیل حکیم ۱۶۸
کیدرت میرزا ۱۴۵
لطفعلی خان زند ۵۲

م

مالک بهار سفیر نقیس ۱۶۱ - ۱۶۲
محر میرزا ۲۱۲
محمدرامین پاشا ۱۶۹
محر تقی غشی باشی ۱۸۸
محر تقی میرزا ۵۸
محر جعفر ۱۸۷
محمدرحسن امام جمعه تبریز ۱۱۹

عبدالوهاب سفیر - سید ۸۵

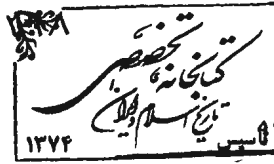
عبدالوهاب مستمد الدوله نشاط ۲۲ - ۱۰۱ - ۱۲۸ - ۲۴۲ - ۲۴۵
عبداله پاشا ۱۶۴
عسکر خان افشار ۲۲ - ۴۴
علی خان ۵۸
علی خان ظل السلطان ۱۳۷
علی ملی خان ۵۸
علی بن فاضل ۲۱۷
علی نزار خان زند ۵۲
علی نقی میرزا ۵۸ - ۱۹۶
علیسی خان سرتیپ ۱۷۴

غ

غراف سیمونچ وزیر مختار روس ۱۱۴ - ۲۱۰
غلامعلی خان قزاقهای مملکت سند ۱۰۳

ف

فتح الرحمن افغان ۲۲۰
فتحعلی خان ۴۷ - ۱۶۲
فتحعلی خان خیام باشی ۱۸۷
فتحعلیشاه قاجار ۱ - ۵ - ۹ - ۱۱ - ۱۵ - ۲۲ - ۴۲ - ۴۴
۵۷ - ۵۹ - ۷۵ - ۷۶ - ۸۰ - ۸۴ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱
۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۵ - ۲۹۴
فرانچسکو مراوند رویان دکتر فرانسوی ۱۷۸
فرخ ۲۸۵ ۲۱ ۲۹۴



محمد حسن خان ۵۰

محمد حسن خان افشار

محمد حسن نظام العلماء ۱۶۹

محمد حسن خان اصفهانی مستوفی المالك ۲۲۸

محمد حسن خان تاجار مروری ۲۱ - ۲۳۱

محمد حسن خان کاشانی ملک الشعراء ۱۷۱

محمد حسن تافسی عسکر ۲۰۹

محمد حسن میرزا ۲۷ - ۱۲۹ - ۱۴۰ - ۲۷۰

محمد حسن رزاقی مستوفی الدوله ۱۸۹

محمد خان زند ۵۷

محمد خان تاجار بیگلربیگی ۵۵

محمد رضا صدر المالك ۲۵۹

محمد رضا میرزا ۵۸ - ۱۵۰

محمد رضا وزیر خورشید ۲۰۰

محمد شاه ۱۵۰

محمد شاه غازی ۲۰۱ - ۲۱۲

محمد شریف - حاجی ۸۹ - ۹۰

محمد شفیع صدر اعظم ۲۹ - ۲۴۱ - ۲۴۴ - ۲۴۶

۲۴۷ - ۲۴۹ - ۲۷۷ - ۲۷۸

محمد علی - سیف ۹۷

محمد علی - میرزا ۲۵۶ - ۲۵۹

محمد علی پاشا والی مصر ۲۵۷

محمد علی خان ۲۱۷ - ۲۵۵

محمد علی میرزا ۵۸ - ۱۴۹ - ۱۴۰ - ۲۲۹

محمد علی نیشی ۲۶۲

محمد علی میرزا ۵۸

محمد کاظم دالہ اصفهانی ۲۳۱ - ۲۳۴

محمد میرزا ۱۴۵ - ۲۰۵ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۲

محمد بن میرزا عبدالله ۱۴۸

محمد بنیم ۲۸۳

محمد نواب یزدی ۱۸۶

محمد ولی میرزا ۵۸ - ۱۰۵

محمد رضا ایشیک آتاسی رجب‌رم ۲۹ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳

محمد رضا خواندگار رجب‌رم ۸۴ - ۸۶ - ۹۶ - ۱۱۲

محمد شاه افغان ۴۸ - ۱۰۲ - ۱۱۷

محمد میرزا ۵۹ - ۱۵۵

محمد سلیم دختر فروغ ۲۸۲

میرزا ابیجی خلیل بیایکی دولت رجب ۲۴۶

مقصود خان میرزا ۱۸۱

میرزا محمد خان مستوفی الدوله ۱۹۴

میرزا محمد میرزا ۱۴۵ - ۲۸۳

محمد حسین شاعر اصفهانی ۲۸۳

ملا محمد مجتهد ۱۲۵

ملا ملک ۲۰۸

موسی - میرزا ۱۵۲

موسی مجتهد ۱۲۷

ی

یزطوف = خزان لیدمانه یزطوف روسی دبرامال دی
 کردر صفحت ۳۲ درج گردیده چنین است :
 مایور مرادیوف - مایور بهبودف - نیکو پنچ - ایرانوف -
 خداباشیوف - مرادیوف - زینچلو لیکلی - ملر حکیم
 کراف سایلوف - فیور دورف یعقوب - اوستروف
 الطوروف - غورکشیروف - ستارش چاپار - ماطوف
 چاپار - دوکیلوف - لاجینوف - جانولاد -
 بابوف - زینین کامف - کوسیبو - کزاور -
 بابارگین - شخسرین یارنوف کاتب - مدادوف کاتب
 بوروزنا کاتب - ریکارد کاتب - آقورد حکیم - ماشکوف
 نقاش - ناظاروف دیماج - کوروف نقاش -
 شامیر بیکلوف دیماج - علی خانوف دیماج -
 میسچین بگوف دیماج - کنیا لونیویدیری دیماج در صفحت

۲۰ - ۲۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۲ - ۴۳

یوسف خان سپهبد ۳۱ - ۳۲

یزرا ابوالحسن خان ایلمچی زرگر ۱۸۰ - ۲۱۹
 ییزرا خانم ۱۵۳

یزرا عبدالباقی منجم باشی ۱۵۱ - ۱۵۲
 ییزرا کوچک طبیب خاصه ۲۳۸

یزرجو حسین امام جمعه اصفهان ۱۲۰ - ۱۳۴
 ییز محمد مهدی امام جمعه تهران ۱۳۵ - ۲۴۲

ن

نادر شاه افشار ۴۸

ناصرالدین توره شاه هزاره ترکستان ۶۹
 ناصرالدین ییزرا - فرمان دلیعهدی ۲۱۴ - ۲۱۵
 نجف خان زند ۵۷

نصرت خان غلام پیشتخت خاصه ۱۱۷

نصیر حکیم باشی - حاجی ییزرا نصیر ۱۵۰
 نظر علیخان تاجار اشیک آتامی باشی ۲۵۶

و

والده کیگادس ییزرا ۴۱

ویکونت وزیر اعظم دولت فرانسه ۲۴۴

ه

هزایت اله خان ۵۲

هر فرد جونس برنت سفیر انگلیس ۲۴۸

هالیون ییزرا ۱۵۸

همشیره فتح اله ییزرا ۴۱

هنری دلاک ۱۷۶ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۱۸